

محکمہ و بربرہ

در عقاید و احکام و آداب و تاریخ

باب بہاء

مجلد دوم

تالیف

مفتی مفسر

علامہ مصطفوی

محکمہ و پررہ
در عقاید و احکام و آداب و تاریخ

باب و بہاء

مجلد دوم

تالیف

محقق و مفسر

علامہ مصطفوی

هرگونه ترجمه ، کپی ، خلاصه و شرح سازی و غیره در کلیه آثار این مرکز ، شرعاً حرام
و غیر مجاز بوده و مشمول قوانین میباشد



مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

ثبت شده در تهران، لندن و قاهره
www.AllamehMostafavi.com

تمام حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به مرکز نشر آثار علامه مصطفوی میباشد

بنام خداوند مهربان

این کتاب گرانقدر ، اثر ارزشمند است از استاد نورانی و محقق بزرگ ، علامه مصطفوی که در اوائل دههٔ چهارم از زندگانی و عمر مبارکش این کتاب را تألیف فرموده است . در حدود سال ۱۳۴۴ هجری شمسی ، چندین مرتبه این کتاب چاپ و منتشر گردید که مورد استفادهٔ تمامی علاقه‌مندان و محققین قرار گرفت .

بنابه اظهار آگاهان این اولین کتابی بود که مستند و تحقیقی و جامع پیرامون بهائیت تألیف گردید .

اگرچه بعدها بعضی غیر منصفان ، بدون ذکر نام این کتاب ، نوشته‌ها و مطالبش را بنام خود منتشر نمودند ولی چنین تحقیقی پیرامون عقائد و آداب و احکام و تاریخ باب و بهاء نزد عالمان و محققان بنام علامه مصطفوی شناخته شده و ثبت گردیده است .

مدارک این کتاب حتی در تمام جزئیات ، تنها نوشته‌های خود آنان است . درود و رحمت خدا به روح پاک و منورش و توجه و دعای او در درگاه حق آرزو و تمنای ماست .

مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

تقدیم بشما !

این قسمت را نیز که محتوی - آداب ، احکام ، حدود ، مسلک - باب و بهاء است ، به برادران عزیزم از بابیه و بهائیه که در تحت تأثیر تبلیغات شوم و زهرآلود یکمشت مردم شهوت پرست و لجام گسیخته از مبلغین این فرقه قرار گرفته اند : تقدیم میکنم .

این مجموعه را بشما تقدیم میکنم که : بدقت این کتاب را مطالعه نموده ، و در پیرامون مسلکی که پیش گرفته اید خود حکومت کنید .
آری با نهایت حریت و آزادی فکر ، و با کمال بیطرفی ، این مجموعه را بخوانید و حکومت کنید .

حسن مصطفوی

تَشْكُر ميکنم !

از شما چند نفر جوانان بهائی که مرا در تألیف این کتاب تشویق نموده‌اید ، سپاسگزاری و تشکر میکنم .

اگر از نوشته‌های من بیک قسمت از حقائق و مطالب پوشیدهٔ مسلک باب و بهاء آگاهی یافته ، و از راه خطاء و ضلالت برگشته‌اید ، بسی مفتخر و مسرورم .

امیدوارم که شما برادران حقیقت‌پرست ، پیوسته مشمول توفیق و توجه مخصوص پروردگار متعال قرار گرفته ، و در نشر حقائق و محو باطل بکوشید .

اگر قدم حق و صادقی بردارید : خدای مهربان یار شما خواهد بود .

سلام من بر شما باد . یگانه دوست خیرخواه شما

حسن مصطفوی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد افزونتر از حدّ مر پروردگار جهانرا سزا است که : ما را توفیق عنایت فرموده ،
و با یاری و توجه مخصوص او قسمت اوّل این کتابرا که محتوی اصول و عقاید بود
بپایان رسانیدیم .

و از پیشگاه عظمت حضرت او درخواست میکنیم که : در تنظیم این قسمت نیز
بذل عنایت و مرحمت فرماید .

آری از خدای مهربان استمداد میجویم که : حقائقرا آنطوریکه هست بر دل من
الهام فرماید ، و آنچه نوشتنی است از قلم من جاری نماید ، و مرا در این کار تأیید
کند .

و درود نامحدود من بر روان پاک یگانه پیشوای اسلام و جهان حقیقت حضرت
ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (صلوات الله علیه و آله) و برگزیدگان اهل بیت و
عترت اطهار آنحضرت که دوازده پیشوای جهان بشریت هستند ، و بر پیروان و
أصحاب آنان ، باد .

مقدمه

در جلد اول ، اصول عقائد و گفته‌های اساسی سید باب و میرزا بهاء را بطور شرح و تفصیل نقل نمودیم .

در اینجا بخاطر استحضار خوانندگان گرامی ، بطور اختصار کلیات گفته‌های ایشانرا باز میگوئیم ، و اگر کسی شرح آنها را طالب باشد : بهمان قسمت مراجعه نماید .

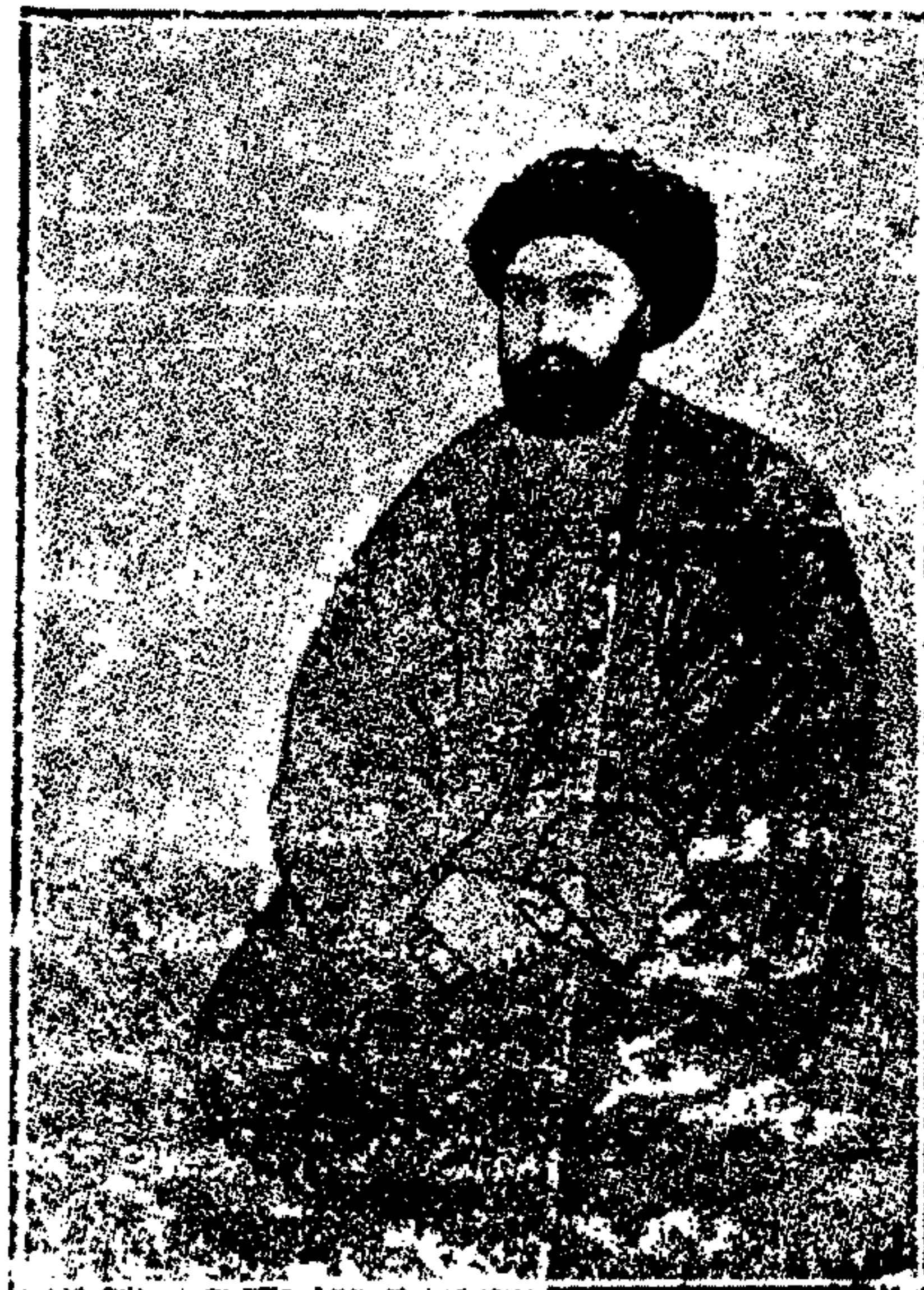
سید باب چه میگوید ؟

سید علیمحمد پسر سید رضا شیرازی در سال (۱۲۳۵) هجری در شیراز متولد شده ، و پیش شیخ عابد که یکی از علمای شیخیه و مشغول تعلیم و تربیت و تدریس بچه‌ها بود : درس خوانده ، و قدر مسلم نوشتن و خواندن و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی و کلیات مطالب شیخیه را در آن مکتب آموخته است .

و سپس بطوریکه در آن زمان مرسوم بوده است ، از مکتب بیرون آمده ، و در خارج بواسطه استیناس و معاشرت با علمای شیخیه و دیگران بمطالب عرفانی و علوم غریبه و ریاضتهای متنوعه (در شیراز و بوشهر) علاقه و میل پیدا کرده ، و گاهی نیز با خال خود مشغول امور کسب و تجارت میشده است .

سپس بقصد زیارت أعتاب مقدسه و بعزم استفاده از محضر درس و حوزه سید رشتی بسوی کربلا رهسپار شده ، و در ضمن تلامذه رشتی مشغول تحصیل میشود . و پس از مدتی بشیراز مراجعت کرده ، و بوسیله مکاتبه ارتباط خود را با تلامذه و اصحاب سید رشتی حفظ میکرد ، اینستکه پس از دعوی مقام ذکریت بوسیله

ملاعلی بسطامی باصحاب سید سفارش میدهد که (مصابیح هدایت ج ۲ ص ۴۰۶ س ۲۰) از مکاتیب و مراسلات من در کربلا نزد هرکس هست بشیراز بفرستید .
و چون سید رشتی فوت میکند ، و تلامذه ایشان در جستجوی شیعه کامل و
جانشین سید (رکن رابع) بودند ، و چند نفر مدعی اینمقام بودند ، سیدعلیمحمد
نیز در شیراز مدعی مقام رکنیت و شیعه کامل میشود .
سیدعلیمحمد در نتیجه معاشرت با اهل ریاضت و سلوک : با عوالم سلوک و
اصطلاحات عرفان آشنا بوده ، و میتواندست مردم ساده لوح و اشخاص ظاهرپرست را
فریب بدهد .



[سید علی محمد باب]

در تلخیص تاریخ نبیل (ص ۶۶) گوید : حضرت باب غالب اوقات در بوشهر بتجارت مشغول بودند ، و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای پشت‌بام منزل تشریف میبردند و بنماز مشغول بودند ، آفتاب در نهایت حرارت میتابید و لکن هیکل مبارک قلباً بمحبوب واقعی متوجه بود ... الخ . اینستکه دعوی او مؤثر واقع شده ، و مقصد او پیشرفت حاصل نموده ، و رفته‌رفته کار او توسعه یافته ، و در مدت پنج ماه و خرده هیجده نفر (حروف حتی) بسید باب متوجه شده و بمقام روحانیت او معتقد گشتند ، و البته همه این اشخاص از همان شیخیه بودند .

و مسلم است که : توجه این هیجده نفر بطور خصوصی بوده است ، و اگر نه ، عموم شیخیه که اقلأ صد مقابل میشدند : بأشخاص دیگر متوجه بودند مانند حاجی محمدکریمخان کرمانی و میرزا حسن گوهر و میرزا باقر و دیگران .

و این خود دلیل بزرگیست که سید علی‌محمد در میان تلامذه سید رشتی از جهت عنوان و فضیلت و مقام از مدعیان دیگر عقب‌افتاده‌تر بوده و تا مدت شش ماه توانسته است (آنها بکمک بشروئی و دیگران) فقط هیجده نفر از پیروان سید رشتی را بجانب خود (البته بزور تبلیغات و با هزاران حيله و تزویر) جلب کند و چون روی اضطراب و سادگی بعناوین مختلف و دعاوی گوناگون (رکن رابع ، وکیل امام ، نائب امام ، باب امام) متوسل میشد : ناچار مورد حمله أشخاص دانشمند و فاضل قرار گرفت .

و حتی اینکه در مسجد وکیل شیراز از هرگونه دعاوی تبری کرد ، و گفته‌های خود را انکار نموده و بر مدعی اینگونه دعاوی لعنت فرستاد .

در تلخیص تاریخ نبیل (ص ۱۳۷) گوید : پس آنگاه امام جمعه شیراز در مسجد وکیل از حضرت باب درخواست کرد که برای تسکین هیجان عمومی مردم ، بیان خود را مختصر بفرمائید ! حضرت باب روی بجمعیّت کرده فرمودند : لعنت خدا بر کسیکه مرا وکیل امام غائب بداند لعنت خدا بر کسیکه مرا باب امام بداند لعنت خدا بر کسیکه بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم لعنت خدا بر کسیکه مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند لعنت خدا بر کسیکه مرا منکر انبیای الهی بداند لعنت خدا بر کسیکه مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سائر ائمه اطهار بداند ... الخ .

اینستکه سید باب چون دگان خود را در مقابل کرمانی و دیگران کاسد می بیند : دعوی خود را عوض کرده ، و زمزمه (اِنِّی اَنَا الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ وَ الْحُجَّةُ الْاَکْبَرُ) را بگوش پیروان خود رسانیده ، و مردم را با این آواز جدید بخود متوجه میسازد . و سپس که نمیتواند علائم و صفات شخصی قائم را بخود تطبیق بدهد ؛ دعوی قائم مفهومی و نبوت استقلالی نموده ، و کتاب جدید و احکام تازه از پیش خود جعل میکند .

و ضمناً برای اینکه دعویهای گذشته و نوشته های سابق خود را تصحیح و تأویل کند : میگوید - منظور من از حجت و قائمیکه از جانب او دعوی بابیت میکردم ، و بشارت ظهور او را میدادم ، و از مقام او پیوسته تمجید و تجلیل مینمودم : مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ (کسیکه بعد از من خدا او را ظاهر خواهد کرد) است .

آری ایندفعه عنوان مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ آب و تاب و رنگ و روغنی پیدا کرده ، و تکیه کلام سید قرار میگیرد .

و پس از این حرفها ، در مجلس تبریز که در مقابل نمایندگان دولت و علمای

بزرگ و فضیلت تبریز ، از هر جهت محکوم و عاجز میشود : شروع بانابه و توبه و انکار نموده ، و بخط خود توبه نامه نوشته و امضاء میکند .

آری در آن توبه نامه که امروز عین آن در صندوق مجلس شورای ملی ایران محفوظ و مضبوط است ، مینویسد : [و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط بادعائی باشد *أستغفرُ اللهَ ربِّي و أتوبُ الیه من* آن ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت *حجة الله (ع)* را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را بالطف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند] .

میرزا حسینعلی چه میگوید ؟

میرزا حسینعلی پسر میرزا بزرگ نوری مازندرانی در سال (۱۲۳۳) هجری در طهران متولد شده ، و ادبیات و علوم مقدماتی را در طهران تحصیل نموده ، و با عرفاء و فضلاء و نویسندگان (که با پدرش رفاقت و دوستی داشتند) معاشرت داشته است .

و پس از اینکه آوازه بابت سید علی محمد منتشر میشود : در سلک اصحاب او درآمد و شروع بتبلیغ و ترویج میکند .

و در همین روزها طوریکه از نوشته های موزخین معلوم میشود : با برخی از

کارمندان روسی ارتباط داشته است .

در تلخیص تاریخ نبیل (ص ۶۳۰) گوید : حضرت بهاءالله روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند ، در بین راه بسفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیده ، میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرائی نمود ... ناصرالدین شاه فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاءالله را از سفارت تحویل گرفته بنزد شاه بیاورد ، سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءالله بمأمور شاه امتناع ورزید ، و بانحضرت گفت که بمنزل صدراعظم بروید و کاغذی بصدراعظم نوشت که باید حضرت بهاءالله را از طرف من پذیرائی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمائی و اگر آسیبی ببهاءالله برسد و حادثه رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود .

و در صفحه (۶۵۰) گوید : قنصل روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بهاءالله خبر داشت پیغامی شدید بصدراعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنصل روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره حضرت بهاءالله بعمل آید ... قنصل و نماینده حکومت اقرار او را نوشته بمیرزا آقاخان خبر دادند و در نتیجه حضرت بهاءالله از حبس خلاص شدند .

و در صفحه (۶۵۷) گوید : حکومت ایران بعد از مشورت بحضرت بهاءالله امر کرد که تا یکماه دیگر ایران را ترک نمایند و ببغداد سفر کنند ، قنصل روس چون این خبر شنید از حضرت بهاءالله تقاضا کرد که بروسیته بروند و دولت روس از آنحضرت پذیرائی خواهد نمود ، حضرت بهاءالله قبول نفرمودند و توجه بعراق را ترجیح دادند .

در کواکب الدّریه (ص ۲۸۴) میگوید : موقعیکه ایشان در درجز از قرای مازندران تشریف داشته و در آنجا مستخدمین و سرحدداران دولت روس ارادتی شایان بحضرتش یافته اراده کرده‌اند که آنحضرترا از دست مأمورین ایرانی گرفته و یا فرار داده بروسته ببرند ولی آنحضرت قبول نکرده ... و بعد خبر وفات محمدشاه رسید و دریابگی روس اظهار سرور کرده و سبب نجات بهاءالله شد ، و در این سفر سید بصیر هندی همراه او بود .

در جلد اول (ص ۲۲۸) مختصری از ارتباط باب و بهاء را با دول اجنبی تذکر دادیم ، و در اینجا نیز میگوئیم : میرزا حسینعلی در آنروز یکی از پیروان عادی (درجه دوم یا سوم) باب بوده ، و از خود کوچکترین دعوی و سخنی نداشته است که موجب علاقه سرحدداران و مستخدمین روس باشد ، و گذشته از این : سید بصیر هندی که هنوز اسم و رسم او معلوم نیست ، و بقول کواکب (ص ۵۷) اسم او معلوم نیست ولی از دودمان اقطاب و مشایخ و مرشد هند بوده ، و بسوی عتبات و ایران مسافرت میکند ، و مدتی در کرمان اقامت نموده سپس عازم عتبات میشود ، و در بحبوحه صیت سید رشتی وارد کربلا شده ، و سید رشتی در خلوات و جلوات او را میپذیرفت و احترام میکرد . آیا از این قرائن استفاده نمیکنیم که : او فقط از طرف دولت انگلیس مأموریت پیدا کرده بود که بوسیله کرمانی یا رشتی یا دیگری اختلافی در ایران ایجاد کند ، و چون از کرمانی و رشتی مأیوس میشود : وجود سید علیمحمد را مستعد میبیند ، و پس از اینکه سید باب را تحریک و اغواء میکند : بوسیله بهاء که کاملاً مستعد اجنبی پرستی و لابلایگری بوده است ، مقصد خود را انجام میدهد .

باری در سال (۱۲۶۸) که ناصرالدین شاه مورد سوء قصد و حمله چند نفر بابی قرار میگیرد : جماعت بابیه شدیداً مورد تعقیب و سختگیری دولت واقع شده ، و میرزا بهاء نیز در ضمن زندانی میشود ، و بطوریکه خود بهاء و دیگران نوشته‌اند : در سال (۱۲۶۹) از سجن طهران آزاد شده و بکمک سفیر روس بسوی بغداد حرکت میکند .

و پس از یازده سال که در بغداد اقامت داشته است : در نتیجه شکایت اهالی و نفرت و مخالفت مردم ، در سال (۱۲۸۰) میرزا بهاء با جمعی از بابیه که در شهر بغداد اجتماع کرده بودند ، همه بدستور سلطان عثمانی (که آنروز حکومت بر عراق داشته است) بسوی اسلامبول تبعید میشوند .

و در حدود چهار ماه در شهر اسلامبول توقف داشتند که : همه را بادرنه تبعید نمودند ، و در اینجا میرزا بهاء زمزمه دعوت بنفس را شروع کرده ، و اختلاف شدید در میان او و صبح ازل برادرش پدیدار گشت .

توضیح اینکه : صبح ازل (میرزا یحیی) بموجب سفارش و وصیت سید باب وصی و جانشین او بوده ، و میرزا بهاء تا ایام اقامت در ادرنه (در حدود هیجده سال تمام) وصایت او را قبول داشته ، و از او امر و دستورهای او صورتاً اطاعت و پیروی مینمود ، و حتی اینکه در کتاب ایقان که پس از مراجعت از سلیمانیه در بغداد نوشته است : در موارد زیادی با اشاره و کنایه از صبح ازل تجلیل و تمجید نموده است .

آری میرزا بهاء در مقابل وصیت سید باب نمیتوانسته است یکمرتبه مخالفت نموده ، و برادرش صبح ازل را طرد کند ، ولی بتدریج مقدمات مقصود خود را فراهم

آورده ، و روابط خود را با جمعی از بابیه و با کسانی که در این امر مؤثر بودند : محکم نموده ، تا در سال چهارم اقامت در ادرنه دعوی خود را آشکار کرده و گفت : من همان شخص موعود باب (مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ) هستم ، و صبح ازل باید از امر من پیروی کند : و احکام و حدود بیان متوقف بتصدیق و امضای من است ، و من مسلک باب را نسخ نمودم .

از اینجا فرقه بابیه بدو دسته متخالف منشعب گشته ، و پیوسته در طرد و لعن و تکفیر همدیگر میکوشیدند .

و در نتیجه این اختلاف که بیم فساد میرفت : از طرف سلطان عبدالعزیز فرمانی صادر شد که میرزا بهاء را با اصحابش و با چند نفر ازلی به عکا تبعید کنند ، و میرزا یحیی را نیز با اصحاب او و چند نفر بهائی به ماغوسای قبریس نفی نمایند ، و این حکم در سال (۱۲۸۵) بمورد اجراء گذاشته شد .

در کواکب (ص ۳۸۰) گوید : بهاء در ادرنه در انظار اهمیت و ابهتی داشتند ، چندانکه قناسول و کارگذاران خارجه هر وقت بحضور آنحضرت مشرف شدند : زبان تمجید گشودند .



[میرزا حسینعلی بهاء]

و کتاب بدیع که در جواب اعتراضات سید محمد اصفهانی بابی ازلی است : در همان ادرنه از جانب میرزا بهاء تألیف و جمع‌آوری شده ، و این کتاب در نهایت درجهٔ اختلال و ضعف و رکاکت می‌باشد ، و هم از تاریخ آن معلوم می‌شود که : اختلاف بهاء و ازل در سالهای اول ادرنه صورت گرفته است .

و پس از اینکه میرزا بهاء تا سال (۱۳۰۹) در عکا اقامت داشت ، و پسرانش بزرگ و تحصیل کرده و فاضل بودند ، و هم اصحابی فاضل و دانشمند باطراف خود جمع کرد ، توانست در نوشته‌های خود دقت کرده ، و بکمک آنان الواح عربی و فارسی که نسبت با نوشته‌های گذشته او تفاوت آشکار و روشنی داشت (اگرچه اغلاط لفظی و معنوی زیادی باز دارند) درست کرده و منتشر نماید .

در مفاوضات (ص ۲۷ س ۱) می‌گوید : جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت و بلاغت جمال مبارک در زبان عرب و الواح عربی العبارة محیر عقول فصحاء و بلغای عرب بود و کَلِّ مُقَرَّر و مُعْتَرَفند که مثل و مانندی ندارد .

آری میرزا بهاء گذشته از تحصیلات طهران و استفاده‌هاییکه از مرشد و اقطاب سلیمانیته برده است : مدت (۱۸) سال در بغداد و ادرنه و در میان اعراب اقامت کرده است ، و پس از هیجده سال کتاب بدیع را که انصافاً بدیع است تألیف کرده است : و ما برای اینکه حقیقت سخن عبدالبهاء روشن شود : دو قسمت از کلمات بهاء را برای نمونه در اینجا نقل می‌کنیم .

در بدیع (ص ۲۰۹) در پاسخ معترض می‌گوید : فَمَا عَظُمْتُ مَسْئَلَتُكَ وَ صَغُرْتُ كَيُنُونِيَّتُكَ هَلْ شَمْسُ الَّتِي هِيَ فِي مَرَايَاءِ ظُهُورِهِ فِي نَقْطَةِ الْبَيَانِ يَسْتَلُّ عَنْ شَمْسِ

الَّتِي تَلَكَ الشَّمْسُ فِي يَوْمِ ظَهْوَرِهِ سَجَّادٌ لَطَّلَعَتْهَا إِنْ كَانَتْ شُمُوساً حَقِيقَةً -
چقدر بزرگست سؤال تو و کوچک است ذات تو و آیا آن آفتابیکه در ظهور نقطه
بیان از جمله مراتبهای آن ظهور بوده است میتواند بپرسد از آن آفتابیکه همه
آفتابهای مراتبی در یوم ظهور آن آفتاب سجده کننده هستند بر طلعت او آنهم اگر
آن آفتابهای مراتبی شمس حقیقی باشند .

ما این جمله را با زمل و أسطراب ترجمه کردیم ، زیرا در این سه سطر گذشته
از سوء تعبیر و نامفهوم بودن : هشت غلط لفظی و ادبی موجود است دقت بفرمائید .
و در صفحه (۲۹۱) گوید : قَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ وَ أَرْسَلَنِي بِآيَاتِ الَّتِي أُرْسِلُ بِهَا كُلُّ
النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ عَلِيٌّ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حُجَّةٍ تَكْفُرُونَ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي أَشْرَقَ عَنْ
أَفْقِ الْقُدْسِ بِسُلْطَانِ مُبِينٍ يَا قَوْمِ هَلْ تَعْتَرِضُونَ بِالَّذِي بِهِ ثَبَتَ إِيْمَانُكُمْ وَ إِيْمَانُ كُلِّ
مُؤْمِنٍ وَ بِهِ رُفِعَتْ أَسْمَائُكُمْ وَ ظَهَرَتْ كَلِمَةُ اللَّهِ فِي الْآفَاقِ - خداوند مرا مبعوث
کرده و فرستاده است با آیاتی که انبیاء و مرسلین گذشته را فرستاده بود سپس
سید علی محمد را بحق با همان آیات فرستاده با کدام دلیل باین امر کافر میشوید
چنان امریکه از افق قدس بسطان مبینی ظاهر شده است ای قوم من آیا اعتراض
میکنید بکسیکه ایمان شما و ایمان هر مؤمنی بواسطه او ثابت شده و اسمای شما
با او مرتفع گشته و کلمه خدا در آفاق بوجود او ظاهر شده است .

در اینجا نیز گذشته از جهات معنوی : سه غلط لفظی و ادبی واضح در این جمله
موجود است .

آری ایندو قسمت نمونه ایست از هزاران الواح و جملات عربی میرزابهاء که
بقول عبدالبهاء : محیرالعقول برای فصحاء و بلغای عرب بوده ، و همه معترفند که

نظير و مانندی ندارد .

درست است در بی‌ربطی و مغلوط و بیمعنی بودن : نظیر ندارد و در میان مطلعین بر زبان عرب مورد حیرت و شگفت است . و ضمناً از امثال این کلمات که در اوائل امر بهاء (عبارات عربی ایقان و بدیع) نوشته شده است : بطور قطع و یقین میفهمیم که الواح عربی میرزا که در اواخر امر (پس از روی کار آمدن پسران میرزا و جمع شدن چند نفر بابی دانشمند) او منتشر میباشند ، بیاری و کمک و مساعدت دیگران بوده است .

عبدالبهاء میرزا عباس

و بطوریکه از شرح حال و نوشته‌های عبدالبهاء (متولد در طهران ۱۲۶۰ - ۵ هـ) استفاده میشود: عبدالبهاء (میرزا عباس پسر ارشد بهاء) در مقام تحصیل علوم ادبی و عقلی و برای بدست آوردن اطلاعات متنوعه و فتون مختلفه، زحمات زیادی کشیده، و بمراتب از پدرش فاضلتر و تواناتر و بالاتر بوده، و بلکه روی پدرش را سفید کرده، و بگفته‌های او سر و صورتی داده است.

و همینطوریکه میرزا بهاء با برادرش صبح ازل مخالفت کامل نموده، و تا آنجائیکه میتواند در تفسیق و تکفیر و بدگوئی او کوتاهی نکرد: پسرش عبدالبهاء نیز نسبت به برادرش غصن اکبر (میرزا محمدعلی که از بعضی جهات برتری و فضیلت بر عبدالبهاء داشت) از هر نسبت ناروا و بدگوئی و تفسیق خودداری ننموده، و برای بعد از خود نیز پسر دخترش شوقی افندی را (اگر وصیت‌نامه جعلی نباشد) وصتی خود قرار داد.



عبدالبهاء عباس افندی

شوقی افندی

و شوقی در سال (۱۳۱۴) هجری متولد شده ، پدر او میرزا هادی شیرازی و مادر او ضیائیه دختر بزرگ عباس افندی است ، و پس از فوت عبدالبهاء در حيفا در سال (۱۳۴۰) وصیتنامه مخصوصی (که اثر ساختگی از جهات چندی در آن بود) بین گوسفندان منتشر کرده ، و شوقی بمقام ولی امرالله و ریاست بیتالعدل موهومی منصوب گردید .

و اگر این وصیتنامه حقیقت داشته باشد : لابد عبدالبهاء صلاح نمیدید که در زمان حیات خود آنرا منتشر کند .

زیرا بموجب تصریح خود بهاء در اقدس (ص ۱۳ س ۱۲) مرجع اموال و اوقاف خیریه ، اولاد (اغصان) او هستند و پس از اغصان راجع به بیتالعدل میشود .
 قَدْ رَجَعَتِ الْأَوْقَافُ الْمُخْتَصَّةُ لِلْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مُظْهِرَ الْآيَاتِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِيهَا إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ مَطْلَعِ الْوَحْيِ وَمِنْ بَعْدِهِ يَرْجَعُ الْحُكْمُ إِلَى الْأَغْصَانِ وَمِنْ بَعْدِهِمْ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ إِنْ تَحَقَّقَ أَمْرُهُ فِي الْبِلَادِ - اوقاف خیریه برمیگردد بخدائیکه ظاهرکننده آیات است (بهاء) و کسی را نشاید بدون اذن او در آن اموال تصرف کند و بعد از بهاء برمیگردد باغصان و بعد از درگذشت اغصان برمیگردد به مجلس بیتالعدل اگر صورت بگیرد .



عبدالبهاء و پشت سر او شوقی است

و در کتاب عهدی بهاء (وصیتنامه) میگوید : قَدْ قَدَّرَ اللَّهُ مَقَامَ الْغُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ ، قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ أَمْرًا مِنْ لَدُنِّ عَلِيمِ خَبِيرٍ - خداوند مقام غصن اکبر را (میرزا محمدعلی برادر کوچکتر عبدالبهاء) بعد از مقام عبدالبهاء قرار داده است و او امرکننده و حکیم است ، و ما برگزیدیم غصن اکبر را بعد از غصن اعظم و این امریست از جانب خداوند علیم و خبیر .

پس بموجب این وصیتنامه : میرزا محمدعلی غصن اکبر بعد از عبدالبهاء بمقام نیابت و خلافت میرزا بهاء معین شده است ، و معنای جمله قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ - را هر فردیکه اطلاع مختصری از لغت عرب داشته باشد میفهمد .

و ثانیاً - گذشته از تحقق اصطفاء اکبر (از لحاظ تعبیر بصیغه ماضی و مقرون بودن آن بحرف قد) : تأکید شده است بجمله - أَمْرًا مِنْ لَدُنِّ عَلِيمِ خَبِيرٍ . که دلالت میکند بصدور امر الهی و تعلق و تحقق فرمان پروردگار .

پس در این مورد نیز خدای بهائیان در پیش‌بینی و اخبار خود خطاء و اشتباه کرده ، و نتوانسته است مخالف بودن و ناقض اکبر بودن غصن اکبر را تشخیص بدهد . و یا اینکه عبدالبهاء نسبت بغصن اکبر ظلم و ستم کرده و حقوق او را بکلی پایمال و از بین برده است .

و این از عجایب است که : خداوند دو نفر را برای مقام ولایت و اصطفاء معین کند و سپس آن دو نفر با همدیگر چنان مخالفت و دشمنی بورزند که یکدیگر را ناقض و کافر بدانند .

بهر حال : این اختلاف بسود شوقی افندی تمام شد ، و از سال (۱۳۴۰) هجری بقول بهائیان بولایت امر منصوب گردید .

در نظر اجمالی (ص ۲۵) میگوید : دین هم اگر باعث اختلاف و منازعه شود بیهوده است ، و در اینصورت بیدینی بهتر است ... (ص ۲۶) طبق این بیان مبارک جمیع ابواب اختلاف و انشعاب دین و پیدایش مذاهب فرعیّه در دیانت بهائی مسدود ، فقرات ذیل نمونه‌ای از تعلیمات بهائی برای جلوگیری از بروز اختلاف و انشقاق است .

الف - تنصیص صریح حضرت بهاءالله بمقام حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و میثاق و مبین آیات پس از شارع اعظم ، و تنصیص حضرت عبدالبهاء بمقام حضرت شوقی ربانی ولی الله ، و دستور تنصیص و تعیین ولی امرهای متوالی که همگی مقام ولایت امر الله و ریاست دائمی بیتالعدل را دارند ... الخ .

تابحال در هیچ دین و مسلکی دیده نشده است که این اندازه از اختلاف و تنازع و تکفیر و تفسیق و شتم بوجود آید .

شیخ احسائی تفرقه بزرگی در میان مسلمین انداخته و اینمعنی در زمان سید رشتی بمرحله کمال و تمام رسید ، و پس از درگذشت سید رشتی : باز افراد شیخیّه منشعب و متشتت شده و همدیگر را تکفیر و لعن کردند ، و باز بعد از فوت سید باب : در میان صبح ازل و میرزابهاء خصومت شدیدی پیدا شده و در طعن و شتم یکدیگر کتابها نوشتند ، و پس از فوت میرزابهاء نیز اختلاف شدیدی مابین غصن اعظم و اکبر پیدا شد .

و عجب اینستکه : شوقی افندی درگذشت ، و چون کسی نبود که مقام ریاست بیتالعدل خیالی را بعهدده گیرد : ولایت امر بهائی موکول بهیئت شده ، و عناصر مختلفی این امر را بعهدده گرفتند .

در اینمورد نیز موضوع (تعیین ولی امرهای متوالی) از توالی افتاده و این پیش‌بینی و دستور بخطا رفت .

و بی‌تناسب نیست که در اینمورد از باب نمونه چند قسمت از الواح صادره بنام و امضای شوقی افندی را ذکر کنیم .

در لوح ۱۰ جمادی‌الاولی ۱۳۴۱ هجری در سال اوّل ولایت خود بمحفل روحانی طهران نوشته است ، میگوید : و چون مساوات حقوق رجال و نساء در این دور بدیع از تعالیم اساسیه است در حین انتخابات رجال و نساء از سنّ بیست و یک و مافوق آن هر دو حقّ تصویب یعنی ابدای رأی و انتخابات دارند ، ولی مجبور بتصویب نیستند اگر خود را آگاه و مطلع بر اوضاع امریه ندانند انتخاب نکنند و ابدای رأی ننمایند ، و چون امر حجاب در شرق مانع است و معمول به : عجاله نساء از حقّ عضویت در محافل روحانی ممنوع ، و امید چنانستکه این قدم اوّل که در میدان مساوات حقوق رجال و نساء برداشته شد : سبب تشجیع و تحریص اِماء الرحمن در آنسامان گردد .

آری این دستور در سال اوّل جانشینی جناب شوقی صادر شده است ، و از همان سال (که الآن ۳۹ سال از آنروز میگذرد) افراد بهائی شروع به فعالیت و تبلیغات قولی و قلمی کرده‌اند ، و مسلمانان بی‌خبر و نادان نیز نفهمیده و نسنجیده از این سخن پیروی میکنند .

تساوی حقوق زن و مرد : صرف‌نظر از جنبه فلسفه حقوقی ، با مسلک روحانیت و توجه بمقام تقوی و با نظر گرفتن مقامات معنوی سازگار نیست . ولی با هدف بهائیت که تنها متوجه بجهت ظاهر بوده و تأمین مقتضیات نفسانی و خواهشهای

شهوانی پیروان خود را می‌خواهد: کمال ملائمت را دارد.

مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ ، کیست ؟

در مجلد اول این کتاب اشاره کرده بودیم که: سید باب مجبور بود که این عنوان را ورد زبان خود قرار داده ، و از این ظهوریکه در آینده بوقوع خواهد پیوست خبر بدهد .

آری سید باب در اوائل امر خود دعوی بابتیت و ذکریت و وساطت کرده ، و تا چند سال بجز این مقام و این عنوان ، دعوی دیگری نداشته ، و روی همین دعوی کتاب احسن القصص و کتاب تفسیر کوثر و تفسیر والعصر را تألیف نموده است .

سید باب در این چند سال پیوسته اظهار میکرد که: من از جانب مهدی موعود و قائم منتظر و امام دوازدهم مأموریت داشته و با آنحضرت ارتباط باطنی دارم ، و میگفت: سخنان من همه از پیشگاه او نازل شده ، و منظور ما بجز تقویت اصول دین اسلام و تأیید آداب و تجدید مراسم و حدود مقدسه آئین محمدی ، چیز دیگری نبوده و نخواهد بود .

و چون بعد از چند سال دعوی مقام نبوت کرده و بعنوان ظهور مستقل مشغول نازل کردن کتاب جدیدی شد: مجبور گردید که سخنان گذشته و نوشته‌های سابق خود را تا میتواند تأویل و تصحیح کند ، و ضمناً عنوان قائم و مهدی منتظر را که پیوسته ورد زبان و سرلوحه نوشته‌ها و عنوان تألیفات خود قرار داده بود: تبدیل بیک کلمه جامع و مفهوم مبهم کلی نموده ، و بلفظ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ تعبیر کرد .

سید باب با این تعبیر خود را راحت کرده ، و گفته‌های سابق و نوشته‌های

گذشته خویشرا تأویل و تصحیح نمود .

ولی دیگران از این لفظ مبهم کلی سوء استفاده کرده ، و هر کسی که میتواند چند تن از اغنام ساده لوح و عوام را بدور خود جمع کرده ، و برای اینکه بازار کاسد خود را گرم و شیرین کند ! دعوی **مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ** کرده و گفت من همان شخص موعود سید باب هستم .

و مخصوصاً اینکه سید باب علامتی برای او بجز گفتن آیات (چون خودش بجز تلفیق جملات بشکل آیات هنر دیگری نداشت) چیز دیگری را عنوان نکرده بود . آری در میان همه این مدعیان انصافاً میرزا بهاء فعالیت و جریزه زیادی خرج کرده ، و البته اوضاع خارجی و سیاسی هم با او مساعدت نموده و دیگران را تحت الشعاع خود قرار داد .

در هشت بهشت (ص ۳۰۳) گوید : پس از کشتن میرزا اسدالله ، میرزا عبدالله متخلص بغوغا ادعای اینمقام را (**مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ**) نمود و او یکی از قلندران بی باک و صوفیان چالاک بود ، پس از او حسین میلانی که او را حسین جان میگفتند در طهران ادعای مقام موعود را نمود ، و از دنبال او شخص اعمی کاشانی و از پی آن سید حسین اصفهانی ، و پس از آن میرزا محمد نبیل اُخرس زرنندی هر یک این ادعاء را نمودن گرفتند ، و کار بجائی رسید که هر کس بامدادان از خواب پیشین برمیخاست تن را بلباس این دعوی میآراست ... میرزا حسینعلی که اوضاع را بدینگونه هرج و مرج دید مصلحت وقت در آن یافت که خود این دعوی را ساز کند که از هر جهت خویشرا از این اشخاص پیش و بیش میدید و اسباب کار را آماده تر داشت ... الخ .

در بدیع (ص ۱۸۹ س ۱۳) از قول معترض میگوید : علاوه دیتان و میرزا غوغا و شیخ اسمعیل و حاجی ملاهاشم هم ادعای این امر نمودند و ادعای آنها باطل شده پس محض ادعاء کفایت نخواهد کرد و آلا این حضرات باید همان موعود باشند .
و چون تصدیق اینمطلب بضرر جناب بهاء تمام میشد : در پاسخ او مطالب مبهم و جملات دو پهلو ذکر کرده است ، مثلاً راجع بدیتان در صفحه (۲۵۳) میگوید : ابدأ ادعائی ننموده که مخالف باشد در سنه اول امرش چند مناجاتی از او در ساحت اقدس ارسال داشتند و در آن الواح جز اظهار خضوع و خشوع و ایمان بالله و مظاهر امر او مشاهده نشد .

و راجع بمیرزا غوغا گوید (صفحه ۲۶۱) : و دیگر نمیدانم که میرزا غوغا چه ارتکاب نموده که باین قسم بغضش در قلوب امثال او جا گرفته بشأنیکه در رسائل در رد او مینویسند بسا از نفوسند که در غلیات ذوق و شوق کلماتی میگویند ایشانهم سخنی ذکر نمودند دیگر نباید باین شدت در صدد هتک حرمت عباد باشند .
جناب بهاء از دیگران اسمی نبرده است ، و در عین حال هم که از این دو نفر اسم میبرد نتوانسته است دعوی آنانرا انکار کند ، بلکه بمناجات و الواح داشتن آنها در ضمن کلام خود اعتراف میکند .

و در صفحه (۲۹۳) میگوید : چند جزوه از سماء مشیت نقطه بیان نازل و در بعضی مِنَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ و در بعضی مِنَ اللَّهِ إِلَى مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ مَذْكَور و یکی مخصوص میرزا اسدالله نازل و نقطه بیان او را دیتان فرموده و بکل اسماء حسنی نامیده ... و همچنین یکی مخصوص جناب آقا سیدابراهیم از سماء مشیت مقتدر عظیم نازل و او را مُرشدت (میرزا یحیی) ابوالدواهی نامیده .

پس بموجب نوشته سید باب (بطوریکه جناب میرزا نقل میکند) دَیّان و سید ابراهیم از مصادیق عنوان (مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ) هستند ، و دَیّان هم اگر دعوی ظهور نمودند : حق داشتند . و باید دید که : آیا سید باب چنین نامه (باعتراف مخالفین) بجناب میرزا نیز نوشته و همینطور بصراحت لهجه به الوهیت (الی الله) یا به (مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ) بودن او اشاره نموده است یا نه ؟

و بعقیده مؤلف نقطه الکاف مراد از مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ : صبح ازل است چنانکه در (ص ۲۴۴ س ۱۵) گوید : و آن جناب بنفس خود حجت مستقل میباشد و مراد از مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ من بعد از ایشان خود حضرت ازل میباشد لا غیره ... الخ .

وادوارد برون در مقدمه نقطه الکاف (م) میگوید : مقارن این اوقات (در مراجعت بهاء از سلیمانیته) یا اندکی پیش و پس میرزا اسدالله تبریزی ملقب بدیّان که باب او را کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود و زبان عبری و سریانی نیکو میدانست دعوی مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ نمود بهاءالله با وی مجادله و مباحثه بسیار نمود و بالأخره بدست بابیه کشته شد ، و بروایت کنت دوگوبینو : سنگی بپای او بسته او را در شطّ العرب غرق کردند ، همچنین میرزا عبدالله غوغا و حسین میلانی معروف بحسین جان و سید حسین هندیانی و میرزا محمد زرنندی معروف به نبیل که بعدها از اتباع بهاءالله گردید ، همه همین ادّعاء را نمودند تا بقول هشت بهشت : کار بجائی رسید که هر کس بامدادان از خواب پیشین برمیخاست تن را بلباس این دعوی می آراست .

پس گذشته از اینکه اینقول از ریشه فاسد و بی اساس است : کسی نمیتواند باستناد آن برای خود مقامی ثابت کرده ، و خود را مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ بخواند ، و بقول

علمای اصول : تمسک بعموم در شبههٔ مصداقیه جایز نیست ، و مخصوصاً اینکه وصتی منصوص خود سید باب (صبح ازل) با این شخص مخالفت کامل کرده ، و منکر دعوی او باشد .

شیخ احسانی و سید رشتی^۱

چنانکه بارها گفته‌ایم : سید باب در روزهای اول دعوی نیابت از سید رشتی (دعوی مقام شیعهٔ کامل و رکن رابع) کرده ، و بهمین اسم جمعی از شیخیه را (که اساس تشکیل و شیوع مسلک او بودند) بدور خود جمع نموده ، و مشغول فعالیت شد .

اینستکه در نوشته‌های بعد خود نتوانست در ضمن انتقاد علماء و دانشمندان از این دو نفر نیز انتقاد و بدگوئی کند .

و با اینکه سراسر نوشته‌های شیخ و سید مخالف دعویهای باب و بهاء بوده ؛ ولی بیش از این قابل اصلاح و تصحیح و تأویل نمیشد و مخصوصاً اینکه پیروان درجه اول باب و بهاء از همان شیخیه بودند ، و ما چند جمله برای نمونه (در جلد اول) از کلمات ایشانرا در نفی دعوی باب و تکفیر مدعی ظهور ، نقل کردیم .

۱- شیخ احمد پسر شیخ زین‌الدین احسانی در سال (۱۱۵۲) هجری متولد شده است . و چون کلمات بیمعنی و سخنان چند پهلو و تاویلات بسیار سست و خرافی او در میان دانشمندان منتشر گردید (رجوع شود بجوامع‌الکلم) در مورد تحقیر و طعن و لعن محققین واقع شده ، و بسوی حجاز مسافرت نموده و در مدینه (سال ۱۲۴۲) وفات کرد .

و پس از شیخ شاگرد او سید کاظم پسر سید قاسم رشتی جای‌نشین او شده ، و اصحاب شیخ احسانی را بدور خود جمع نموده و در کربلا حوزهٔ درسی تشکیل داده و مطالب او را با آب و تاب بیشتر و با اضافات و خرافات زیادتری ترویج و نشر کرد (رجوع شود برسائل رشتی و شرح قصیده او) و در سال (۱۲۰۵) هجری متولد و در سال (۱۲۵۹) درگذشت .

سید باب در همان روزهاییکه دعوی نیابت سید رشتی را داشته و خود را باب امام میدانست : در کتاب احسن القصص که بتصریح خود او از جانب امام دوازدهم نازل شده است ، میگوید : (سوره ۲۷) **يا أَهْلَ الْأَرْضِ إِنِّي قَدْ نَزَّلْتُ عَلَيْكُمْ** (از زبان امام است) **الْأَبْوَابَ فِي غَيْبَتِي** (غیبت امام زمان) **و لَا تَتَّبِعُونَهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا قَلِيلٌ** و **لَقَدْ أَرْسَلْتُ عَلَيْكُمْ فِي الْأَزْمِنَةِ الْمَاضِيَةِ أَحْمَدَ وَ فِي الْأَزْمِنَةِ الْقَرِيبَةِ كَاطِمًا فَلَا تَتَّبِعُوهُمَا إِلَّا الْمُخْلِصُونَ مِنْكُمْ فَمَا لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَخَافُوا مِنَ اللَّهِ الْحَقِّ مَوْلِيكُمْ الْقَدِيمِ ...** **فَيَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ أَقْسَمُكُمْ فَهَلْ وَجَدْتُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَبْوَابِ حُكْمًا مِنْ دُونِ حُكْمِ اللَّهِ حُكْمِ الْكِتَابِ هَذَا فَيَغْرَبُكُمْ الْعِلْمُ بِكُفْرِكُمْ فَارْتَقِبُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَوْلِيكُمْ الْحَقِّ مَعَكُمْ عَلَى الْحَقِّ رَقِيبًا** - ای اهل زمین من نازل و معین کردم برای شما ابوابی را در غیبت خودم و پیروی نکردند از آنان مگر قلیلی و فرستادم برای شما در این زمان گذشته احمد را و در زمان نزدیک کاظم را پس تابع نشدند آنانرا مگر مخلصون پس برای چه از خداوند نمیترسید و سوگند میدهم شما را آیا از این ابواب برخلاف حکم خدا حکمی را دیدید و آیا مخالف قرآن سخنی از آنان شنیدید و برای چه فریب علم خودتانرا میخورید .

پس در اینجا شیخ و سید را مانند خودش از ابواب امام زمان (ع) بحساب آورده ، و اعتراف نموده است که : گفته‌ها و نوشته‌های آنان موافق احکام مقدسه اسلام و قرآن است .

و در نقطه الکاف (ص ۹۹ س ۲) میگوید : همینکه نهصد و پنجاه سال از اول غیبت صغری گذشته آن سلطان فضال (امام زمان (ع)) مرحوم شیخ احمد زین‌الدین احسائی را از میان شیعیان خود برگزیده و دیده دل آن صفوه‌اخیار را

بنور معارف و فضائل خویش و آباء و اجداد طاهرین خود سلام الله عليهم اجمعین روشن فرموده از اینجا بود که آن برگزیده موحدین میفرمودند *سَمِعْتُ الْحَبَّةَ كَذَا وَ كَذَا ... الخ* .

و در جلد چهارم ظهور الحق (ص ۱۴) در ضمن نقل کلام سید باب که در سال (۱۲۶۳) از حبس ماکو در پاسخ شکوک یکی از پیروان خود نوشته است ، مینویسد :

وَإِنَّ مَا كَتَبْتُ بَانَ بَابِ الْإِمَامِ (ع) لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ مِرَاتًا لَهُ فَهُوَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ كَمَا أَنَّ الْإِمَامَ (ع) هُوَ مِرَاتُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَإِنَّ مَا كَتَبْتُ أَنَّ السَّيِّدَ رَحِمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا ادَّعَى حُكْمَ الَّذِي أَنَا ادَّعَيْتُ وَ لِيَذَا لَمْ يَظْهَرْ مِنْهُ خَوَارِقُ الْعَادَاتِ فَقَدْ اشْتَبَهَ الْأَمْرُ عَلَيْكَ وَ سَمِعْتُ قَوْلَهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ - وَ أَيَّاكَ وَ اسْمَ الْعَامِرِيَّةِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهَا مِنْ فَمِ الْمُتَكَلِّمِ . أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ فِي حَقِّ مَنْ يَجِيئُنِي بَعْدَهُ بِتِلْكَ الْأَشْعَارِ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ - يَا صَغِيرَ السِّنِّ يَا رَطْبَ الْبَدَنِ يَا قَرِيبَ الْعَهْدِ مِنْ شُرْبِ اللَّبَنِ ... الخ - آنکه نوشته بودی که باب امام میباید آئینه و مرآت امام باشد : البته درست است چنانکه خود امام نیز لازمست مرآت خدا باشد ... و اما اینکه نوشته بودی که سید رشتی ادعاء نکرده است آنچه را که من ادعاء میکنم ، و روی این جهت از او خوارق عادات و کراماتی دیده نشد : بطور مسلم اینمطلب بر تو مشتبه شده است و من چندین مرتبه قول او را شنیدم که میگفت : نام لیلی عامریه را بزبان نیارید زیرا که من در همین حال باز بر او میترسم . و باز در موارد زیادی از او میشنیدم که میگفت : ای کسی که صغیر السنّ و لطیف البدن و قریب العهد بزمان شیرخوارگی است .

منظور از بیت اول : اشاره بدعوی سید رشتی و مقام خود او است که بواسطه

تمثل بآن بیت مرتبه بابت خود را می‌فهمانید .

آری سید رشتی در مجموعه رسائل (مطبوعه ۱۲۷۶ ص ۲۱ س ۲۱) میگوید :
 و أمّا الحسینُ (ع) فقد نَحَلُّهُ غَيْرَتِي وَ شَجَاعَتِي . وَ الْغَيْرَةُ وَ الشَّجَاعَةُ هِيَ الْوَلَايَةُ
 الظَّاهِرَةُ فَجَرَى التَّقْدِيرُ الْإِلَهِيُّ أَنْ تَكُونَ الذُّرِّيَّةُ مِنْ نَسْلِ الْحُسَيْنِ (ع) فَافْهَمِ وَ
 اشْرَبْ عَذْباً صَافِياً فَانِّي قَدْ أَظْهَرْتُ لَكَ مَا كَانَ مَكْتُوماً عَلَى النَّاسِ وَ أَخْفَيْتُ مَا
 كَانَ يَتَلَجَّجُ فِي صَدْرِي وَ يَجُولُ فِي خَاطِرِي قَائِلاً وَ إِيَّاكَ وَ اسْمَ الْعَامِرِيَّةِ اَنْتِي
 أَغَارُ عَلَيْهَا مِنْ فَمِ الْمُتَكَلِّمِ - وَ أمّا حسین (ع) غیرت و شجاعت رسول اکرم (ص)
 باو داده شده است ، و غیرت و شجاعت عبارت از مقام ولایت ظاهر و آشکار است .
 پس تقدیر الهی اقتضاء کرده است که ذریه طاهره از نسل آنحضرت باشد . پس
 اینمطلب را بفهم و از شراب شیرین و گوارای حقیقت بنوش که من ظاهر کردم
 برای تو آنچه را که پنهانست بر مردم و اخفاء کرده‌ام آنچه را که گاهی در قلبم
 خلجان و در خاطرم جولان میکند (اشاره میکند بدارا بودن خود مقام ولایت را
 بدلیل اینکه او از نسل حضرت حسین (ع) و حسینی است) ولی من میگویم که :
 نباید اسم لیلی عامریه را بزبان آورد و من کراحت میدارم که اسم او بزبان کسی
 جاری بشود از لحاظ غیرت و حمیت .

از اینکلام فهمیده میشود که : سید رشتی در باطن امر همان مقامیرا که سید
 باب در اوائل امر خود ادعاء مینمود (مقام بابت و ولایت) برای خود ثابت
 میدانست ، و بطور مسلم اینمطلب را با اصحاب مخصوص خود مذاکره نموده ، و
 جماعت شیخیه هم با همان نظر بسید رشتی متوجه بودند .

آری این همان حرفی است که : ما در خلال نوشته‌های خود بارها گفته‌ایم -

سید رشتی پیوسته در این فکر بود که رفته رفته دعوی باطنی و بابیت خود را (که در ذهنش خلجان میکرد) در میان مردم ظاهر سازد و چون اجل در میان او و آرزو و مقصودش فاصله داد : سید باب که از دیرزمان فکر نهانی او را خوانده بود زمینه را برای دعوی خود مساعد و مقتضی دیده و شروع بفعالیت نمود .

پس سید رشتی برای اثبات دعوی باطنی خود ، و اینکه او کمال محبت و ارتباط و علاقه بحضرت ولی عصر (ع) دارد به بیت دومی نیز متمثل میشده ، و خطاب بآن حضرت میگفت : *یا صغیر السنّ یا رطبَ البدن* .

و جای بسی حیرت و شگفت است که : نویسندگان این طائفه این مطلب را تحریف نموده و مینویسند که رشتی بابیت (*یا صغیر السنّ ... الخ*) اشاره بسید باب مینموده است ، در صورتیکه کلام خود سید باب صریح در مطلب گذشته و در مقام اثبات ادعای سید رشتی است ، و بیت مزبور نیز از اشعار حلاج (خزائن نراقی طبع ۱۳۰۷ ص ۴۲۹) و خطاب بحضرت حجة (سلام الله علیه) است ، باعتبار ابتدای زمان غیبت و حال حضور آن حضرت که در سن پنج سالگی بودند ، و چگونه معقول است که بسید باب (بقول خودشان در سن ۲۴ سالگی در کربلا بوده) اطلاق عنوان (*قریب العهد من شرب اللبن*) صحیح باشد .

و میرزابهاء در ایقان (ص ۴۱ س ۶) درباره احسائی و رشتی میگوید : و اکثر منجمان خبر ظهور نجم را (سید باب) در سماء ظاهر داده‌اند و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما .

و در هشت بهشت (ص ۲۳۰) گوید : مثلاً در رتبه عقل ظهور خضر حقیقی و اسم سماوی و معلم اول الهی حضرت شیخ احمد احسائی و حضرت سید کاظم

رشتی علیهما السلام بود اصطلاحات علمیه و مطالب حکمیته این ظهور اعظم را بگوشها آشنا نمودند و ایشان بمنزله مدارار نازل از بحر صاد بودند که مواد را استعداد حیات بخشودند ... الخ .

ولی باید متوجه شد که نه تنها در سراسر نوشته‌های شیخ احسائی و سید رشتی جمله برای نمونه پیدا نمیشود که : دلالت بالوهیت یا نبوت یا مهدویت یا لا اقل به بابت سید باب کند ، بلکه تمام گفته‌ها و نوشته‌های ایشان از هر جهت منافی و مخالف دعاوی سید باب است .

و ما برای نمونه چند قسمت از کلمات ایشانرا نقل میکنیم^۱ تا مبشر بودن آنان برای ظهور سید باب خوب روشن گردد .

شیخ احسائی در رساله ملا محمد طاهر که بخط خود شیخ (کتابت نسخه ۱۲۳۶) نزد نویسنده موجود است این رساله را یکی از افراد شیخیه بمقدماتی از من دزدید و در هرجا باشد ملک بنده است . چون شیخ بخط خود مطالبی گفته است (در جوامع الكلم اول ص ۲۲۳ س ۲۳) مینویسد : اعلم انّ هذه المسائل لو سألت بها حجّة الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى محمد بن الحسن عجل الله فرجه و سهل مخرجه و اعاننا على طاعته و رضاه لما أجابك عنها فيما أعلم و إن كان عالماً بها فكيف بمثلي مع عدم علمي بأكثرها إذ لا صلاح في الجواب - بدانکه این مسائلرا (مثال حضرت یونس در این امت و إلقاء او بدریا و بلعیدن حوت و غیر آنها) اگر سؤال کنی از حضرت حجّة که حجّة خدا است در دنیا و آخرت و بر اولین و آخرین و نامش محمد بن الحسن است که خداوند فرج و ظهور او را نزدیک کند و ما

۱- باز رجوع شود به (ص ۱۶ و ۴۲ و ۱۱۰) از جلد اول .

را بر طاعت و رضای آنحضرت توفیق بدهد البته تو را پاسخ نخواهد داد ، زیرا که کشف این مسائل صلاح نیست با اینکه آن حضرت بر همه مسائل عالم است و من باکثر آنها جاهل هستم ، پس چگونه من میتوانم پاسخ همه سؤالات شما را بدهم .

و در شرح جامعه (ذیل تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ ص ۳۰۵) گوید : و لِلْعَامَّةِ فِي ذَلِكَ ثَلَاثَةٌ أَقْوَالٌ أَحَدُهَا أَنَّ الْقَائِمَ (ع) الْمَوْعُودَ بِخُرُوجِهِ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ كَمَا تَقُولُهُ الشَّيْعَةُ وَإِنَّ اللَّهَ بِقُدْرَتِهِ وَحِكْمَتِهِ قَدْ أَطَالَ عُمُرَهُ كَمَا أَطَالَ عُمُرَ الْخَضِرِ وَ إِيَّاسٍ ... وَ الْحَقُّ مَا دَلَّتْ عَلَيْهِ الرِّوَايَاتُ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ وَ إِجْمَاعُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ شِيْعَتِهِمْ وَ هُوَ أَنَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ فَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ الْخَبْرُ بِمَعْنَى آمَنْتُ بِوُجُودِ آخِرِكُمْ عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَهُ أَوْ بَقَائِهِ وَ أَنَّهُ حَتَّىٰ إِلَىٰ أَنْ يَخْرُجَ - وَ بَرَأى عَامَةً فِي أَيْنِ مَوْضُوعِ سَهْ قَوْلِ هَسْتِ أَوَّلِ أَيْنِ كِهْ مَرَادُ مِنْ قَائِمِ مَوْعُودِ هَمَانِ حَضْرَتِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ عَسْكَرِيِّ اسْتِ چنانکه شیعه معتقد هستند و خداوند بقدرت و حکمت خود عمر او را طولانی کرده است چنانکه عمر خضر و ایاس را طولانی نموده است ، و حق اینستکه مراد از قائم موعود همان حضرت محمد بن الحسن العسکری است ، زیرا که روایات عامه و خاصه و اجماع و اتفاق اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان آنان بر آن دلالت میکند پس معنای (تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ) اینستکه من بوجود و ببقای آنحضرت ایمان دارم تا روزیکه ظهور فرماید .

و سید رشتی در مجموعه الرسائل (ص ۳۱۹ حجة البالغة) میگوید : وَ نَعْتَقُدُ أَنَّ الشَّرِيعَةَ السَّادِسَةَ حَامِلُهَا مُحَمَّدٌ (ص) وَ أَنَّهَا نَاسِخَةٌ لِجَمِيعِ الشَّرَائِعِ غَيْرِ مَنْسُوخَةٍ أَبَدًا وَ أَنَّ تِلْكَ الشَّرَائِعَ كُلَّهَا مَقْدَمَاتٌ لِظُهُورِ شَرِيعَتِهِ - مَا مَعْتَقَدُ هَسْتِيمُ كِهْ شَرِيعَةَ

ششم که بوسیله حضرت محمد (ص) نازل شده است ناسخ همه شرایع بوده و هیچگاه منسوخ نخواهد شد و همه ادیان الهی مقدمه ظهور این شریعت بودند .

حاجی محمد کریمخان کرمانی

حاجی محمد کریمخان (متوفای ۱۲۸۸ هجری) پسر ابراهیمخان قاجار کرمانی از بزرگان اصحاب شیخ احسائی و سید کاظم رشتی و صاحب تألیفات کثیره ، و دارنده دارائی و عنوان و مرجع اغلب شیخیه پس از سید رشتی ، و بزرگترین معارض و مزاحم سید علیمحمد باب است .

حاجی کرمانی چند کتاب در رد اقوال و دعاوی سید باب تألیف و منتشر کرده ، و از نفوذ و تبلیغات مبلغین باب و بهاء جلوگیری کاملی (عملاً و قولاً) مینموده است .

اینستکه سید باب و میرزا بهاء در نوشته‌های خودشان تا ممکن بود از او انتقاد و بدگوئی کرده ، و برای از بین بردن حریف زبردست و معارض نافذ خویش (که از هر جهت بر سید باب و میرزا بهاء برتری داشته است) کوشیده‌اند .

بهاء در اقدس (ص ۴۵ س ۱۲) میگوید : **أذْكُرُوا الْكَرِيمَ إِذْ دَعَوَانَهُ إِلَى اللَّهِ إِنَّهُ اسْتَكْبَرَ بِمَا اتَّبَعَ هَوِيَهُ بَعْدَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ مَا قَرَّتْ بِهِ عَيْنُ الْبُرْهَانِ فِي الْإِمْكَانِ وَ تَمَّتْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ - متذکر باشید کریم را هنگامیکه او را دعوت کردیم بسوی خدا و او استکبار کرد بسبب اتباع او از هوی خود پس از اینکه فرستادیم بسوی او آنچه را که روشن میشود با آن چشم برهان در عالم امکان و تمام شد حجة خداوند بر ساکنین آسمانها و زمین .**

و در ایقان (ص ۱۱۶) گوید : و مراتب علم و جهل و ایقان و عرفان او در کتابیکه ترک نشد از او امری ذکر شده است که میفرماید : **إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ** و بعد بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذکر : **ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ** ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شد و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت **خَفَضَ جَنَاحَ عَبْدِ اثِيمٍ** ذکر نموده ، **اثِيمٌ فِي الْكِتَابِ وَ عَزِيزٌ بَيْنَ الْأَنْعَامِ وَ كَرِيمٌ فِي الْأَسْمَاءِ** .

و در کتاب **ظهور الحق** ضمن کلام مفضلی از سید باب (ص ۲۷۲) چنین مینویسد : **فَإِنَّ الَّذِي ادَّعَى (حاجی محمد کریم خان) الْيَوْمَ أَمَرَ كَاطِمَ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَ إِنَّ نَسَبَهُ مُكْذِبٌ أَمْرَهُ لِأَنَّهُ لَا يَزَالُ يَكُونُ فِي ذُرِّيَّةِ آلِ اللَّهِ بِنَصِّ كَاطِمٍ وَ إِجْمَاعِ الْفِئَةِ لَا فِي ذُرِّيَّةِ الْمَعْرُوفَةِ (قاجار) وَ لَوْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ثُمَّ آيَةٌ وَجْهَهُ (کوسج) لِتَكُونَ مُكْذِبٌ دَعَاؤُهُ بِمَا ذَكَرَ الصَّادِقُ (ع) ... وَ أَمَّا الْعِلْمُ فَلَا حَظَّ لِأَحَدٍ بِمِثْلِي وَ لَا قُدْرَةَ لِأَحَدٍ بِشَأْنِي لِأَنِّي أَكْتُبُ إِذَا شَاءَ اللَّهُ فِي بَعْضِ النَّهَارِ صَحِيفَةً ... الخ .**

و در **کواکب الدرّیه** (ص ۸۸) گوید : در این وقت تبعه مرحوم شیخ و سید بدو شعبه منقسم و منشعب شدند ، قسمتی داعیه باب را صواب دانسته بنشر و خدمت امرش پرداختند ، و قسمتی تابع کلمات حاجی محمد کریمخان گشته بشیخیه مطلق موسوم و موصوف گشتند ، خلاصه حاجی محمد کریمخان مشغول تألیف و تصنیف شد ... و زمام امور شیخیه را بدست گرفته مانع اقبال جمعی گشت و ریاست مهمتی در میان شیخیه یافت .

از این عباراتیکه در حق خان نقل شد مطالبی فهمیده میشود :

- ۱- دعوی خان و باب در روز اول یکی بوده است ، و آن عبارت بود از مقام نیابت سید رشتی ، و روی این لحاظ سید باب او را مزاحم و معارض خود دیده ، و با دلائلیکه ملاحظه میفرمائید : در صدد دفع و ردّ او آمده است اینستکه در ظهور الحق (ص ۲۸۲) از سید نقل میکند : *هل غيّرتُ فيكمُ سنّةً او بدّلتُ شريعةً اخلّلتُ ما قد حرّم الطهر أحمد احرّمتُ ما قد حلّ الطهر كاظم أم ادّعتُ في شأنِ دون العبوديّة - آیا من سنتی را تغییر و شریعت را تبدیل کرده‌ام ، و آیا حرام احسائی را حلال و حلال رشتی را حرام کرده‌ام ، و آیا بجز مقام بندگی چیزی را ادّعاء نموده‌ام .*
- ۲- نفوذ و ریاست و مرجعیت خان مهمتر و عمومیت‌تر بوده ، و بجز عدّه معدودی بسید باب نگرویده بودند ، و روی همین جهت بود که : سید مجبور شد عنوان دعوی خود را عوض کند .
- ۳- معلوم میشود که : سید باب بجز آیه مغلوط نوشتن فضیلت و سرمایه دیگری در دست نداشته است ، و از این لحاظ در مقام اثبات افضل و اعلم بودن خود بر کرمانی ، میگوید : *لأنّی اکتبُ فی بعضِ النّهارِ صحیفة - من در بعضی از روز یکصفحه مینویسم .*
- واقعاً که دست سید باب درد نکند .
- ۴- معلوم میشود که : میرزا بهاء نیز برهان و حجّة را بکرمانی بلکه بهمه اهل سموات و ارضین تمام کرده است (*ما قرّرتُ به عینُ البرهان*) و متأسفانه از آن عین برهان چشمهای ما روشن نشده است ، البته اشخاصی که برهان بهاء را دیده‌اند : چشمشان روشن و نورانی باد .
- ۵- از نوشته‌های اینطائفه معلوم میشود که : کرمانی بزرگترین رقیب و قویترین

مزاحم و دشمن آنان بوده است ، و ما اگرچه با کرمانی از لحاظ برخی از عقائد مخصوص او و بالخصوص از جهت ایجاد تفرقه و اختلاف در میان مسلمین و تحکیم و تشدید انحرافات و خرافات شیخ احسائی و سید رشتی مخالفیم ، ولی از تهمت‌ها و دروغها و نسبت‌های بی‌اساس و کلمات زننده و ناسزایی هم که از طرف پیروان سید باب نسبت باو گفته شده است ، بیزاریم .

در هشت بهشت (ص ۲۳۲) مینویسد : و اما سفیانی باید از آل ابوسفیان باشد و از شام و دمشق بیرون آید و صاحب لوای علم و حکمت و مدعی مقام ولایت و دارای رایت و درایت باشد بانضمام اوصافی دیگر از تلعلع عین و قصور قامت و تجدر صورت و کوسجی ریش و عفونت تن ، در این عصر سفیانی موعود حاجی محمد کریمخان قاجار بود که هم از اولاد بنی‌امیه و هم از شام بود زیرا که قاجاریه نخست در شام سکونت داشتند و حاجی خان مزبور در واقع حاوی جمیع صفات و شروط سفیانی شمرده میشد ... الخ .

خوانندگان محترم در تطبیق عناوین مختلف (قاجاریه ، بنی‌امیه ، سکونت شام ، لوای حکمت) خودشان تحقیق کنند .

عدد نوزده

سید باب پس از ششماه از دعوت خود که هیجده نفر (حروف حی) از شیخیه را بعنوان نیابت سید رشتی بخود معتقد نموده ، و با خود نوزده نفر شدند ، و هم برای اینکه این مسلک در قرن نوزدهم مسیحی و در این تاریخ در تحت ترویج و تحریک اجانب مسیحی جنبه تظاهر و قوت بخود گرفت : این عدد عنوان خاصی

پیدا کرده ، و در موارد زیادی بموقع اجراء گذاشته شد .

آری تا شمارهٔ پیروان مسلک جدید بنوزده نرسیده بود ، و هنوز دیگران امید پیشرفت و چشم‌امیدی از اینمسلک نداشتند ، از این شماره نیز (مانند احکام و حدود دیگر) خبری نبوده است .

سید باب در احسن‌القصص (سورهٔ ۱۰۲) که در اوائل امر او تألیف شده است ، میگوید : **إِنَّ عَدَدَ الشُّهُورِ فِي كِتَابِ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا وَقَدَّرَ اللَّهُ مِنْهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرَ الْحَرَامِ** - شماره ماهها در کتاب خدا دوازده است و چهار ماه آنها حرام است . ولی چون کتاب خدا عوض شد ، و برای سید باب از مبدء دیگری وحی و الهام رسید : شروع بتألیف کتاب بیان کرده و آنرا بر نوزده واحد و هر واحد را بر نوزده باب مرتب نمود ، و متأسفانه از تکمیل و اتمام این نوزده واحد عاجز شد .

سید باب روی این نوزده عدد خرافات و حدود خنده‌آور و احکام مسخره‌آمیزی در کتاب بیان ذکر نموده است .

در باب خامس از واحد ناسع میگوید : **وَلِلَّهِ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ تِسْعَةٌ عَشْرَ يَوْمًا يَخْدِمُ النُّقْطَةَ فِي رَجْعِهَا** - بر هر شخصی واجب است که نوزده روز در رجعت نقطه (سید باب) خدمت او کند .

و در باب ثامن از واحد ثامن میگوید : **وَلتَذَكُرُوا اللَّهَ فِي تِسْعَةِ عَشْرَ يَوْمًا مِنْ كُلِّ حَوْلٍ آخِرِهِ وَأَنْتُمْ صَائِمُونَ** - نوزده روز در آخر هر سال روزه گرفته و ذکر خدا کنید .

و در باب ثامن از واحد ثامن میگوید : **يَجِبُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ أَنْ يُورِثَ لِوَارِثِهِ تِسْعَةَ عَشْرَ أَوْرَاقًا مِنَ الْقِرطَاسِ اللَّطِيفَةِ وَتِسْعَةَ عَشْرَ خَاتَمًا يَنْقَشُ عَلَيْهَا اسْمًا مِنْ**

أَسْمَاءِ اللَّهِ - واجب است که هر شخصی برای وارث خود نوزده ورقه کاغذ لطیف و نوزده انگشتریکه بر آنها اسمای خدا منقوش شده است باقی گذارد .

و در باب ثامن عشر از واحد سابع گوید : فِي أَنْ مَنْ يَحْزَنُ نَفْسًا عَامِدًا فَلَهُ أَنْ يَأْتِيَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ - هرگاه کسی را عمداً محزون کردید باید نوزده مثقال طلا بدهد .

و در باب ثالث عشر از واحد سابع گوید : فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ عَبِيدِهِ أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ آيَةً مِمَّنْ يُظْهَرُهُ اللَّهُ فِي أَيَّامِ ظُهُورِهِ بِخَطِّهِ - خداوند بر همه بندگان خود فرض کرده است که در ایام ظهور بعد (مانند ظهور بهاء) نوزده آیه از آیات پیغمبر آینده را بخط خود او همراه داشته باشد .

و در باب سادس عشر از واحد سادس گوید : وَمَنْ يَجْبِرُ أَحَدًا عَلَى سَفَرٍ أَوْ يَدْخُلُ بَيْتَهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ أَوْ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ بَيْتِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ حَرَّمَ عَلَيْهِ زَوْجَتَهُ تِسْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا - اگر کسی را مجبور کنند برای سفر یا داخل خانه او شوند بدون اجازه او یا بخواهند او را بدون رضایتش از خانه خود بیرونش کنند تا نوزده ماه زن او بر او حرام خواهد شد .

و در باب یازده از واحد سادس گوید : أَوْ يَضْرِبَ عَلَى اللَّحْمِ يَحْرَمُ عَلَيْهِ التَّقَرُّبُ إِلَى زَوْجَتِهِ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا حَتَّىٰ وَ إِنْ نَسِيَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ قَرِينٍ فَلْيُنْفِقْ لِمَنْ ضَرَبَتْهُ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنْ ذَهَبٍ - اگر معلمی چوبی بر گوشت و بدن بچه زد تا نوزده روز حرام میشود بر او زن او اگرچه از روی فراموشی بزند ، و اگر زن نداشته باشد باید نوزده مثقال طلا بر آن بچه مضروب بدهد .

و در باب ثانی عشر از واحد سادس گوید : وَ كُلُّ مَا أَرَادَ أَنْ يَرْجِعَ حَلًّا لَهُ إِلَى

تِسْعَةَ عَشْرَةَ مَرَّةً - مرد میتواند تا نوزده مرتبه در ایام طلاق بر زن خود رجوع کند .
و در باب ثامن از واحد سادس گوید : لَا بَدَّ أَنْ يَقْرَأَنَّ ذَلِكَ الْبَابَ فِي كُلِّ تِسْعَةَ
عَشْرَ يَوْمًا مَرَّةً وَاحِدَةً - لازم است بر هر شخصی که این باب را (در نهی از
استدلال بجز آیات است) در هر نوزده روز یکمرتبه بخواند .

و در باب ثامن از واحد خامس گوید : فِي أَنْ لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَقْرَأَ آيَاتِ الْبَيَانِ وَ
عَدَمِ جَوَازِ تَقْصِيفِهَا عَنْ عَدَدِ الْوَاحِدِ - هر شخصی میباید کتاب بیان را تلاوت کند و
کمتر از نوزده آیه (بشماره کلمه واحد) جایز نیست .

و در باب ثالث از واحد خامس گوید : خداوند عالم خلق فرموده کلّ سنین را بامر
خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سنین را عدد کلّ شیء (موافق است با عدد
۳۶۱) و آنرا نوزده شهر قرار داده هر شهر نوزده روز فرموده .

آری این نوزدهها از معجزات ظهور بیان است که : در قرن نوزدهم در مقابل
تشعشع انوار علم و معرفت از آسمان دانش سید باب بر قلب او الهام شده است .
متأسفانه این نوزدهها بمرحله عمل و اجراء گذاشته نشده بود که : اغلب آنها از
جانب میرزابهاء منسوخ و متروک گردیده ، و حتی آن حکمی هم که از جانب خدا
نسبت بظهور آینده (تِسْعَةَ عَشْرَ آيَةٍ مِمَّنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ بِخَطِّهِ) نازل شده بود ، باز
باهمال و سستی تلقی گردید .

و جناب میرزابهاء از این نوزدهها : نوزده روز بودن ماه و نوزده ماه بودن سال را
روی مصالح و جهاتی پسند نمود .

- ۱- نمیخواست و یا نمیتوانست اثر مسلک قرن نوزده را بکلی از میان بردارد .
- ۲- اگر موضوع نوزده بکلی برداشته میشد : اثری از مسلک باب در خارج نمانده

بود ، زیرا نقشه جدید سید روی همان نوزده طرح شده و اغلب قواعد و قوانین او بر آن اساس بود .

۳- اگر نوزده بودن ماه و روز برداشته میشد : لازم بود دوباره بر عدد دوازده رجوع شود ، و یا نقشه جدیدی طرح گردد ، و هرکدام از این دو قسمت بی نهایت مشکل بود .

پس روی این جهات و جهات دیگر : در مسلک بهائیت نیز نوزده روز و نوزده ماه تصویب گردیده ، و از برای هر روز و هر ماهی اسامی مخصوصه معین شده است . میرزا در اقدس (ص ۳۷ س ۷) میگوید : **إِنَّ عَدَدَ الشُّهُورِ تِسْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ زُيِّنَ أَوَّلُهَا بِهَذَا الْإِسْمِ الْمُهِيمِ عَلَى الْعَالَمِينَ** - شماره ماهها نوزده عدد است در کتاب خدا و اول آنها زینت شده است باین اسمیکه (بهاء) شاهد است بر جهانیان .

و برای اینکه در این موضوع روشن باشید تذکر میدهم که : **عَدَّةُ شُهُورِ قَمَرِي** دوازده است ، و از رؤیت هلال تا هلال دیگر یک ماه حساب میشود ، و روی این قاعده هر ماه یکمدت طبیعی و معینی است که : **بِمَجْرَدِ دَيْدِنِ هَلَالِ نُوْ مَاهِ دَوْمِ** شروع میشود ، و همچنین است در سال شمسی که از دوازده ماه تنظیم شده و روی حرکت طبیعی و انتقالی زمین تنظیم شده است ، ولی در کتاب اقدس و بیان هر سالی از نوزده ماه و هر ماهی از نوزده روز تشکیل میشود ، و اینجریان هیچگونه با جریان طبیعت سازگار نمیشود .

آری ممکن است : این نوزده روز و نوزده ماه با یک قوانین جدید طبیعی که هنوز کشف نشده است ، مطابقه کند .

و بطور اجمال ، این قاعده یکی از قوانین مجهول و مبهم طبیعت است که هنوز در اجتماع و قاموسهای جدید حل نشده است .

و گذشته از اینکه در خارج نوزده روز مصداق و عنوانی ندارد : نوزده ماه نیز که سیصد و شصت و یک روز میشود ؛ با هیچ قانون طبیعی وفق نمیدهد ، اینستکه این طائفه مجبور شده‌اند در مقام تطابق و توافق با جریان طبیعت بگویند : پنج روز بقیه سال را مخصوص احسان و مهمانی قرار بدهند .

در دروس الدیانة (درس ۲۵) میگوید : در آئین ما سال نوزده ماه و هر ماهی نوزده روز است ، و هر یک از ماهها و سالها و روزها و ایام هفته اسمی دارد ، اکنون اسم ماهها را بترتیب ذکر میکنیم ، اول شهر البهاء دوم شهر الجلال ، سوم شهر الجمال ، چهارم شهر العظمة ، پنجم شهر النور ششم شهر الرحمة هفتم شهر الکلمات هشتم شهر الأسماء نهم شهر الکمال دهم شهر العزة یازدهم شهر المَشیة دوازدهم شهر العلم سیزدهم شهر القدوة چهاردهم شهر القول پانزدهم شهر المسائل شانزدهم شهر الشرف هفدهم شهر السلطان هیجدهم شهر الملک نوزدهم شهر العلاء : و پنج روز دیگر که زائد بر این تقسیم است باایام هاء و ایام إعطاء نامیده شد و پیش از شهر علاء که آخر سال است گرفته میشود و اهل بهاء در آن پنج روز بضيافت و اطعام میپردازند .

در آداب انفرادی

اولین وظیفه ما

اولین وظیفه بشر پس از شناخت پروردگار یکتا : آشنا شدن و عمل کردن بدستورهای مقدس و اوامر صادره از پیشگاه احدیت است ، ما بندگان محتاج خداوند متعال هستیم و باید وظائف عبودیت و آداب بندگی را یاد گرفته ، و طبق آنچه وظیفه داریم انجام وظیفه بدهیم .

پس اولین وظیفه بشر بندگی و عبادت پروردگار است .

اینستکه انبیاء و مرسلین در اولین مرتبه مردمرا بسوی عبادت خدا دعوت کرده ، و میفرمودند : **يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ آلِهَ غَيْرِهِ** - تنها در مقابل پروردگار جهان عبادت و پرستش کنید و بدانید که برای جهانیان خدای دیگر نیست .

و باید متوجه باشیم که : عبادت بمعنی مطلق فرمانبرداری و اطاعت امر مولی و انجام دادن وظائف بندگی است ، و هیچگونه اختصاصی به عبادت مخصوص و عمل معینی (نماز یا روزه یا احسان و نیکوئی بمردم و غیر آنها) ندارد .

آری یکی از جمله وظائف مقرره و آداب و تکالیف عبد اینستکه نسبت بدیگران بطور کلی و در مسائل عمومی و نسبت بمسلمانان بطور خصوصی و کاملی نهایت محبت و مهربانی و یگانگی را اظهار داشته ، و هیچگونه ظلم و ستم و تجاوزی را درباره کسی روا ندیده ، و روی کمال وحدت و برابری با همدیگر زندگانی کنند .

اینستکه فرمود : **الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** - مؤمنین با همدیگر برادر و برابرند . **رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ** - و نسبت بیکدیگر مهربان هستند . **أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ** - نسبت بکفار و

مخالفین سخت میگیرند .

و از اشتباهات بزرگ و غلطهای قابل توجه مسلک بهائیت یکی این است که :
برابری و وحدت و یگانگی را نخستین مقصد و اولین وظیفه هر فرد بهائی دانسته ،
و با این مطلب باطل در مقابل دیگران افتخار مینمایند .

فاضل قائینی در کتاب دروس الدیانة (درس یازدهم) میگوید : اول وظیفه ما
محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم است ما نباید بچشم بیگانگی و
دوون محبت بکسی نظر نمائیم یا فرقی و تفاوتی میان بهائی و مسلمان و نصاری و
یهودی و زردشتی و برهمنی و بودائی بگذاریم همه با ما برادر و برابرند .

آری اینمعنی از نظر یک حزب سیاسی که میخواهد هدف دنیوی و مرام و
مسلک سیاسی خود را تحصیل و تأمین کند : مانعی ندارد ، و ما هم بهائیت را بجز
اینکه یک حزب متشکل و فرقه متحد سیاسی است ، عنوان دیگری قائل نیستیم ،
ولی نظر باشتباه جمعی از ساده لوحان که بتصور تدین بدین الهی ، بمسلک بهائیت
گرویده و تحت تأثیر یکمشت مبلغین شهوت پرست و بیدین قرار گرفته اند :
مجبوریم حقیقت مطلبرا بازگوئیم .

از این دستور حزبی فهمیده میشود که : در این مسلک نباید افراد بهائی مقید
بخداپرستی ، مقید باطاعت پیغمبر معین و مخصوص ، مقید بدین و آئین مشخص ،
مقید باعمال و آداب و عبادات محدودی باشند : زیرا خداپرستی هیچگونه با
بت پرستی سازگار نیست ، و ما اگر بخواهیم از دستورات پیغمبر معین و آئین
مخصوصی پیروی کنیم : چگونه میتوانیم با ملل دیگر که از هر جهت برخلاف راه ما
سیر می کنند ، همقدم و همراه باشیم ا و ما اگر مقید بوظائف و آداب مشخصه

باشیم : چگونه ممکن است با اشخاصیکه وظائف دیگری انجام میدهند ، همراز و همساز گردیم .

این سخن مانند اینستکه بگوئیم : کسیکه از مصر بزیارت بیت المقدس میرود ، با شخصیکه بزیارت مکه مشرف میشود ، و با فرد دیگریکه بسوی پاریس حرکت میکند : هر سه همراه و همراز و همقدم هستند ، یا چند فردیکه مرامهای مختلفی دارند (مانند راتیونالیست و امپریست که دو عالم بفلسفه تعقلی و حسی هستند ، و متافیزیک و ماتریالیسم که فلسفه ماوراءالطبیعه و طبیعی است ، و کاپیتالیست و سوسیالیست که طرفدار سرمایه داری و اشتراک است) باید با همدیگر مهربان و متحد و برابر باشند .

یکی از وظائف حتمیه و از فروع دین مقدس اسلام : موضوع تولی و تبری است ، یعنی هر فرد مسلمانی میباید اشخاص متدین و پرهیزکار و حقیقت خواه و مؤمن را دوست داشته ، و از مردم بی حقیقت و هوی پرست و بی دین و ناپاک و گمراه دوری و براءت جوید ، با اهل ایمان و یقین همراه و همراز گردد ، و با اشخاص شهوت پرست و بی عقیده مخالفت و اجتناب نماید .

و اینمعنی یکی از مسائل فطری و وجدانی و طبیعی است که : در همه جا جاری و در تمام موارد و در میان جمیع ملل و اقوام و طوائفیکه مرام و عقیده دارند ، خواه و نخواه معمول به است .

اینستکه جمعی از بزرگان گفته اند : تولی و یا تبری از فروع دین محسوب نمیشود ، بلکه از آثار ایمان و از لوازم عقیده و از خصائص لاینفک علم و یقین است . ما اگر اولاد خودمانرا دوست بداریم : قهراً با دوستان آنان دوست و با

دشمنانشان دشمن خواهیم بود .

اینجا است که میگوئیم : بهائی ایمان و عقیده محکمی ندارد ، بهائی متحیر و گمراه است ، بهائی هوی پرست و یا جاهل است ، بهائی صلح کل و با عموم اهل عالم میسازد ، بهائی با همه و با مسلمان و یهود و نصاری و زردشت و برهمنی و بودائی برادر است ^۱ .

استغفار و توبه

یکی از وظائف اولیه و قدمهای نخست شخص سالک : توبه کردن و طلب آمرزش نمودن و اظهار ندامت و پشیمانی از خطاها و لغزشها و معاصی است .
روگردانی از خطاها و برگشتن از راه خلاف و عصیان و توجه بسوی پروردگار متعال یگانه وظیفه هر فرد خداشناس و نخستین فریضه برای هر شخص دیندار بوده ، و در همه حال و در هر جائیکه شد : لازم و واجب فوری است .

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ - طلب آمرزش کنید از پروردگار جهان و برگردید بسوی او که خدای من رحم کننده و مهربان است .
جناب میرزا در این موضوع نظریه جدیدی داشته ، و میگوید : استغفار باید در جایی باشد که دیگری در آنجا حاضر نشود .

آری میرزا طبق اقتضای زمان خود (قرن نوزدهم) که دوره تمدن جدید و زمان تظاهر بفسق و بیدینی است ، با تظاهر بخوبی و تقوی و اجتماع و هم آوازی در مقام عبادت مخالف است ، اینستکه نماز جماعت را تجویز نکرده ، و ذکر گفتن پیش

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به (ص ۲۴۳) از جلد اول .

دیگریرا نیز منع مینماید .

در اقدس (ص ۱۰ س ۱۳) میگوید : لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَسْتَغْفِرَ عِنْدَ أَحَدٍ تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تِلْقَاءَ أَنْفُسِكُمْ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَافِرُ الْمُعْطَى الْعَزِيزُ التَّوَّابُ - جایز نیست برای کسی اینکه نزد دیگری استغفار بنماید توبه کنید بسوی خداوند در پیش خودتان و خدا بخشنده و عطاکننده و عزیز و تواب است .

ولی اسلام میگوید : مردم باید در اعمال و رفتار خودشان اخلاص داشته و به نیت خالص و صاف و فقط برای خدا قدم بردارند ، و مخصوصاً در عبادات که : عبادت بی اخلاص هیچگونه مورد قبول و پذیرفته نیست ، و با احراز خلوص نیت : حال جلوت و میان مردم بودن با خلوت هیچگونه تفاوتی نخواهد داشت ، و گاهی وظیفه انسان باقتضای عقل و وجدان در اینستکه در حضور دیگری مشغول عبادت یا استغفار باشد (در مورد تشویق ، رفع تهمت ، تعلیم و تعلم ، اشاعه دین ، و غیر اینها) پس نهی کردن از استغفار در حال جلوت کاملاً بیربط و بیمعنی خواهد بود .

ذکر گفتن در میان مردم

یکی از وظائف مهمه و از منازل شخص سالک (کسیکه خداپرست است و میخواهد بوظائف عبودیت خود عمل کند) متذکر شدن و پیوسته در یاد خدا بودن و در همه حال بیاد آوردن پروردگار متعال است .

و برای ذکر مراتبی هست :

۱- ذکر خدا تنها بزبان ۲- ذکر خدا تنها بقلب ۳- ذکر خدا با زبان و قلب .

و هر یکی از اینها : یا در محلّ خلوت و انفرادی است ، و یا در جلوت و در میان

اجتماع .

و بالاترین مراتب ذکر : ذکر لسانی قلبی است که در جلوت باشد ، یعنی هنگامیکه متذکر خدا میشود : زبانش گویا و دلش متوجه و تظاهرات و مشاغل دنیوی و انس با مردم مانع از ذکر او نباشد .

و جناب میرزا روی ظاهرپرستی خود ، و هم بخاطر حفظ آداب و عادات قرن تجدد (که نباید تظاهر بدین کرد) ذکر لسانی را در میان مردم منع میکند .

در اقدس (ص ۳۰ س ۱۴) میگوید لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُحَرِّكَ لِسَانَهُ أَمَامَ النَّاسِ إِذْ يَمْشِي فِي الطَّرِيقِ وَالْأَسْوَاقِ بَلْ يَنْبَغِي لِمَنْ أَرَادَ الذِّكْرَ أَنْ يَذْكَرَ فِي مَقَامِ بَيْنِي لِذِكْرِ اللَّهِ أَوْ فِي بَيْتِهِ هَذَا أَقْرَبُ بِالْخُلُوصِ وَالتَّقْوَى كَذَلِكَ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْحُكْمِ مِنْ أَفْقِ الْبَيَانِ طُوبَى لِلْعَالَمِينَ - کسی را نشاید که در مقابل مردم زبانشرا حرکت داده و در طَرِيق و شَوَارِع ذکر بگوید بلکه لازمست کسیکه میخواهد ذکر بگوید در خانه خود یا در مقامیکه مهیای برای ذکر است متذکر باشد و این نزدیکتر است بخلوص نیت و تقوی همچنین اشراق میشود آفتاب حکم از افق بیان و خوش باد بر عمل کنندگان . پس بموجب فتوی میرزا بهاء : نباید خدا را در میان مردم بزبان یاد کرد ، و تظاهر کردن بخداپرستی و ایزددوستی و سپاسگزاری و ستایش پروردگار جهان در این مسلک ممنوع است .

و البته ذکر خدا شامل تمام مراتب - شکر ، حمد ، ثنا : تذلل خضوع ، عبادت ، تذکر است : و بندگان خدا نباید در مقابل دیگران زبان بمدح و ثنا و ستایش و بندگی و شکر و حمد پروردگار جهان بکشایند .

پرسش از مطالب مجهوله

یگانه وسیله ترقی و علم پرسش است .

پرسش کلید کشف مجهولات است .

کسیکه از پرسش مجهولات خود خودداری میکند ! پیوسته در جهل و نادانی خواهد ماند .

و در روایات شریفه وارد شده است ، پیش از اینکه اشخاص جاهل موظف میشوند برای پرسش از مطالب مجهوله ، از دانشمندان و علماء تعهد گرفته میشود که پاسخ سؤالات وارده را داده و در کشف و بیان پرسشهای مردم کوتاهی ننمایند . آری وظیفه جاهل پرسش کردن ، و وظیفه عالم پاسخ دادن است .

ولی سید باب برای اینکه جهل و نادانیش پیش مردم کشف نشود عنوان مَن يُظْهَرُ اللَّهُ را بهانه گرفته ، و در باب ثالث عشر از واحد ثالث بیان میگوید : سؤال عَمَّنْ يُظْهَرُ اللَّهُ جایز نیست الا از آنچه لایق باو است و اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الا در کتاب (بوسیله کتابت) تا آنکه حظّ جواب را گمناهی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانکه در بیان هم کسی این صفت (سؤال بوسیله کتابت) محموده را متصف شود محبوب است .

و میرزا بهاء چون بسستی و ضعف این کلام متوجه شده ، و مسخره آمیز بودن آنرا میفهمد ، و از طرف دیگر او نیز مانند باب نمیتوانست اجازه عمومی برای پرسش بدهد ؛ کلام باب را برنگ دیگری (با تقیید بسؤالات مفیده و سکوت از قید کتابت) نازل میکند .

در اقدس (ص ۳۴ س ۴) میگوید : حُرِّمَ عَلَیْکُمُ السُّؤَالُ فِی الْبَیَانِ عَفَا اللَّهُ عَن

ذَلِكَ لِتَسْئَلُوا مَا تَحْتَاجُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ لَا مَا تَكَلَّمُ بِهِ رِجَالٌ قَبْلَكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ اسْئَلُوا مَا يَنْفَعُكُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ سُلْطَانِهِ قَدْ فَتَحَ بَابَ الْفَضْلِ عَلَي مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ - حرام شده بود بر شما در کتاب بیان سؤال کردن از مطالب علمی ، خداوند از این حکم عفو نمود تا شما آنچه را که مورد احتیاج خودتان است پرسید نه آنچه را که مردم گذشته مذاکره نموده‌اند ، تقوی داشته باشید و از اشخاص پرهیزکار باشید و سؤال کنید چیزها که نفع بدهد شما را در امور مربوط به پروردگار و در عظمت و سلطنت او ، خداوند باب فضل خود را باهل زمین و آسمانها فتح کرده است .

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در مقابل جمعیت مردم میفرمود : از هرچه میخواهید از من بپرسید ! و از هر مطلبی که بخواهید پیش از اینکه از میان شما بروم از من سؤال کنید ! ولی جناب باب میگوید : سؤال کردن حرام است ، و جناب بهاء هم میگوید : از آنچیزی بپرسید که بحال شما نافع باشد یا راجع بخدا باشد ! انسان بدانستن هزاران مسائل و مطالب علمی و فلسفی و طبیعی و حقوقی نیازمند است ، اگرچه در مقام عمل مورد احتیاج او نباشد ، و اغلب مسائل علمی جنبه تنها علمی دارد نه عملی : و اغلب دانشمندان و مخترعین و اکتشافکنندگان از پیشرفت علوم خودشان تنها استفاده علمی و فکری مینمایند نه عملی ، مخصوصاً این قسمت در علوم ریاضی (هندسه و هیئت و حساب) و بعضی از قسمتهای طبیعی کاملاً مشهود است .

و بسی جای شگفت است : کسیکه دعوی مقام تکمیل علم و دانش و معرفت و کمال و تربیت مردم را دارد ، سوالات علمی را ممنوع یا محدود کرده ، و از جولان

فکر و نظر و از فهم مطالب علمی منع مینماید .

و بهتر این بود که میگفتند : آنچه را که میدانیم بشما باز میگوییم و بجز گفته‌های ما چیزی از ما مپرسید ! یا اینکه : فقط از مطالبیکه مربوط بآداب دینی است از ما سؤال کنید !

سؤال کردن فقیر

و بدتر و عجیبتر از مطالب گذشته : تحریم سؤال بر اشخاص نیازمند و محتاج است .

در اینجا نیز میرزا بهاء تحت تأثیر محیط تمدن جدید واقع شده و بدون اینکه در پیرامون این موضوع دقیقاً تدبّر و تفکر نماید : بطور مطلق سؤال نیازمندان را تحریم و اعطای در مقابل سؤال را نیز ممنوع کرده است .

در اقدس (ص ۳۹ س ۱۰) میگوید : لَا يَحِلُّ السُّؤَالُ وَ مَنْ سَأَلَ حَرَمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ قَدْ كَتَبَ عَلَى الْكُلِّ أَنْ يَكْسِبَ وَ الَّذِي عَجَزَ فَلِلُّوْ كَلَاءٍ وَ الْأَغْنِيَاءُ أَنْ يُعِينُوا لَهُ مَا يَكْفِيهِ إِعْمَلُوا حُدُودَ اللَّهِ وَ سُنَّتَهُ ثُمَّ احْفَظُوا كَمَا تَحْفَظُونَ أَعْيُنَكُمْ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ - سؤال کردن حلال نیست و چون کسی سؤال کند حرام است بر او چیزی دادن و نوشته شده است بر همه مردم اینکه کسب کنند و کسیکه عاجز از کسب باشد لازمست وکلاء و اغنیای ملت باندازه معاش او حقوقی معین کرده و بپردازند شما باید بحدود خدا عمل کرده و سنن او را حفظ کنید چنانکه چشمهای خودتان را حفظ میکنید و نباشید از جمله اشخاصیکه در خسارت هستند .

اسلام میگوید : سؤال کردن حرام است مگر در موقع ضرورت و بیچارگی و چون

ضرورت بحدّ لزوم برسد : سؤال کردن واجب میشود ، تا خود او و عائله‌اش از گرسنگی تلف نشوند ، و اما عطاء کردن بهر صورت نیکو و مستحسن میباشد و در موقع شدت نیازمندی سائل و تمکن شخص مسئول عنه اجابت کردن و عطاء واجب میشود ، ولی در اینجا میگوید : سؤال و همچنین اجابت کردن سؤال هر دو حرام است .

چیزیکه در این حکم موجب حیرت است ، اینستکه : اگر شخصی محتاج و بیچاره و مضطرّ شد ، پیش‌که اظهار حاجت کرده ، و برای درد و بیچارگی و اضطرار و پریشانی خود چاره‌جوئی کند ؟

آیا حکم حرمت عطاء شامل وکلاء و اغنیاء نیست : پس بجز وکلاء و اغنیاء کیستند (از اشخاص فقیر که سؤال نمیکنند) که از آنان درخواست حاجت بشود و آنها عطاء نکنند ، تا این حکم متوجه آنها شده و مصداق خارجی پیدا کند ، و اگر شامل آنان هست ؛ پس فقیر بیچاره بدبخت در کجا اظهار حاجت و فقر کند ، و بکجا برود ؟

جناب بهاء اجابت را از لحاظ اعانت کردن به برآوردن سؤال (که حرام است) اعانت بحرام دانسته ، و تحریم نموده است ، ولی باید متوجه باشد که بسا در اجابت سؤال : اعانت کردن باحیای سائل و حفظ آبروی او و حفظ جان و ناموس سائل و عائله او میباشد .

و شخص با وجدان و با احساسات چگونه میتواند در این مورد با کمال بیشرمی و خشونت و قساوت قلب درخواست او را اجابت نکند ، آیا اینست معنای - عَاشِرُوا مَعَ الْأَدْيَانِ بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ !

تجدید اثاثیه منزل

بهاء در اقدس (ص ۴۱ س ۱) میگوید : كُتِبَ عَلَيْكُمْ تَجْدِيدُ اسْبَابِ الْبَيْتِ بَعْدَ انْقِضَاءِ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ خَبِيرٍ - نوشته شده است بر شما تجدید و تازه کردن اثاثیه خانه پس از گذشتن نوزده سال همینطور تمام شده است امر از جانب خداوند دانا و مطلع .

این حکم در نهایت غرابت است : زیرا آن اثاثیه که در سر نوزده سال از هر جهت سالم و تمیز و بی عیب است ، و یا آن لوازمیکه نظایر آنها را نمیتوان پیدا کرد و یا بسختی و زحمت تهیه میشود ، برای چه و بخاطر چه لازمست آنها را تجدید کنیم . آیا شخصیکه میخواهد اسباب خانه نوزده ساله خود را تجدید و تبدیل کند : چقدر بایستی تفاوت قیمت مستعمل و نو بودن و تفاوت بین دو قیمت خرید و فروش را تادیه کند ؟ و چند روز لازمست برای این کار از شغل و کار خود دست کشیده و متحمل زحمات و سختیها باشد ؟ و در صورتیکه این قانون اجراء بشود : تا چه اندازه اسباب مستعمل خانه تنزل و بی ارزش خواهد شد ؟

آیا بخاطر نو کردن و تازه نمودن اسباب خانه که یک عمل موهوم و خیالی و بی ثمری است : سزاوار است که تا این اندازه متحمل خسارت و زحمت باشند ! و ممکن است بجای این عمل در هر نوزده سال : هرکسی بوضعیات داخلی یک نفر رسیدگی کرده ، و حوائج و نواقص زندگانی او را رفع و تکمیل بکند .

و ممکن بود : اگر جناب بهاء علاقه زیادی بلطافت و تازه بودن و جلوه داشتن اسباب خانه داشتند ، حکم مینمودند باینکه : هنگامیکه یکی از اسباب خانه کهنه و افسرده و خراب شد ، آنرا تجدید و تبدیل بنمایند . و البته با اینحکم نظر ایشان

تأمین شده ، و اسباب زحمت و خسارت و مشقت نیز درست نمیشد .

پوشیدن حریر و تراش ریش

میرزا بهاء برای اینکه نظر مردم شهوت پرست و جوانان هوی خواه و خودساز قرن مشعشع را بسوی خود جلب کرده ، و تمایلات نفسانی و شهوات دنیوی آنانرا تأمین کند : حرمت لباس حریر را برای مردها و همچنین حرمت ریش تراشی را برداشته و از این جهت نیز آنانرا آزاد میگذارد .

در اقدس (ص ۴۲ س ۱۰) میگوید : حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حَمْلُ آتَاتِ الْحَرْبِ إِلَّا حِينَ الضَّرُورَةِ وَأُحِلُّ لَكُمْ لِبْسُ الْحَرِيرِ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْكُمْ حَكْمَ الْحَدِّ فِي اللَّبَاسِ وَاللَّحْيِ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْأَمْرُ الْعَلِيمُ - حرام شده است بر شما حمل نمودن آلات جنگ مگر در موقع لزوم و حلال شده است بر شما پوشیدن لباس حریر و برداشته است از شما حکم محدود شدن از جهت لباس و ریش را و این فضلی است از جانب خدا و او امرکننده و دانا است .

پوشیدن حریر از برای زن جائز است ، ولی از برای مرد در اسلام ممنوع شده است ، زیرا حریر پوشیدن و زینت و آرایش دادن برخلاف کار و فعالیت و مردانگی و کسب است ، مرد باید مردانگی و فضیلت داشته و لباس درستی و تقوی و نیکوکاری در بر کرده ، و پیوسته برای تأمین معاش خود و عائله اش در تلاش و فعالیت باشد . تراشیدن ریش نیز در اسلام ممنوع است ، اسلام میگوید : ریش علامت مردی و وسیله وقار و عظمت و سنگینی مرد است ، ریش نورانیت صورت را افزوده ، و بر احترام و جلال و مقام مرد زیاد میکند .

جناب بهاء تراشیدن موی سر را باستناد تبدیل خلقت : حرام میدانست ، و میگفت : لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ قَدْ زَيَّنَّهَا اللَّهُ بِالشَّعْرِ وَ فِي ذَلِكَ لآيَاتٌ لِمَنْ يَنْظُرُ إِلَى مُقْتَضِيَاتِ الطَّبِيعَةِ ، ولی در اینجا طبیعت را فراموش کرده ، و تحت تأثیر سخنان جوانان هوی پرست امروز قرار گرفته است .

آری جوانان امروز باندازه ظاهرپرست و هوی خواه شده ، و از شهوات خیالی و تمایلات نفسانی و تظاهرات صوری پیروی کرده ، و چنان عوالم حقیقت و تقوی و صدق و صفا و روحانیت را فراموش نموده اند که : کوچکترین توجهی با آغاز و انجام امور خود پیدا نکرده ، و سخنان حقیقت را یکسره مسخره و موهوم می بینند .

شگفت انگیزتر آن پیرمردان موی سفید هستند که هنوز از خواب غفلت و نادانی بیدار نشده ، و از محیط هوی و هوسرانی و شهوتخواهی بیرون نیامده ، و در سال پیری مطابق تمایلات یکمشت جوانان شهوت پرست و گمراه رقصیده ، و بضالت و شقاوت و بدبختی خود و آنان کمک میکنند .

نظر من در اینجا ببعضی از روحانی نماهای خبیث سیرت و خوش صورت و سفیدموی و شهوت پرست و از حقیقت دور و بظاهر مسلمان و در باطن کافر است که : مطابق تمایلات و شهوات مردم ، آیه و روایت خوانده ، و تفسیر و تأویل و ترجمه میکنند (ضَلُّوا و أَضَلُّوا السَّبِيلَ) .

بوسیدن دست

میرزا بهاء برای اینکه اظهار علاقه و ارادت و محبت مردم را در مقابل اشخاص روحانی و رجال تقوی و فضیلت ، نمیتوانست پیش خود تحلیل کرده ، و مقامات

معنویته و مراتب روحانیه و شخصیت آنانرا نافذ به‌بیند : از راههای مختلف بمقام مبارزه و دفاع برخاسته ، و تا ممکن بود در میان مردم و علماء و روحانیین فاصله انداخته است .

آری خود را مُرسِل انبیاء و مُرسَلین و خالق آسمانها و زمین و فعال مایشاء و اصل قدیم و ناسخ همه ادیان و افضل تمام بنی آدم میدانند ، و برای خود حتی عبادت کردن و سجده نمودن و متوجه شدن در حال پرستش را جایز بلکه واجب میدانند ، ولی در اینجا دست بوسیدن را تحریم کرده است .

در اقدس (ص ۱۰ س ۱۱) میگوید : **قَدْ حُرِّمَ عَلَیْكُمْ تَقْبِيلُ الْآیَادِ فِی الْكِتَابِ هَذَا مَا نُهَيْتُمْ عَنْهُ مِنْ لَدُن رَّبِّكُمْ الْعَزِیزِ الْحَكَّامِ** - تحریم شده است بر شما بوسیدن دستها و این چیز است که از جانب خداوند عزیز و حکم‌کننده منہی شده است .

بوسیدن دستهای اشخاص پرهیزکار و دانشمند از لحاظ تجلیل مقام علم و تقوی در نظر اسلام مانعی ندارد ، و تجلیل کردن از مقام تقوی و روحانیت و اظهار محبت و تواضع نمودن در مقابل مردم با معرفت و حقیقت در همه جا مطلوب و پسندیده است ، ولی در مسلک بهاء بوسیدن دست حرام شده است .

و شاید از این نظر باشد که : موضوع علم و معرفت و تقوی و حقیقت بعقیده ایشان در خارج و در میان افراد متحقق نیست ، و از این لحاظ بوسیدن دستهای دیگران تجویز نمیشود .

درست است : اگر مسلک بهائیت رونق بگیرد : اثری از موضوع تقوی و روحانیت باقی نبوده ، و در محیط بهائیت یا در میان افراد بهائی : مفهوم فضیلت و حقیقت تحقیقی نخواهد داشت ، اینستکه حرمت بوسیدن دست سالبه بانتفاء موضوع

خواهد بود .

تراشیدن موی سر

بهاء در اقدس (ص ۱۴ س ۴) لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ قَدْ زَيَّنَّا اللَّهُ بِالشَّعْرِ وَ فِي ذَلِكَ آيَاتٍ لِمَنْ يَنْظُرُ إِلَى مُقْتَضِيَاتِ الطَّبِيعَةِ مِنْ لَدُنْ مَالِكِ الْبَرِيَّةِ أَنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - موی سر خودتانرا نتراشید که خداوند سرهای شما را بواسطه موی زیبا کرده است و در این حکم آیات است برای کسیکه بمقتضیات طبیعت نظر میکند .
و در گنجینه احکام (۲۵۰) از قول عبدالبهاء نقل میکند که : مادام سر را مو خلق شده یقین است که در آن حکمتی است لهذا حلق رأس مُضَرٌّ است چنانکه طباً و فتاً این ثابت .

در موضوع حلق رأس چون برخلاف خودآرائی و تمایلات نفسانی جوانان هوی پرست است ؛ بمقتضیات طبیعت متمسک شده ، و آنرا تحریم مینماید . ولی در مواردیکه مقتضیات طبیعت با هوسرانی و شهوت پرستی و ظاهر سازی مردم توافق نداشته باشد ؛ بدون کوچکترین توجه و اعتناء بطبیعت ، تمایلات نفسانی آنان تأمین شده و مطابق دلخواه ایشان حکم صادر می شود ، چنانکه در تراشیدن موی صورت و امثال آن گفته شد .

روی منبر نشستن

یکی از احکام و آداب جدید مسلک بهائیت : تحریم صعود بر منابر است ، در اقدس (ص ۴۱ س ۸) میگوید : قد مُنِعْتُمْ عَنِ الْإِرْتِقَاءِ إِلَى الْمَنَابِرِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَلَوَّ

عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّهِ فَلْيَتَّقِدْ عَلَى الْكُرْسِيِّ الْمَوْضُوعِ عَلَى السَّرِيرِ - ممنوع هستيد از اينكه روى منبر بنشينيد و چون كسى خواهد آيات خدا را بخواند لازم است روى كرسى بنشيند .

جناب ميرزا فكر نكرده است كه : منبر و صندلى با همدىگر تفاوتى نداشته ، و در مقام حقيقت و روحانيت (كه سزاوار است هر مسلك و آئينى روى آن برقرار و محكم گردد) امتيازى براى صندلى نيست آرى براى صندلى از جهات ديگر امتيازاتى هست :

- ۱- ساخت منبر بسيار طبيعى و ساده است برخلاف صندلى .
- ۲- منبر از آثار و صنايع مسلمين است ولى صندلى (مبل و صندلى امروزي) از ممالك خارج و از صنايع اجانب است .
- ۳- روى صندلى نشستن برخلاف آداب باستانى و مى بوده ، و نمونه اجنبى پرستى و تقليد ملل ديگر است ، و اينمعنى در نظر ميرزا محبوب و مطلوب است .
- ۴- منبر مخصوصاً كه پله‌هاى متعددى داشته باشد : مقتضى اجتماع و حضور شنوندگان زياد و كثرت جمعيت است ، و ميرزا بقرينه احكام ديگر (از قبيل تحريم جماعت) با اين معنى مخالف است .

استخاره كردن

استخاره بمعنى درخواست خير و طلب صلاح است .

و حقيقت استخاره عبارت از استمداد و توسل و توجه تام بمبدء فياض و طلب

رفع حیرت و تردید و اضطراب است .

استخاره از طرف بنده عاجز و متحیر در پیشگاه عظمت و جلال پروردگار توانا : امر وجدانی و فطری بوده ، و بمقتضای مقام لطف و رحمت و کرم الهی ؛ بیان خیر و صلاح خواهد شد . اینستکه ما چون با حال توجه و خلوص نیت متوسل بخدا شده ، و رفع تحیر خودمانرا از کتاب خدا (نه از اقدس) درخواست میکنیم : جواب بسیار کافی و شافی و مناسبی درمیابیم .

آری استخاره کردن یک امر تکوینی و فطری است ، و نهی از استخاره مانع شدن از توجه و تمسک و توسل و تذلل و طلب حاجت و اظهار نیازمندی در مقابل پروردگار عظیم جهان است .

در گنجینه احکام (ص ۳۶۵) میگوید : در استخاره و عدم اعتبار آن ، حضرت ولی امر الله جلّ سلطانه میفرماید در مورد سؤال (استخاره کردن باقدس در موقع تحیر) آنچه لازم و واجب توجه تامّ و استمداد از مصدر فیض و الهام است لا غیر . جناب شوقی (جلّ سلطانه) متوجه نشده است که : استخاره همان توجه و استمداد از مصدر فیض است لا غیر .

ولی از انصاف نباید گذشت ، چون موضوع سؤال و بحث در پیرامون استخاره کردن بکتاب اقدس بوده است : و جناب شوقی هم بطور مسلمّ متوجه بود که اقدس کتابی نیست که قابل استخاره به آن باشد ، از این لحاظ میگوید : شما باید بسوی خدا متوجه باشید .

آری مؤلف گنجینه احکام نه تنها مراد او را نفهمیده است ، بلکه از پیش خود تصرف بیربطی هم کرده ، و در عنوان مطلب بطور اطلاق مینویسد : در استخاره و

عدم اعتبار آن .

طبع و نشر کتاب

برای اینکه بهائیان هر کتابی را که می‌خواهند طبع و منتشر نکرده و این قسمت نیز در تحت نظر و اجازه ریاست بهائی قرار گرفته ، و فقط کتابهایی که نشر آن صلاح است منتشر بشود : در اینجا نیز نیرنگ خوبی زده ، و بعنوان منع مخالفت حکومت ، از چاپ کردن کتابها نهی نموده‌اند .

در گنجینه احکام (ص ۳۶۸) از قول عبدالبهاء نقل میکند : امر قطعی الهی اینست که باید اطاعت حکومت نمود این هیچ تأویل برنمیدارد و تفسیر نمیخواهد از جمله اطاعت اینست که کلمه بدون اذن و اجازه حکومت نباید طبع گردد ، والسلام ، و مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ وَاَنْكَرَ آيَاتِهِ ... الخ .

پس بموجب این دستور اکید و امر شدید ، بهائیان نمیتوانند کتابی را که صلاح بهائیت نیست (بنام اینکه مخالفت با دولت است) چاپ نمایند ولی در صورتیکه نشر کتابی لازم دیدند بوسائل گوناگون تکثیر نموده و در میان پیروان خود منتشر میکنند .

آری شرح و تفسیر قوانین ممالک جهان در دست ریاست بهائی یا محفل روحانی بهائیت است که مطابق دلخواه خود معنی میکنند .

و در اینمورد (عملاً) میگویند : منظور از قانون منع مطبوعات بهائی درباره کتب و نوشته‌هاییست که صلاح بهائیت نیست : منع طبع و هم منع نشر آنها است . ولی درباره کتب و نوشته‌هایی که از جانب ریاست بهائی نشر آنها تجویز میشود : فقط

منع طبع (آنهم طبع سنگی یا حروفی) است نه نشر آنها .

اینستکه کتابهای مفیده را (نسبت بخودشان) بطریق تکثیر در میان افراد بهائی منتشر میکنند ، و یا اگر چاپ کنند اسمی از چاپخانه و محلّ طبع نمیبرند . در همین کتاب گنجینه احکام که در زیر دست نویسنده است ، در صفحه اول آن مینویسد : برای چهارمین مرتبه در سنه (۱۰۹) در طهران هزار نسخه تکثیر گردید .

و در کتاب ظهور الحق بخش سوم که طبع حروفی شده است : برای اینکه مخالفت دولت معلوم نشود ، اسمی از خصوصیات و محل طبع و سال طبع برده نشده است .

و امثال اینها زیاد است که : چون مانعی برای نشر آنها نمیدیدند بی اسم و رسم طبع کرده اند ، و یا بطریق تکثیر منتشر نموده اند .

نهی از تقیه و کتمان عقیده

تقیه بمعنی خودداری کردن و حفظ نفس است .

حفظ نفس در مواردیکه موجب از بین رفتن حق نباشد : لازم و واجب است ، و چون با حفظ حق مزاحم و معارض شود : البته مراعات حق و حفظ کردن حقیقت متعین خواهد بود .

تقیه در موارد جزئی و نسبت بافرااد عادی است ، و بطور کلی در جاهائیکه با اصل حکم (اثباتاً و نفیاً) و با ریشه حقیقت و با اساس حق مطلق برخورد و تماس نداشته باشد .

تقیّه کردن برای انبیاء و مُرسَلین (که برانگیخته شده‌اند برای دعوت مردم و تبلیغ احکام) مفهومی نداشته ، و برخلاف منظور رسالت و بعثت است .

نوشته‌های باب و بهاء و پیروان ایشان در این موضوع ، متخالف و متناقض است . بعقیده بابیه و بهائیه سید باب در تمام زندگی خود (در دعوی اسلام در اظهار ذکریّت ، ادّعی بابیت ، ادّعی مهدویّت ، در تألیف کتاب احسن القصص و تفسیر کوثر و نوشته‌های دیگر ، در توبه او از تمام دعاوی خود در شیراز و تبریز ، و غیر اینها) روی تقیّه رفتار نموده است .

و همچنین میرزا بهاء در اظهارات خود (در دعوی مسلمانی ، پیروی از سید باب ، پیروی از صبح ازل ، اظهار تدین بدین اسلام یا مسلک سید باب ، تألیف کتاب ایقان ، و غیر اینها) .

ولی برای پیروان خود دستور میدهند ، میگویند : شما نباید تقیّه کنید . اینست کاسه گرمتر از آش .

سید باب تا زنده بود یکمرتبه بصراحت لهجه در مقابل دانشمندان و علمای معاصر خود نگفت که : من پیغمبر هستم و دین جدید و کتاب تازه برای هدایت شما آورده‌ام .

در کواکب الدرّیة (ص ۳۵) میگوید : و پاره دیگر از مؤلّفات وی راجع بود بمحبت و توصیف اهل بیت عصمت و ائمه هدی و بیشتر در وصف حجّه موعود زبان گشوده و بیان فرموده ، در ابتدا عقائد شیعه را تنقید نمیفرمود بلکه تمجید مینمود ، و میفرمود که عقائد آن حزب صحیح و متین است و حتی وجود موعود غائب را تصدیق نموده ، اخیراً معلوم شد که در اینگونه کلمات حقائق و معانی دیگر را ودیعه

شنیدن آوازا و نغمه‌ها را و متوجه باشید که در مجلس خوانندگی از محیط وقار و ادب خارج نشوید .

اسلام بطور کلی از اعمال برانگیخته از هوی و هوس و از شهوترانی و از آنچیزهاییکه روحانیت و نورانیت دلرا زائل میکند نهی نموده است و از این قبیل است : آهنگهای عیش و طرب و لهو و لعب و آوازه‌خوانیهای شهوت‌انگیز که باصطلاح فقه اسلامی غناء گویند ، ولی در اینجا شنیدن این آوازا و آهنگها تجویز شده است .

آری در قرن اتم که وسائل همه جور شهوترانی و هوی‌پرستی و ساز و نواز و رقص و عیش و نوش آماده و جمع است : باید حرفی زد که مردم فرار نکنند ، و مطابق دلخواه و شهوات و تمایلات نفسانی آنان سخن گفت ، امروز باید : با مجالس عیش و نوش و رقص مردم مخالفت نکرده ، و دلخوشی و طرب و آسایش فکر و شهوترانی جوانان را تأمین نمود .

پس عیش و طرب با مراعات وقار و ادب تجویز میشود .

سپس در جمله بعد میگوید : ما این آهنگها را وسیله توجه و عروج روحانی قرار دادیم و شما هم در موارد هوی‌پرستی استعمال نکنید .

ولی این فلسفه مانند اینستکه بگوید : ما نگاه کردن بزندهای خوش منظر و جوانهای خوش خط و ابرو را تجویز میکنیم ، تا از این نظر استفاده روحانی برده ، و بآفریننده جهان متوجه باشید .

آری آواز جالب مانند غذائیستکه هرکسی باقتضای طبیعت و مزاج خود از آن استفاده خواهد برد ، اشخاصیکه از محیط قوای مادی و شهوات نفسانی و تمایلات

جسمانی بیرون نرفته‌اند : چگونه ممکن است از ساز و نواز و آوازهای طرب‌انگیز استفاده روحانی و استفاضه معنوی ببرند .

باز در اینمورد قضاء و حکومت را بدان‌شمندان روحانی و علمای علوم تربیت و اخلاق واگذار میکنیم که در اینموضوع بدقت بررسی کرده و ببینند آیا این حکم مردم را بسوی شهوات نفسانی سوق میدهد ، یا بسوی روحانیت ؟

سفر برای زیارت قبر

بدن انسان چون در محلّ معینی بخاک سپرده شد محلّ مزبور از جهات چندی مورد علاقه و توجه باقیماندگان او و اشخاص دیگر قرار میگیرد و روی همین نظر ، مردم فهمیده و افراد دانشمند ملل جهان از مرقد (محل دفن) کسیکه مورد احترام و تجلیل آنها بود پیوسته تعظیم و تجلیل نموده ، و بیاد همان شخص و باحترام او در مرقد او حاضر شده ، و تشریفات را که معمول به است انجام میدهند .

آری مرقد یک شخص برجسته و روحانی دارای امتیازاتی است :

۱- بدن شخص بزرگ در اثر عظمت و روحانیت و قوت روح او قهراً شریف و مورد احترام خواهد بود .

۲- بدن شخص روحانی پیوسته مورد توجه و علاقه روح او میباشد زیرا که بوسیله آن وظائف خود را انجام داده ، و منازل مطلوب و مراحل مقصود را بپایان رسانیده است .

۳- مرقد شخص روحانی مورد احترام روحانیتین و محلّ توجه ارواح و علویین است ، و از این لحاظ روحانیت مخصوص و روحانیت معنوی پیدا خواهد کرد .

۴- توجه شخص زایر و سیر و حرکت او بسوی مرقد شخص بزرگی قهراً توجه او را جلب کرده ، و این مقدمه و وسیله تلاقی دو روح و سبب انس روحانی و الفت خواهد شد .

۵- حرکت بسوی مرقد شخص بزرگی ، موجب تشریف و احترام او بوده ، و یگانه وسیله تجلیل و تعظیم از مقام روحانی و شریف آنشخص خواهد بود .

۶- تجلیل کردن از مرقد شخص بزرگ : در حقیقت تجلیل و تعظیم مقام علم و تقوی و روحانیت بوده ؛ و بهترین وسیله تشویق از اشخاص دانشمند و پرهیزکار و روحانی است .

۷- سیر کردن بسوی مرقد کنونی ، یگانه وسیله تحصیل فوز و قرب و سعادت بوده ، و بهترین قدمیست برای بذل توجهات غیبی و شمول الطاف و عنایات رحمانی و توجه فیوضات ربانی .

اینها مطالبی است که : در علم الروح و علم الاجتماع روشن و مبرهن شده ، و هیچگونه جای تردید نیست .

و خود باب و بهاء و عبدالبهاء نیز باینمطالب معترف بوده ، و در مقام توصیف مراقب مخصوص خودشان میگویند : مطاف ملأ اعلی ، روضه مبارکه ، مقام مقدس ، شطر اقدس ، مقبل اهل مدائن بقاء ، مضجح مقدس ، محلّ توجه اهل بهاء ، و غیر اینها .

ولی برای اینکه عناد و عداوت خودشانرا نسبت به پیشوایان اسلامی اظهار نداشته ، و ارتباط و علاقه مردم را از آن حضرات قطع کرده و مقام و منزلت آنانرا کوچک و پست کنند : تشرف بزیارت ایشانرا تحریم و منع مینمایند .

در گنجینه احکام (ص ۲۷۲) از قول بهاء مینویسد : در بشارات نازل که شد رحال برای زیارت قبور جایز نه .

و معلوم است که : این عدم جواز نسبت بدیگران است که از زیارت قبور حضرات ائمه جلوگیری شود ، و اگر نه : شد رحال برای زیارت مراقد باب و بهاء در عگا از مهمترین اعمال و از بالاترین عبادات اهل بهاء محسوب میشود ، و بهمین جهت در پشت سر جمله گذشته از قول عبدالبهاء نقل میکند که : این حکم عمومی است مگر مواقع منصوصه ولکن هر مرقد منوری از شهداء و غیر شهداء از احتباء در هر مملکتی هست باید نهایت احترام را مجری داشته و زیارتش سبب روحانیت و نورانیت قلوب میگردد .

و در صفحه (۱۹۷) از قول عبدالبهاء نقل میکند : اما بقاع مقدسه مستحق تعظیم و تکریمست زیرا منسوب بشخص جلیل این تعظیم و تکریم راجع بر روح پاکست نه جسم خاک این محلّ وقتی کوی جانان بود و آن جان پاک در آن مأوی داشت لهذا عاشقان خاک آنکوی را کحل بینش نمایند ولی تعلق بتراب ندارد بلکه بفیض آفتاب نگرند اما طلب عون و حمایت و حفظ و صیانت جز بجمال مبارک جائز نه و اگر دون آن باشد منتهی به پرستش خاک گردد .

و از این عبارات استفاده میشود که : خدای بهائیان همان میرزا بهاء است که در زیر خاک عگا پنهان شده است ، زیرا طلب حفظ و حمایت از غیر خدا جایز نیست .

انتخاب لغت و خطّ واحد

یکی از خوابهای بسیار شیرین جناب میرزا : حکم انتخاب و اختیار کردن لغت

واحد و خطّ واحد است .

در اقدس (ص ۴۹ س ۱۷) گوید : یا أَهْلَ الْمَجَالِسِ فِي الْبِلَادِ اخْتَارُوا لُغَةً مِنْ اللُّغَاتِ يَتَكَلَّمُ بِهَا مَنْ عَلَى الْأَرْضِ وَكَذَلِكَ مِنَ الْخُطُوطِ هَذَا سَبَبُ الْإِتِّحَادِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - ای اهل مجالس در شهرها یکی از لغات موجوده را انتخاب کنید تا همه مردم روی زمین بآن لغت تکلم کنند و همچنین یکی از خطوط را نیز برای نوشتن معین نمائید و اینمعنی سبب اتحاد امم است .

یکقرن بیشتر است که : برخی از متفکرین در اینراه قدم برداشته و برای تحصیل این مرام زحمات زیادی کشیده ، و در اطراف جهان برای خود طرفدارانی پیدا نموده‌اند .

ولی تحقق اینمعنی از جمله ممتنعات بشمار میرود : زیرا خطّ و زبان وابستگی بملّیت و قومیت داشته ، و تا آنروزیکه حکومت‌های متعدّد و ملل مختلف و جمعیت‌های متشکّلت ، افراد انسانرا تشکیل میدهد : اختلاف خطّ و زبان نیز بر جای خود برقرار و ثابت خواهد بود .

آری مردم جهان باختلاف فطرت و طبیعت (از لحاظ خلقت اخلاق ، عادت ، عقائد ، آب و هوا ، موقعیت جغرافیائی) پیوسته تشکیلات و حکومتها و ملیتهای مختلفی را بروی کار آورده ، و هر ملّتی برای تحکیم حکومت و استوار ساختن پایه‌های ملی خود از خطّ و زبان مخصوص طرفداری مینماید .

اینستکه میگوئیم : اختلاف زبان و خطّ از آغاز جهان همیشه بوده است ، و تا پایان جهان نیز پایدار خواهد بود .

و چون جناب میرزابهاء در مقام حرف و نقشه‌کشی مقتید باجرا و عمل نیست :

در اینمورد نیز تحت تأثیر افکار برخی از متفکرین نامبرده قرار گرفته ، و حکم وحدت زبان و خط را از آسمان تشخیص خود نازل نموده است .

و ممکن است این دستور مقدمه بر ترویج زبان انگلیسی (زبان دوستان خود) بوده است ، زیرا در مقام تعلیم و تحصیل لسان ، زبان انگلیسی را بر لسانهای دیگر مقدم می‌شمارند ، چنانکه در متحد المال محفل روحانی ایران (گنجینه احکام ص ۱۶۴) میگوید : از دیرزمانی اراده متعالیه مولای عزیز بر این تعلق گرفته که جوانان بهائی در فراگرفتن لغت انگلیزی در رتبه اولی و تحصیل لغت آلمانی در رتبه اخیری سعی و جدیت تامه مبذول دارند .

و تعجب در اینجا است که : این پیغمبر قرن نوزدهم زبان مادری و اصلی او فارسی است ، و چون آیه و لوح نازل میکند بزبان عربی نازل میکند ، و کتاب آسمانی او نیز که در درجه اول برای فارسی‌زبانها نازل شده است : عربی است ؛ و در کتاب عربی آسمانی خود نیز از روش و سبک قرآن مجید (قرآنیکه آورنده اش عرب و متوجه بعربی‌زبانها بوده است در درجه اول) میخواهد تقلید کند ، و سپس که میخواهد برای پیروان خود زبان مشترک بین‌المللی تعیین کند ؛ لسان انگلیزی را انتخاب میکند در اینجا هم ملیت و وعده‌های خود را (راجع بعنومیت و احاطه مسلک خود) فراموش کرده بود ، و متأسفانه در مقام عمل این حکم نیز مانند حکم تشکیل بیت‌العدل تا با امروز بمرحله اجراء گذاشته نشده ، و بطور مسلم تا روز قیامت نیز عملی نخواهد شد .

ظروف طلا و نقره

اسلام در عین حالیکه سعادت و روحانیت و جهات معنوی پیروان خود را تأمین کرده است : قسمتهای مادی و اقتصادی و سیاسی و جهات دنیوی را نیز با بهترین نحو منظور داشته است .

اسلام بخاطر پیشرفت جنبه اقتصاد و رفع بحران احتکار و توقف ثروت و از لحاظ جریان و رونق بازار معاملات : استعمال ظروف طلا و نقره را تحریم نموده است .

ولی جناب میرزا از این نکته بکلی غفلت نموده است . و روی همان ظاهرپرستی و تظاهر و جلب تمایلات نفسانی و شهوات یکمشت مردم شهوت پرست و هوی خواه ؛ استعمال اینگونه ظروف را تجویز میکند .

در اقدس (ص ۱۴ س ۱۴) میگوید : مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمَلَ أَوَانِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ - کسیکه بخواهد ظروف طلا و نقره را استعمال کند مانعی برای او نیست .

با دست غذا خوردن

میرزا بهاء در ذیل جمله گذشته (اقدس ص ۱۴ س ۱۵) میگوید : إِيَّاكُمْ أَنْ تَنْغَمَسَ أَيَادِيكُمْ فِي الصِّحَافِ وَالصِّحَانِ خُذُوا مَا يَكُونُ أَقْرَبَ إِلَى اللَّطَافَةِ إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَرِيكُمْ عَلَى آدَابِ أَهْلِ الرِّضْوَانِ - پرهیز کنید از اینکه فرو ببرید دستهای خودتانرا در ظرفها و کاسهها اخذ کنید آنچه را که نزدیک بلطافت است و خدا میخواهد که شما را روی آداب و روش اهل رضوان ببیند .

میرزا بهاء در اینجا نیز از آداب و رسوم اروپائین تقلید کرده ، و بخیال خود حکم تازه و لطیفی آورده است ، و متوجه نشده است که : با کارد و چنگال سعادت و خوشبختی بشر درست نمیشود ، و امثال این تظاهرات و تقلیدهای کورکورانه است که افراد بشر را باین مرحله بدبختی و شدت و انحطاط اخلاقی و اجتماعی رسانیده است .

زندگانی بشر هرچه از حقیقت و آرامش و سادگی ، بسوی تظاهر و خودآرائی و تقیّدات بیهوده متمایل شد : قهراً موجبات گرفتاری و ناراحتی او را فراهم کرده ، و محبت و خوشی و امن و اطمینان و حقیقت را از میان افراد سلب خواهد کرد .

انسان اگر بناء باشد با دست تمیز و با حالت طبیعی خود و با کمال سادگی و بدون اینکه خود را بکارد و چنگال و قیودات دیگر وابسته کند ، شروع بخوردن غذا نموده و سپس باز دست و دهان خود را تمیز و نظیف کند : بطور مسلم از جهات زیادی در آسایش و خوشی و رفاهیت خواهد بود .

۱- اینمعنی از لحاظ بهداشت اولی است ، زیرا اختیار دست با خود انسان است ولی تمیز بودن کارد و قاشق و چنگال در اغلب اوقات مجهول است .

۲- هزینه زندگانی انسان کمتر شده و موجبات راحتی فکر و آسایش قلب او فراهم خواهد بود .

۳- قیودات زندگانی انسان کمتر بوده ، و بصفاء و حقیقت و سادگی نزدیکتر خواهد بود .

۴- موجب محبت و صمیمیت بوده ، و نفاق و اختلاف و نگرانی را (اگر رفیقی داشته باشد) رفع خواهد کرد .

خوب بود میرزا بهاء بجای لطافت طلبی حقیقت را از پیروان خود طلبیده ، و اقلأً بخاطر رعایت جانب ضعفاء و اشخاص فقیر ، زندگی را از قیود زائد و تظاهرات بیهوده مُجَزّی میکرد .

و جناب شوقی (گنجینه احکام ص ۱۵۵) مقصود بهاء را درک کرده و میگوید : بهائیان باید همت در ترویج و اقتباس از حسنات اهل غرب (مردم اروپا) نمایند .

پوشیدن خَزّ و سمور

بهاء در اقدس (ص ۴ س ۱۴) میگوید : **إِلْبَسُوا السَّمُورَ كَمَا تَلْبَسُونَ الْخَزَّ وَالسَّنْجَابَ وَ مَاذُونَهُمَا إِنَّهُ مَا نَهَى فِي الْفِرْقَانِ وَلَكِنْ اشْتَبَهَ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ** - بپوشید سمور را چنانکه خز و سنجاب و غیر آنها را میپوشید و از اینموضوع تحریم و منعی در قرآن وارد نشده است بلکه این حکم بر علماء مشتبه شده است .

در جواز پوشیدن لباس در حال غیر صلوة : هیچگونه تفاوتی نیست در اینکه از اجزاء (پوست ، پشم ، موی) حیوانی باشد که گوشت آن مأكول است یا از اجزای حیوان غیر مأكول .

و اما پوشیدن لباس در حال نماز و عبادت پروردگار متعال : پس مشروط است باینکه از اجزای حیوان مأكول اللحم بوده ، و هم شرائط تذکیه (هنگام مردن حیوان) در آن مجری شود .

در فروع کافی و وسائل الشیعه (لباس المصلی) میگوید : زُراه که از بزرگترین و دانشمندترین اصحاب حضرت صادق (ع) است از آن حضرت میپرسد : آیا نماز

خواندن در لباسیکه از جنس ثعالب (اقسام روباه و فنک و سنجاب) است جایز است یا نه ؟ حضرت صادق (ع) نوشته‌ای نشان میدهد که از اِملاء رسول اکرم (ص) بوده است ، و در آن ورقه نوشته شده بود که : نماز خواندن در هر لباسیکه در آن از اجزای حیوان غیر مأكول (پشم و موی و پوست و کرک و فضله) باشد ، جایز نیست و لباس مُصلی میباید طاهر و پاک و از اجزای حیوان ماکول اللحم و تذکیه شده باشد .

پس معلوم میشود که : رسول اکرم (ص) و حضرت صادق (ع) و دانشمندان دیگر و علماء و فقهاء منظور اسلام و قرآنرا نفهمیده بودند ، و میرزا بهاء پس از هزار و سیصد سال حکم قرآنرا فهمیده ، و پوشیدن سمور را (و همچنین سائر ارقام لباس را) تجویز نموده است .

تریاک کشیدن

در آئین مقدس اسلام آنچه نجس و مسکر و مضر باشد : خوردن و آشامیدن آن ممنوع و حرام است .

با این تفاوت که : در نجس و مسکر حکم حرمت مُتعلق بذات موضوع (کم باشد یا زیاد) است ، ولی در مضر بموضوع با قید وصف ضرر تعلق میگیرد ، و تا ضرر نمیکند حرمت و منعی ندارد .

بهاء در اقدس (ص ۴۱ س ۱۲) میگوید : حُرْمَتُ عَلَیْکُم الْمَیْسِرُ وَالْأَفْیُونُ اجْتَنِبُوا یا مَعْشَرَ الْخَلْقِ وَ لَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُتَجَاوِزِیْنَ - حرام شده است بر شماها قمار باختن و افیون استعمال کردن ، اجتناب کنید ایجماعت مردم ، و از

تجاوزکنندگان مباشید .

قمار مانند مسکرات و موضوعات نجسه و متنجسه بطور مطلق (کم و زیاد و مختصر و مفصل) حرام است ، ولی افیون را نمیتوان بطور عمومیت و اطلاق حرام دانست : زیرا افیون یکی از داروهای مؤثر و نافع و بسیار مفید جهان است ، استعمال افیون در مواردیکه طبیب حاذق تجویز میکند (طبق اندازه و دستور) اثر معجزآسا و خارقالعاده دارد .

پس بهتر اینستکه : حرمت آن متوقف بمعتاد شدن و ضرر و خسارت مالی و جانی وارد کردن باشد .

باز در (صفحه ۵۰ س ۴) میگوید : **قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ شُرْبُ الْأَفْيُونِ إِنَّا نَهَيْنَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ نَهِيًّا عَظِيمًا فِي الْكِتَابِ وَالَّذِي يَشْرَبُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي اتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** - حرام شده است بر شما کشیدن تریاک و ما نهی کردیم شما را از آن ، نهی سخت و کسبیکه افیون بکشد از من نیست پرهیز کنید از خدا ای صاحبان خرد .

پایان آداب انفرادی

مُطالعه و دقّت در

أبواب

أحكام و حدود

را که از صفحه آینده شروع میشود ، بعلمای حقوق و فقهاء
توصیه میکنیم ، تا بخوبی از مرامنامه و مسلک این حزب آگاه
باشند !!

باب طهارت

شستن دست و پای

آیین مقدّس اسلام باندازه‌ای بموضوع طهارت و نظافت اهمّیت داده ، و بزبانهای مختلف و تعبیرات گوناگون از این موضوع طرفداری نموده است که : بالاتر از آن متصوّر نیست .

و برای فهم حقیقت این مطلب لازم است بابواب مختلف طهارت که در کتب احادیث فقه منعقد است (تطهیر ، وضوء ، غُسل ، نجاسات ، مُطَهَّرَات ، حَمَام ، مِسْوَاک ، تَزْيِين ، و غیر آنها) مراجعه نمود .

و جناب میرزا بهاء از یکطرف موضوع نجاسات را از میان برداشته ، و تمام اشیاء را در دریای طهارت غرق میبیند ، و از طرف دیگر برای جلب نظر مردم ظاهرین ، در موضوع پاها که اغلب بدبو و زودتر کثیف و مُتَعَفَن میشوند ، حکم میکند که : در هر چند روز باید آنها را شست و شو و پاک کرد .

در اقدس (ص ۴۱ س ۵) میگوید : **اغْسِلُوا أَرْجُلَكُمْ كُلَّ يَوْمٍ فِي الصَّيْفِ وَ فِي الشِّتَاءِ كُلَّ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَ مَنْ اغْتَاظَ عَلَيْكُمْ قَابِلُوه بِالرِّفْقِ -** پایهای خودتانرا در فصل تابستان در هر روز یکمرتبه بشوئید و در فصل زمستان از هر سه روز یکمرتبه و چون کسی بشما غیظ و غضب کند در مقابل آن نرمی و مدارا کنید . اسلام میگوید : در هر وضوئی که میگیرید ، پایهای خودتانرا مسح کنید ، و هر موقع که بدن شما کثیف شد ، آنرا تطهیر و تمیز و نظیف نمائید ، و در صورت احتیاج یک روز در میان استحمام کنید .

انصافاً برای تنظیف و استحمام و تطهیر نمیشود حدّ معینی را تعیین کرد ، از باب مثال ، کسیرا می‌بینیم در اثر عرق کردن پایها مجبور میشود هر روز یک مرتبه پاهای خود را شسته ، و کثافت و عفونت را از خود زائل کند ، دیگری در هر هفته یکمرتبه هم محتاج بتطهیر نمیشود . باز یکی در اثر گرمی مزاج و چربی بودن پوست بدن ، خود را ملزم می‌بیند که در هر سه روز یکمرتبه بحمام رفته و صابون و کیسه بزند ، و دیگری از هر ده روز هم بیکمرتبه صابون زدن محتاج نمیشود .

پس بهتر اینستکه : این حکم بطور کلی و بدون تحدید بزمان و مدت ذکر بشود . البته شستن پاها از هر دو روز یا از هر سه روز یکمرتبه و مخصوصاً برای اشخاصیکه پاهای ایشان متعفن میشود بسیار خوب است ، ولی این حکم را نمیشود قانون کلی برای همه جا و هر فرد و هر فصلی گرفت .

در نقاط سردسیر و مخصوصاً در هوای زمستان شستن پاها از هر سه روز یکمرتبه کاملاً بیوجه و بیربط است .

و در نقاط گرمسیر نیز مخصوصاً در تابستان نه تنها در هر روز یکمرتبه شستن پاها لازم است بلکه در هر روز چندین مرتبه شست و شوی تمام بدن حتمی است . و ممکن است جناب میرزا از لحاظ کثافت و عفونت پاها بسیار ناراحت و متأذی میشده است ، و خواسته است همه مانند خود ایشان در این حکم اشتراک جویند .

طهارت تمام اشیاء

جناب میرزا در اینجا نیز تحت تأثیر افکار مردم ظاهرپرست و بیخرد امروز واقع شده ، و برای جلب توجه افراد لجام‌گسیخته و بی‌قید و بی‌مبالات : موضوع نجاست

را از میان برداشته ، و تمام اشیاء را در بحر طهارت غوطه‌ور دیده ، و بجز عنوان کثافت و ناتمیزی مفهومی برای نجاست قائل نمیشود .

در اقدس (ص ۲۲ س ۱۱) میگوید : وَ كَذَلِكَ رَفَعَ اللَّهُ حُكْمَ دُونِ الطَّهَارَةِ عَنِ كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَ عَنِ مِلَلٍ أُخْرَى مَوْهَبَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ قَدْ أَنْغَمَسَتْ الْأَشْيَاءُ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ فِي أَوَّلِ الرِّضْوَانِ إِذْ تَجَلَّيْنَا عَلَى مَنْ فِي الْإِمْكَانِ بِأَسْمَائِنَا الْحُسْنَى وَ صِفَاتِنَا الْعُلْيَا هَذَا مِنْ فَضْلِ الَّذِي أَحَاطَ الْعَالَمِينَ - همچنین خداوند برداشته است حکمی را که بجز طهارت است از تمام اشیاء و از ملتهای دیگر بخاطر موهبت و بخشش خداوند و او بخشنده و کریم است و همه اشیاء در دریای طهارت فرورفته‌اند در اول رضوان بسبب آنچه ما تجلی کرده‌ایم باسما و صفات خودمان بر ممکنات و این فضلیست از جانب پروردگار محیط .

اسلام میگوید : خون و بول و غائط و سگ و خوک و منی و شراب و میتة و کافر بخدا نجس هستند ، و هر یکی از آنها بنحو مخصوص و با یکی از مَطَهَّرَاتِ تَطْهِيرِ میشوند ، ولی میرزا بهاء میگوید : تمام اشیاء طاهر و پاک بوده و حکم نجاست را رفع کردیم .

تعجب در اینجا است که : پس از این تجلی صفات و اسماء که (بقول جناب بهاء) همه اشیاء را تطهیر کرده و نجاستی باقی نگذاشته است ، چگونه میکربهایی که مخصوص سگ و گوشت خوک و خون و سائر نجاسات است : از بین نرفته و همینطور باقی مانده‌اند .

جناب بهاء از آن غفلت داشته است که : امور تکوینی قابل تغییر و تبدیل نباشد ، و طهارت و نجاست اشیاء از نظر فطرت و طبیعت است ، سگ و خوک اگر سزاوار

انس و تماس هستند برای همیشه همینطور است و اگر کثیف و پلید و نجس باشند باز همیشگی است ، و تبدیل حکم در آنها مانند اینستکه بگوئیم : حسن اخلاق حمیده و ناپسند بودن برخی از صفات رذیله قابل تغییر و تبدیل است ، و عبدالبهاء نیز در صفحه (۴۵۶) در مکاتیب اول گفته است : اما اُس اساس آیین یزدان را تغییر و تبدیلی نبوده و نیست مثلاً خصائل حمیده و فضائل پسندیده و روش پاکان و کردار بزرگواران و رفتار نیکوکاران از لوازم آیین یزدان است این ابدأ تغییر ننموده و نخواهد نمود .

آری شما میتوانید در پاسخ ما بگوئید : جناب بهاء و دوستان ایشان که بنظر عبدالبهاء از نیکوکاران و پاکان بوده‌اند ، از بول و غائط و سائر نجاسات اجتناب نمیکردند ، و نجاساتیرا که در میان جمیع ملل و طوائف مختلفه جهان دارای کثافت و قذارت هستند ، ایشان تمیز و پاک و نظیف و پسندیده و طاهر میدانستند ، و بقول عبدالبهاء رفتار و کردار نیکوکاران ابدأ تغییر نخواهد نمود .

و در این صورت قهراً لازم است بگوئیم : پیغمبر اسلام و پیشوایان مسلمین و علماء و پرهیزکاران و دانشمندان و مسلمانان که هزار و سیصد سال از سگ و خوک و خون اجتناب میکردند ، از نیکوکاران و بزرگواران نبودند تا رفتار و کردار آنان تغییر نپذیرد .

میرزا بهاء مانند برخی از بیخردان ظاهرپرست (که از آب دماغ و دهن خود دوری کرده ولی از بول و غائط و سگ و خوک پرهیز نمیکنند دست بغذا نمیزنند ولی خونرا میمکنند از یک ظرف غذا نمیخورند ولی آبجو را بسر میکشند) تمام نجاسات را در آب دریا پاک کرده و حکم طهارت را بر همه پلیدیها جاری ساخته

است ، و در عین حال در همان اقدس (ص ۲۲ س ۱۹) میگوید : **وَ الَّذِي يُرِي فِي كِسَائِهِ وَ سَخُّ إِنَّهُ لَا يَصْعَدُ دُعَاؤُهُ إِلَى اللَّهِ** - کسیکه در لباس او چرکی بود دعای او بسوی خدا بلند نمیشود .

آری فرق دین مقدس اسلام با بهائیت اینستکه : اسلام در سیزده قرن پیش و در محیط عربستان در مقام بهداشت و آداب زندگی و برای صحت و عافیت و روحانیت بشر ، دستورهای داده است که تازه ببرخی از اسرار و حقائق آنها پی برده‌اند .

در صورتیکه در قاموسهای آنروز اثری از میکربهائیکه علم امروز از سگ یا خوک یا بول یا خون کشف کرده است ، و آن امراض و گرفتاریهائی که از همین نجاسات دامنگیر انسان میشود ، نبوده است .

ولی میرزا بهاء پس از روشن شدن و حتی و ثابت و کشف شدن مضار و خسارتهای وارده از همین نجاسات : میگوید همه اشیا در بحر طهارت غوطه‌ور شده‌اند ، زیرا آنها همه مظاهر اسماء و صفات ما هستند .

طَهَارَت مَنِي

یکی از نجاساتیکه در دین مقدس اسلام پرهیز کردن از آن لازم شده ، و تطهیر نمودن لباس و بدنرا که بآن آلوده و متنجس گشته است ، فرض شده است : منی است .

در وسائل الشیعه (باب نَجَاسَةِ الْمَنِي) از حضرت صادق (ع) نقل میکند که : چون منی بلباس تو برخورد ، اگر ملاقات بمحلّ معینی شده است همان نقطه را

تطهیر کن . و اگر محل ملاقات معلوم نیست : لازمست تمام لباس شسته بشود .
و جناب میرزا با اینکه پیروان خود را بسوی لطافت و نظافت دعوت کرده ، و
لباسی را که بگرد و غبار و یا چرک آلوده شده است ، لازمالتطهیر میداند (وَ حَكَمَ
بِاللِّطَافَةِ وَ تَغْسِيلِ مَا تَغَيَّرَ مِنَ الْغُبَارِ - ص ۲۲ اقدس) در موضوع منی حکم به
طهارت و پاکی آن نموده است .

در اقدس (ص ۲۲ س ۲) میگوید : قَدْ حَكَمَ اللَّهُ بِالطَّهَارَةِ عَلَى مَاءِ النُّطْفَةِ
رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ عَلَى الْبَرِيَّةِ أَشْكُرُوهُ بِالرَّوْحِ وَ الرِّيحَانِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مَنْ كَانَ عَنْ
مَطْلَعِ الْقُرْبِ بَعِيداً - حکم کرده است خداوند بطهارت و پاکی آب نطفه (منی) از
جهت رحمت بر خلق تا او را شکر کنند بزوح و ریحان و تابع نشوند از کسیکه از
مظهر قرب دور است .

و تعجب در اینجا است که : میرزا با اینکه برخلاف بهداشت و برخلاف نظافت و
طهارت ، منی را طاهر دانسته است ، تازه منت بزرگی هم بگردن پیروان خود
گذاشته و میگوید : این حکم رحمتی است از جانب پروردگار جهان درباره مردم ، و
شما باید خدا را سپاسگزاری کنید ، و در مقابل این آزادی خرم و خندان گردید .

نوشته سید باب در طهارت

اغلب نوشته‌های میرزا بهاء چون بدقت و تحقیق بررسی شود : از کلمات سید
باب گرفته شده است .

آری سید باب در باب ثانی از واحد سادس بیان بطور اجمال یا شرح بهمه
گفته‌های گذشته میرزا بهاء که در پیرامون طهارت نقل کردیم : تصریح نموده است .

سید میگوید: خداوند عالم بحدود و فضل خود حکم ماء کاس را (آب قلیل) مثل ماء کثیر فرموده تا آنکه کل در سعه فضل و رحمة او باشند و آنچه در بئر بما يقع فيه (حکم آنچه در چاه بیفتد) عمل مینمودند مرتفع فرموده ... و اگر در يوم ظهور (ظهور من يُظهِره اللهُ) حق حکم فرماید بطهارت شیء (طهارت همه اشیاء) مستعجب ندانسته که قول او مطهر است نه نفس شیء ... بدانکه هر فؤادی که حب غیر الله در آن باشد طاهر نیست عند الله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب دون حروف واحد (۱۹ نفر سید باب و اصحابش) و من یحبهم در او باشد طاهر نیست عند الله ... الخ .

پس از این کلمات مطالبی استفاده میشود :

- ۱- ماء قلیل را با کثیر از لحاظ طهارت و تطهیر فرق نمیگذارد .
 - ۲- احکام منزوحات بئر را که در کتب فقهیه (وجوبا او ندباً) ذکر شده است ، مرتفع ساخته است .
 - ۳- بطهارت تمام اشیاء در زمان ظهور بعد اشاره نموده است .
 - ۴- بنجاست اشخاصیکه بسید باب معتقد نیستند : قائل شده است .
- و مورد دیگریکه بالخصوص در کتاب بیان باب مستقلی برای آن منعقد شده است فضل موش و ابابیل است .

در باب سابع عشر از واحد سادس میگوید : فی حکم طهارة ما یرج من الفارة . عدم فرض التحرر عنه و كذلك الحكم فی الحيوان الذي يطير بالليل و الذي سمونه بابابیل ، ملخص این باب آنکه آنچه صعب شده بود بر کل مؤمنین از ما یرج من الفارة او ما يطير بالليل او اشیاء ذلك بر اینکه باسی نیست ... الخ .

پس سید باب هم خدمت بزرگی بجامعه بشریت انجام داده ، و فضلهٔ موش را که از جهت نجاست آن افراد بشر متأذی و ناراحت بودند : طاهر و پاک دانسته است . البته حکومت در این موضوعاترا بدانشمندان در علوم طبیعی و طب واگذار میکنیم ، و چون اینقسمتها از رشتهٔ ما خارج است : نمیتوانیم پیش از نقل قول در این موارد قلم فرسائی کنیم .

شَرَايَطُ مُطَهَّرِ بُوْدِنِ اَبِّ

میرزابهاء برای مُطَهَّرِ بُوْدِنِ اَبِّ شرائطی ذکر میکند .

در اقدس (ص ۲۲ س ۸) میگوید : طَهَّرُوا كُلَّ مَكْرُوْهِ بِالْمَاءِ الَّذِي لَمْ يَسْتَعْيِرْ بِالثَّلَاثِ اِيَّاكُمْ اَنْ تَسْتَعْمِلُوْا الْمَاءَ الَّذِي تَغْيِرُ بِالْهَوَاءِ اَوْ بِشَيْءٍ اٰخَرَ كُوْنُوْا عُنْصُرَ اللِّطَافَةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ هَذَا مَا اَرَادَ لَكُمْ مَوْلِيْكُمْ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ - تطهیر کنید هرچیز مکروهی را بوسیله آبی که از سه جهت (ظاهراً - رنگ و بو و طعم باشد) متغیر نشده است و مبادا استعمال کنید آبیرا که بوسیله هوا یا چیز دیگر متغیر شده است و شما عنصر لطیف باشید در میان مردم این چیز است که مولی عزیز و حکیم شما خواسته است .

اسلام میگوید : بجز آب مطهّرات دیگری نیز هست مانند آفتاب و خاک و انقلاب ذات شیء ، که هر یکی در موارد مخصوصی تطهیر نجاست میکند ، و آب که یکی از مطهّرات میباشد تا رنگ و بوی و طعم آن بوسیله نجاست و خبثت متغیر نشود : پاک و پاک کننده است ، ولی میرزابهاء در اینجا حکم میکند که : هر مکروهی را بوسیلهٔ آب تطهیر کنید ، و اگر آب متغیر شد (بهر وسیلهٔ باشد) از

استعمال آن دوری نمائید .

تعبیر کردن بکلمه (مکروه) اشاره برفع نجاست اشیاء است ، زیرا بعقیده ایشان نجاستی در اشیاء باقی نمانده است ، و اگر چیزی باشد کثافت و مکروه است ، و جای بسی شگفت و حیرت است : کسیکه موضوع نجاست را از بین برده ، و همه اشیاء را طاهر میدانند ، چگونه میگوید : آب بهر چیزیکه متغیر شود از استعمال آن پرهیز کنید .

آبیکه بریختن برگهای لطیف و سبز و خرم درختها و گلها و ریاحین رنگ آن متغیر و سبز بشود : آیا از آن آب پرهیز کنیم ؟ آبی که باختلاط ریاحین معطر و سائر اشیاء خوشبو بوی آن تغییر یافته و عطر مخصوصی داشته باشد : آیا بایست از آن آب اجتناب نمائیم ؟ آبی که در جوار معدنیات است و بواسطه ریختن نمک و یا شکر و یا ادویه دیگری طعم آن عوض شود : آیا لازمست از استعمال آن خودداری بنمائیم ؟ و آیا اجتناب کردن از آب متغیر لازم ولی اجتناب نمودن از بول و غائط و خون و خوک و سگ لازم نیست ؟ و آیا خوک و سگ در دریای طهارت غوطه‌ور شده‌اند ، ولی آب متغیر از دریای طهارت دور شده است ؟

آداب حَمَّام

میرزا بهاء بمقتضیات وضعیات روز ، و پس از دیدن خصوصیات حمامهای اسلامبول و بیروت ، از حمامهای ایران انتقاد و بدگوئی کرده ، و در اقدس (ص ۳۰ س ۲) میگوید اَدْخُلُوا مَاءَ اَبْكَرًا وَ الْمُسْتَعْمَلُ مِنْهُ لَا يَجُوزُ الدُّخُولُ فِيهِ اِيَّاكُمْ اَنْ تَقْرَبُوا خَزَائِنَ حَمَّامَاتِ الْعَجَمِ مَنْ قَصَدَهَا وَجَدَ رَائِحَتَهَا الْمُنْتَنَةَ قَبْلَ وُرُودِهَا فِيهَا ...

الخ - داخل شوید بآبیکه غیر مستعمل است و جایز نیست داخل شدن در آب مستعمل و پرهیز کنید از نزدیک شدن بخزینه‌های حمامهای عجم ، کسیکه نزدیک باین خزینه‌ها میشود بوی کریه و متعفن آنها را از دور احساس میکند .

جناب میرزا در این مورد نیز کم‌لطفی نموده است :

۱- بموجب فرمایش میرزا بهاء (ماءً بکراً) خزینه که یکنفر داخل آن شده است (اگرچه خزینه بزرگ و شخص وارد پس از تنظیف کامل بدن خود داخل و آب در نهایت صفا باشد) دیگر قابل استفاده نخواهد بود و کسی نمیتواند داخل آن شود : زیرا آب از عنوان بکر بودن خارج شده است .

۲- کلام میرزا بهاء در ماء بکر است ، و اختصاصی بخزینه حمام ندارد ، پس اگر از حوض تمیز و بزرگ خانه یکی از اهل خانه استفاده کرده و داخل آن آب شد : دیگری حق استفاده از آن حوض را ندارد ، زیرا آب حوض از عنوان بکر بودن بیرون میرود .

۳- انتقاد کردن از حمامهای عجم بطور مطلق و توصیف نمودن از آنها بطور کلی ببدبوئی و کثافات در نهایت درجه ضعف و سستی است ، و شاید میرزا بهاء وقتیکه در ایران بودند : بحمامهای کثیف میرفتند .

باب البلوغ

بحدّ بلوغ رسیدن مرد و زن

احساسات و قوای دختر زودتر از پسر رشد پیدا کرده ، و سریعتر تکمیل میشود .
و اینمعنی فطری و طبیعی و مشهود است .

شوپنهاور در کتاب افکار و عقائد (ترجمهٔ عقل در زندگانی ، ط دوم ، ص ۱۱۷)
میگوید : هر قدر شیء در اینجهان عالیت و کاملتر باشد پرورش و رشد آن نیز دیرتر
و آهسته تر صورت میگیرد . نیروی عقلانی مرد در سنّ بیست و هشت سالگی هنوز
چنانکه باید بحد کمال نمیرسد و حال آنکه رشد قوای ذهنی در زن در سنّ
هیجده سالگی بمنتهای درجه خود میرسد .

اینستکه در دین مقدس اسلام حدّ بلوغ زن را در ابتدای ده سالگی و حدّ بلوغ
مرد را در ابتدای شانزده سالگی قرار داده است .

ولی میرزابهاء در تحت تأثیر قوانین خارجی قرار گرفته ، و هم بخاطر حفظ
تساوی زن و مرد ، مبدء بلوغ هر فردی را از مرد و زن از سنّ شانزده سالگی قرار داده
است .

در کتاب نظر اجمالی (ص ۶۸) میگوید : بلوغ شرعی و سنّ تکلیف یعنی اجرای
کلیهٔ اوامر و احکام شرعیّه پس از اتمام سنّ ۱۵ سالگی بر هر پسر و دختر بهائی
متساویاً فرض و واجب است و از سنّ هر م که تجاوز از هفتاد سالگی است تکالیف
شرعی واجب نیست .

اولاً - بطوریکه گفته شد احساسات دختر زودتر از پسر رشد پیدا کرده ، و قوای

عقل و ادراک و تشخیص زن سریعتر تکمیل میشود .

ثانیاً - این تساوی مانند تساویهای دیگر که برخی از مردم نادان تصور میکنند ، بضرر زن بوده و موجب تضييع حقوق اوست ؛ زیرا توجه تکلیف بخاطر تربیت و تکمیل و تقویت قوای بدنی و روحانی شخص مکلف است ، و جناب میرزا تکلیف را بطوریکه مردم عوام تصور میکنند بمعنای بار سنگین و تحمیل خیال کرده ، و خواسته است از اینراه خدمتی بعالم نسوان انجام بدهد .

جناب میرزا از اینمعنی غفلت کرده است که : عقب افتادن و تأخیر در تکلیف در حقیقت مانند تأخیر در تعلیم و تربیت فرزند است ، و اینمعنی بزرگترین ظلم و جنایتی است نسبت بفرزند .

ثالثاً - بزرگترین خوشبختی و سعادت و توفیق بشر و آخرین مرام و مقصود و هدف هر فرد در آنستکه : مقام عبودیت و بندگی خود را فهمیده ، و بمرحله اطاعت پروردگار و سپاسگزاری و توجه و ارتباط با خالق خود قدم گذاشته ، و از اینراه از حظوظ و لذائذ و حلاوتهای معنوی بهره‌مند گردد . و چون اغلب مردم نادان بوده و از تشخیص این حقایق دورند ؛ دین مقدس اسلام اینمعنی را برای همه تأمین کرده ، و از اولین روز استطاعت و رشد و تمیز تا آخرین ساعت قدرت و توانائی بشر بوسیله توجه تکالیف سعادت و خوشبختی او را تأمین و تثبیت نموده است . ولی جناب میرزا بشر را در دوره نهائی زندگی او که هنگام وصول بمقصد و نتیجه است ، یعنی از سن هفتادسالگی از تکالیف انسانیت و آداب سیر و سلوک و اعمال تقوی و صلاح معاف داشته و او را چون حیوانات آزاد گذاشته است .

باب الوُضوء

خصوصیات و وضوء گرفتن

جناب میرزا در این مورد نیز عملاً (چون تا اندازهٔ مربوط بهمان نظافت و لطافت و طهارت بوده است) در مورد طهارت و پاکی قائل باختصار و اجمال شده ، و شستن بازو تا مرفق و مسح کشیدن سر و پا را اسقاط کرده است .
و ضمناً برای اینکه تکلیف پیروان خود و مردم قرن نوزدهم را سهل و آسان کند :
آداب نیت و خلوص قصد را در مقام وضوء گرفتن برداشته و وضوء را مانند تنها دست و صورت شستن معمولی آنها برای سه نماز آنها در صورت توانائی و بودن آب : معین نموده است .

در اقدس (ص ۷ س ۵) میگوید : **قَدْ كَتَبَ لِمَنْ دَانَ بِاللَّهِ الدِّيَانَ أَنْ يَغْسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَدَيْهِ ثُمَّ وَجْهَهُ ... كَذَلِكَ تَوَضَّأُوا لِلصَّلَاةِ أَمْرًا مِنَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْمُخْتَارِ -**
نوشته شده است برای کسیکه اطاعت میکند و معتقد میشود بخدای جزاء دهنده اینکه بشوید در هر روز دستهای خود را و سپس صورتش را و همچنین است وضوی نماز و این فرمانیست از خدای واحد مختار .

اسلام میگوید : برای وضوء گرفتن میباید صورت و دستهای خودتان را از مرفق بشوئید ، و سپس سر و پاها را مسح کنید ، و البته باین ترتیب طهارت و نظافت و تمیزی صورت و دستها از مرفق و سر و پاها تأمین میشود ، و شخص وضوء گیرنده مجبور میشود که پیوسته دست و پای و سر و صورت خود را پاک و تمیز نگه بدارد .
ولی در اینجا فقط تطهیر صورت و تطهیر دست منظور شده است .

و ممکن است میرزابهاء چون دیده است که : سر و پاها اغلب بواسطه کلاه و کفش پوشیده شده ، و برداشتن کلاه و درآوردن کفش تا اندازه‌ای سخت است راضی نشده است که مردم بیشتر در تکلف و زحمت (مخصوصاً با کفشهای امروزی و در فصل زمستان) واقع بشوند .

وُضوء با بودن عُدْر

بطوریکه از تتبع و مطالعه کلمات و نوشته‌های میرزابهاء استفاده میشود : اینستکه منظور ایشان در ضمن رسیدن بمقام نبوت ، تسهیل و آسان کردن تکالیف بندگان و اغنام الهی ، و تطبیق دادن دستوره‌های دینی بر حوائج و مقتضیات عصر فعلی ، و تأمین تمایلات و شهوات نفسانی مردم قرن نوزدهم بوده است .

و چون یکایک دستورها و گفته‌های ایشان را بدقت بررسی کنیم همین معنی را دریافته ، و باسرار و علل احکام و حدود بهائیت آگاه خواهیم شد .

در اینمورد نیز میرزابهاء برای اینکه دوشیزگان و جوانان لطیف عصر آتم را به تیمم کردن و دست و صورت بخاک مالیدن ، حواله نکند ، و هم برای خالی نبودن عریضه ، و برای تسهیل امر و آسانی تکلیف و وظیفه میگوید - در صورتیکه برای شستن دست و صورت خودتان (وضوء) آب پیدا نکردید ، و یا عذری از استعمال آب داشتید ، لازم است پنج مرتبه بگویید : بِسْمِ اللّٰهِ الْاَطْهَرِ الْاَطْهَرِ .

در اقدس (ص ۵ س ۲) میگوید : مَنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ يَذْكُرُ خَمْسَ مَرَّاتٍ بِسْمِ اللّٰهِ الْاَطْهَرِ الْاَطْهَرِ ثُمَّ يَشْرَعُ فِي الْعَمَلِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ - کسیکه آب پیدا نمیکند پنج مرتبه بگوید : بِسْمِ اللّٰهِ الْاَطْهَرِ الْاَطْهَرِ و پس از آن شروع بعبادت کند

و این حکمیست از جانب مولای جهانیان .

اسلام میگوید : اگر در مقام وضوء گرفتن آبی نداشتید لازم است تیمم بخاک کنید ، دست بخاک پاک بزنید و سپس دست خودتانرا به پیشانی و پشت دستها بمالید ، و ممکن است بوسیله خاک کثافتها و ناتمیزیهای از دست و صورت شما برطرف شده (زیرا خاک یکی از مُطَهَّرَات است) و هم در مقدمه نماز حالت خضوع و تواضع و خشوع قلب پیدا کرده (بخاطر زدن دست بخاک و مالیدن دست بصورت) و با حضور دل و توجه باطن برای عبادت قیام کنید ، ولی میرزا بهاء گفتن کلمه طهارت را (آنهم طهارت پروردگار) کافی دانسته است .

و در گنجینه احکام (ص ۱۶) از رساله سئوال و جواب نقل میکند که : و در وجود جراحات ید و وجه و مانع آخر از قبیل اوجاع که استعمال آب مُضَرّ باشد ذکر معهود را بدل وضو تلاوت نمایند .

بابُ الأَمْوات

دفن و کفن میّت

میرزا در اقدس (ص ۳۵ س ۴) میگوید : و ان تُكفّنوه فی خمسَةِ اَثوابٍ مِنَ الحَریرِ اَوْ القُطنِ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ یَکْتَفِی بواحدَةٍ مِنْهُما کَذَلِکَ قُضِیَ الامرُ مِنْ لَدُن عَلِیمِ خَبیر ، حُرِّمَ عَلَیْکُمْ نَقْلُ المِیّتِ اَزِیدَ مِنْ مَسافَةٍ ساعَةٍ مِنَ المَدینَةِ اِدْفَنُوهُ بِالرَّوْحِ وَ الرِّیحانِ فی مَکانٍ قَریبٍ - و اینکه تکفین کنند میت را در پنج پارچه از حریر یا از پنبه و کسیکه استطاعت نداشت اکتفاء میکند بیکی از آنها و همچنین حکم شده است از جانب خدای دانا و حرام است بر شما نقل کردن میت را بمحلی که بیش از مسافت یک ساعت راه از شهر فاصله دارد و باید میت را بروح و ریحان در مکان نزدیکی دفن کنید .

اگر مناط خصوصیت مدت یکساعت است که جنازه بیش از یک ساعت معطل نباشد : لازمست در تأخیر دفن هم اینسخن گفته شود ، و اگر علت دیگر است : آنهم با سردی و گرمی هوا و با وسائل حمل و نقل و با خصوصیات تشریفات با مقاصد مطلوبه فرق میکند .

و نیز میگوئیم که : اگر نقل کردن میت بمسافت بیش از یکساعت حرام است ، پس چگونه جنازه سید باب را (بقول خودشان) از تبریز کوچ دادند و در طهران دفن کرده و سپس از آنجا نیز بسوی عکا منتقل نموده ، و در مقبره که فعلاً بنام باب مشهور است ، دفن نمودند .

در کواکب الدرّیه (ص ۳۶۸) میگوید : حاجی سلیمان خان بامر حضرت بهاءالله

جسد حضرت باب را از تبریز بطهران نقل داده در امامزاده معصوم و دیعه نهادند ، تا در سنه (۱۲۸۴) باز بدستور بهاءالله که از ادرنه نوشته بود : جنازه را از آنجا برداشته و بسوی عگا نقل نمودند .

دَفْنِ أَمْوَاتٍ

بهاء در اقدس (ص ۳۴ س ۹) قَدْ حَكَمَ اللَّهُ دَفْنَ الْأَمْوَاتِ فِي الْبُلُورِ وَالْأَحْجَارِ الْمَمْتَنَّةِ أَوْ الْأَخْشَابِ الصَّلْبَةِ اللَّطِيفَةِ وَوَضَعَ الْخَوَاتِيمَ الْمَنْقُوشَةَ فِي أَصَابِعِهِمْ أَنَّهُ لَهْوُ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ - خداوند حکم کرده است که اموات خودتانرا در میان بلور یا سنگهای محکم یا چوبهای سخت و لطیف دفن کرده و انگشترهاییکه منقوش بآیه باشند بدست آنان قرار بدهند و خداوند توانا و دانا است .

و سید در باب ثانی عشر از واحد خامس بیان میگوید : چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد اینهم محکوم بحکم میگردد از این جهت است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مُصَيِّقَل (مرمر) مستور گردد که شیئی که سبب گزه جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننمایند و اذن بخاتم عقیق داده شده ... الخ .

و بموجب دستور اسلام : میباید زمین را باندازه یک متر و نیم کنده و میت را با همان کفنی که شده است ، بقید اینکه صورت میت را از کفن کنار آورده و روی خاک گذاشته ، دفن نمایند .

اسلام میگوید : پس از مردن لازمست بدن میت در زیر زمین دفن شده ، و بطوری محفوظ باشد که بوی عفونی او بخارج نرسیده ، و کسی را صدمه نزنند .

اسلام میگوید: بدن مرده را با کمال تجلیل و احترام لازمست در زیر خاک دفن نموده، و اهتمامی برای طول بقای بدن و پوسیده نشدن آن نشود: زیرا باقی ماندن جسد مرده فائده ندارد، مخصوصاً اینکه دیدن بدن میت بعد از چند هفته یا چند ماه که متعفن و متلاشی و منقلب شده بجز انزجار و ناراحتی اثری ندارد، و اگر مقصود دیدن نیست: دفن در بلور یا در آجر چه نتیجه‌ای میدهد.

صَلَاةُ مَيِّتٍ

سید باب در باب حادی عشر از واحد خامس میگوید: وَ يُكْبِرُ سِتَّةَ تَكْبِيرَاتٍ فِي صَلَاةِ الْمَيِّتِ يَقْرَأُ تِسْعَةَ عَشَرَ بَعْدَ الْأَوَّلِ: اِنَّا كَلَّمْنَا لِلَّهِ قَانِتُونَ. وَ فِي الثَّانِي: اِنَّا كَلَّمْنَا لِلَّهِ سَاجِدُونَ. وَ فِي الثَّلَاثِ: اِنَّا كَلَّمْنَا لِلَّهِ قَانِتُونَ. وَ فِي الرَّابِعِ: اِنَّا كَلَّمْنَا لِلَّهِ ذَاكِرُونَ. وَ فِي الْخَامِسِ: اِنَّا كَلَّمْنَا لِلَّهِ شَاكِرُونَ. وَ فِي السَّادِسِ: اِنَّا كَلَّمْنَا لِلَّهِ صَابِرُونَ - در نماز میت شش تکبیر گفته میشود که پس از هر تکبیر نوزده مرتبه یکی از اذکاریکه بترتیب گفته شد خوانده میشود.

و در گنجینه احکام (ص ۱۱۱) از قول عبدالبهاء نقل میکند: ایبنده عزیز جمال ابھی آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید، در خصوص تکبیر در صلوة میت مرقوم نموده بودید: هرچند تکبیر در لغت بمعنی الله اکبر گفتن است، ولی عرف اهل بهاء بمعنی تحیت است و تحیت اهل بهاء: اللهُ أَبْهِي است.

و در اقدس (ص ۴ س ۱۱) میگوید: قَدْ نَزَلَتْ فِي صَلَاةِ الْمَيِّتِ سِتُّ تَكْبِيرَاتٍ مِنَ اللَّهِ مُنْزِلِ الْآيَاتِ وَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْقَرَاءَةِ لَهُ أَنْ يَقْرَأَ مَا نَزَلَ قَبْلِهَا وَ إِلَّا عَفَا اللَّهُ عَنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ - نازل شده است در نماز میت شش تکبیر از جانب

خدائیکه نازل کننده آیات است و کسیکه میتواند بخواند خوب است که پیش از تکبیرها از آیات نازله تلاوت کند و اگر جاهل است تکبیرات تنها کفایت میکند و خداوند عزیز و بخشنده است .

در اسلام برای نماز میت پنج تکبیر و پیش از هر تکبیری دعای مختصری مقرر شده است ، پس از تکبیر اول - شهادت دادن بتوحید و یکتا بودن معبود ، و شهادت بمقام رسالت و نبوت خاتم النبیین محمد (ص) ، پس از تکبیر دوم ، دعا و صلوات فرستادن بر پیغمبر اسلام که پیشوای ملت است ، و پس از تکبیر سوم - طلب آمرزش و رحمت برای همه مؤمنین ، و پس از تکبیر چهارم - دعاء و طلب آمرزش نمودن از برای میت ، و با این چهار جمله : وحدت و ملتیت و مهربانی و صمیمیت برقرار شده ، و هم برای شخص میت طلب مغفرت و رحمت میشود ، ولی در اینجا این قسمتها مورد اهمیت و لزوم قرار نگرفته ، و در صورتیکه نمازگزار نتواند تلاوت آیات بنماید ؛ دعاء و قرائت بکلی ساقط میشود .

بابُ الصَّلوة

خصوصیات نماز

مهمترین عبادت و بالاترین عملی که بمنظور اظهار خضوع و خشوع و بندگی در مقابل جلال و عظمت پروردگار جهان انجام داده میشود: همان صلوة است، و جای بسی حیرت و شگفت است که هنوز ترتیب و خصوصیات آن در مسلک باب و بهاء معین نشده است.

سید باب در اولین مرتبه در باب ناسع عشر از واحد سابع بیان گفت: اول صلوتیکه وضع شد صلوة ظهر بود، و کل آن بعدد واحد (۱۹) وضع شده تا آنکه هر یکی باب جنتی باشد در اطاعت حق... و در سه رکعت آن توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش رکعت بعد توحید عبادت... الخ.

این نوزده رکعت هنوز خوب از جهت خصوصیات و شرائط و اجزاء و آداب روشن نشده بود، و با احتمال قوی اغلب افراد بابیه هنوز این نماز را بمرحله عمل نیاورده بودند، و از نوشته سید باب هم بخوبی روشن نمیشد که آیا این نوزده رکعت برای یکوقت است یا برای یکشنبه‌روز!

در آئین باب (ص ۹۳) در پاورقی میگوید: در آنچه در دسترس من بود از کتب و صحائف دستوری از برای نماز مخصوص در آنها ندیدم ولی در آثار دیده شده است که خواندن در روز نوزده مرتبه با وضوء رو بقبله این آیه را کفایت از نماز مینماید - شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ يُحْيِي وَيُمِيتُ ثُمَّ يُمِيتُ وَ

يُحْيِي وَإِنَّهُ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ فِي قَبْضَتِهِ مَلَكُوتٌ كُلُّشَىءٍ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ بِأَمْرِهِ إِنَّهُ
كَانَ عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ - در یکی از ابواب بیان حقیقت نماز تشریح شده است که
مقصود خواندن اوراد و اذکار نیست بلکه صرف توجه بخداوند باید کرد .

پس روی همین نظر ، میرزا بهاء نماز دیگری (البته با تخفیف) در کتاب اقدس
از آسمان نازل کرد .

در (ص ۳ س ۱۵) میگوید : قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ تِسْعَ رَكَعَاتٍ لِلَّهِ مُنْزَلِ
الْآيَاتِ حِينَ الزَّوَالِ وَالْبُكُورِ وَالْأَصَالِ وَعَفَوْنَا عِدَّةَ أُخْرَىٰ أَمْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ -
نوشته شده است برای شما نماز که نه رکعت است و برای خدا بجا آورید در هنگام
زوال و صبح و شام و بخشیدم رکعتهای دیگر را .

متأسفانه این نماز نیز که نازل شده است ، تا امروز خصوصیات و آداب و کیفیات
آن معلوم نشده ، و هنوز بمرحله عمل و اجراء گذاشته نشده است .

و در (ص ۴ س ۹) اقدس میگوید : قَدْ فَضَّلْنَا الصَّلَاةَ فِي وَرَقَةٍ أُخْرَىٰ طُوبَىٰ
لِمَنْ عَمِلَ بِمَا أُمِرَ بِهِ مِنْ لَدُنِّ مَالِكِ الرِّقَابِ - کیفیت نماز را در ورقه دیگری شرح
دادیم خوشا بر کسیکه عمل کند بوظائف خود که از جانب مالک رقاب معین شده
است .

در گنجینه احکام (ص ۲۷) از لوح عبدالبهاء نقل میکند : ای ثابت بر پیمان
در خصوص صلوات تسع رکعات سؤال فرموده‌اید آن صلوات با کتبی از آثار در دست
ناقضان (میرزا محمدعلی غصن اکبر) گرفتار تا کی حضرت پروردگار عظیم یوسف
را از چاه تاریک و تار بدر آرد ، إِنَّ فِيهِذَا لَحُزْنٌ عَظِيمٌ لِعَبْدِ الْبِهَاءِ ، منحصر بآن نه
جمیع امانات این عبد را مرکز نقض سرقت نموده .

باز در صفحه (۲۶) از رساله سؤال و جواب برخلاف قول گذشته نقل میکند که : آنچه در کتاب اقدس نازل صلوة دیگر است ولکن نظر بحکمت در سنین قبل بعضی احکام کتاب اقدس که از جمله آن صلاتست در ورقه اخری مرقوم و آن ورقه مع آثار مبارکه بجهت حفظ و ابقای آن بجهتی از جهات ارسال شده بود و بعد این صلات ثلاث نازل .

شگفت‌انگیزتر اینستکه : صلوتیکه میرزا بهاء در اقدس نازل کرده است ، حتی پسرش عباس افندی هم خصوصیات آنرا نفهمیده بوده ، و بلکه هنوز بمرحله اجراء در زمان خود بهاء نیز گذارده نشده بود .

و آنچه استنباط میشود اینستکه : میرزا بهاء در مرتبه اول که میخواست آیات اقدس را نازل کند ، در آیه (۱۳) مینویسد - *قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ تِسْعَ رَكَعَاتٍ لِلَّهِ مُنْزَلُ الْآيَاتِ* ، و چون در آنحال نمیتواند شرح و خصوصیات آنرا بیان کند ، در آیه (۲۰) برای اینکه فعلاً خود را راحت کند میگوید *قَدْ فَضَّلْنَا الصَّلَاةَ فِي وَرَقَةٍ أُخْرَى* . ولی بعدها که اقدس منتشر شده بود : در مقام شرح صلوة از جهاتی بمحدوراتی (و عمده مفضل بودن و زیاد بودن نه رکعت بود برای مردم قرن نوزدهم) برمیخورد ، و از این لحاظ اصل موضوع را بکلی مسکوت عنه گذاشته و نماز دیگری نازل میکند .

و ممکن است ورقه را در خارج تنظیم کرده و برخی از اصحاب مخصوص نیز دیده باشند ، ولی چون باشکالاتی برمیخورد : صلاح در این می‌بینند که بهر وسیله باشد آنرا از میان بردارند .

واقعاً باین دین‌سازی باید خندید .

و بهر صورت پس از تلف شدن آن ورقه : میرزا بهاء سه رقم نماز نازل کرده است :
 ۱- نماز کبیر ۲- نماز وسطی ۳- صغیر .

نماز کبیر - که در هر بیست و چهار ساعت یکمرتبه کافی است .

نماز صغیر - که وقتش از ظهر تا ظهر دیگر است ، و عبارتست تنها از خواندن این دعاء - أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِأَنَّكَ خَلَقْتَنِي لِعِرْفَانِكَ وَعِبَادَتِكَ أَشْهَدُ فِي هَذَا الْحِينِ بِعَجْزِي وَ قُوَّتِكَ وَ ضَعْفِي وَ إِقْتِدَارِكَ وَ فَقْرِي وَ غِنَائِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُهِمَّنُ الْقَيُّومُ .

و نماز وسطی - که در سه وقت (صبح ، ظهر ، شام) است ، و در هر وقت یک رکعت میخواند ، باین ترتیب :

اول برای وضوء دستهایشرا میشود ، و دعائی میخواند .

بعد صورتشرا شسته ، باز در آنحال دعائی میخواند .

سپس برای نماز قیام کرده ، دعائی میخواند .

بعد برکوع رفته ، و در آنحال دعای رکوع را میخواند .

بعد از آن باز قیام کرده و در حال قنوت دعائی میخواند .

سپس نشسته در حال جلوس دعائی میخواند .

و با همین اعمال نماز او تمام میشود .

و دعای حال قیام که مفضلتر از همه است اینست - شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ
 الْأَمْرُ وَالْخَلْقُ قَدْ أَظْهَرَ مَشْرِقَ الظُّهُورِ (میرزا بهاء) وَ مُكَلِّمَ الطُّورِ الَّذِي بِهِ أَنْارُ
 الْأُفُقِ الْأَعْلَى وَ نَطَقَتْ سِدْرَةُ الْمُنتَهَى وَ ارْتَفَعَ الْبِدَاءُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ أَتَى
 الْمَالِكُ الْمُلْكَ وَالْمَلَكُوتِ وَالْعِزَّةُ وَالْجَبْرُوتُ لِلَّهِ مَوْلَى الْوَرَى وَ مَالِكُ الْعَرْشِ

وَ الثَّرَى .

این دعاء از جهت لفظ و معنی اغلاطی دارد ، و ترجمه آن اینست - شهادت میدهد خدا باینکه خدائی نیست مگر پروردگار جهان و مخصوص او است امر و خلق (تا اینجا از ادعیه اسلامی و از قرآن گرفته شده است) بتحقیق ظاهر کرده است میرزابهاء را که مَشْرُقِ ظَهْرٍ و بسخن آورنده کوه طور است ، چنان میرزابهائیکه بوسیله آن افق اعلی منور گشت و سدره منتهی بنطق آمد و میان زمین و آسمان ندا بلند گردید ، و بتحقیق ظاهر شد و آمد مالک جهان و ملک و ملکوت و عزت و جبروت برای خدائست که مولای خلق و مالک عرش و فرش است . مولای عرش و فرش (میرزابهاء) اقلّا نتوانسته است چند سطر دعائیرا که برای پیروان خود در حال نماز معین کرده است : از جهت لفظ و معنی صحیح درست کند . آری مکلم طور هنوز حرف زدند را یاد نگرفته و ندانسته که مشرق ظهور از صلب میرزای بزرگ نوری در سال (۱۲۳۳) بعد از هجرت ظاهر نمیشود ، کسیکه سدره منتهی را بزبان آورده است ، این همه اغلاط لفظی و معنوی را (در بدیع و ایقان و اقدس و الواح دیگر) تلفظ نمیکند کسیکه مالک عرش و فرش است اقلّا میتواند نمازیرا که در اقدس آورده است بمردم نشان دهد ، و حرفی بزند که قابل اجراء و عمل بشود .

در نظر اجمالی (ص ۶۹) میگوید : صلاة وسطی در سه وقت اداء میشود از طلوع فجر تا ظهر و از ظهر تا غروب آفتاب و از غروب تا دو ساعت از شب گذشته . صلوٰة صغیر یک آیه و وقت ادای آن حین زوال شمس یعنی ظهر حقیقی است . و در گنجینه احکام (ص ۱۹) میگوید : در رساله سؤال و جواب نازل س - در

ورقه صلوة سه صلوة نازل آیا هر سه واجبست یا نه . ج - عمل یکی از این سه صلوة ثلاث واجب هرکدام معمول رود کافیست .

این بود تاریخچه نزول نماز در مسلک باب و بهاء .

و بطوریکه ملاحظه فرمودید : بالأخره این عبادت بزرگ و مهمتیرا که یگانه وسیله قرب و ارتباط مابین خالق و مخلوق است از میان برداشته و بجای آن چند سطر دعاء (آنهاهم برای معرفی خودش) گذاشته است .

مَوَارِدُ سُقُوطِ نَمَازٍ

میرزا بهاء بهمان قدر (چند سطر دعاء) از نماز نیز راضی نشده ، و هیچگونه برای زحمت و یا عبادت و توجه و روحانیت پیروان خود حاضر نبوده ، و وجوب آنرا در مواردیکه ضعفی برای مکلف باشد : ساقط کرده است .

در گنجینه احکام (ص ۳۸) از قول عبدالبهاء نقل میکند که : براستی میگویم از برای صوم و صلوة عندالله مقامیست عظیم ولکن در حین صحت فضلش موجود و عند تکثر ، عمل بآن جایز نه اینست حکم حق .

پس بموجب همینکلام کسیکه انکسار مزاج و ضعف بنیه دارد : صلوة او (چند سطر دعاء) هیچگونه فضیلتی نداشته و ، نباید آن دعاء را بخواند .

و بهاء در اقدس (ص ۴ س ۱۸) میگوید : مَنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ ضَعْفٌ مِنَ الْمَرَضِ أَوْ الْهَرَمِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فَضُلًّا مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ - کسیکه در او ضعفی باشد از جهت مرض و کسالت مزاج و یا از لحاظ پیری و سالخوردگی خداوند از او نماز و روزه را (که در آیه گذشته مورد بحث بود) عفو میکند و این بخشش فضلی

است از جانب پروردگار و او بخشنده و کریم است .
 در اسلام میفرماید : لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - خداوند کسی را مکلف
 بامری نمیکند مگر باندازه قدرت و توانائی و استطاعت او ، و روی این منطق کلی :
 تکلیف هرکسی مطابق توانائی و استطاعت او ، مقرر شده است ولی در اینجا
 ملاحظه میفرمائید که : تکلیف صلوٰة و صوم از شخص ضعیف بطور مطلق برداشته
 شده است ، آنهم صلوتیکه با هرگونه ضعف و انکساری میسازد .

اسلام باندازه‌ای برای نماز و حفظ ارتباط و ادامه توجّه و خضوع و عبادت
 اهمیت داده است که : در هیچ حالی این عبادت و عمل روحانیرا ساقط نکرده و در
 هر حال بمقتضای همین حالت صلوتی را معین فرموده است . ولی جناب میرزا
 دستور میدهد که : چون انکسار و ضعفی داشتید ، لازم نیست ارتباط و علاقه و
 توجّه خودتانرا نسبت بخالق متعال حفظ کنید .

خصوصیات سجده

سجده یکی از ارکان بزرگ صلوٰة و از مظاهر خضوع و خشوع و تذلل و فنای عبد
 است .

سجده باندازه‌ای اهمیت دارد که : میتوان گفت آخرین مقصد و نتیجه نهائی و
 غایت مطلوب نماز همان سجده است ، و روی همین لحاظ است که پس از قرائت و
 قیام و رکوع ، و بالأخره در هر رکعت در مرحله آخر عبادت جایگیر شده است .

و از اینجا است که : می‌فهمیم برای چه میرزابهاء موضوع سجده را از صلوٰة

برداشته است !

و با این حال در کتاب اقدس اشاره بخصوصیات سجده شده است ، و این امر دلالت میکند بر اینکه : در آن صلوتیکه در اقدس در مرتبهٔ اوّل بعنوان نه رکعتی ساخته شده بود ، سجده هم یکی از ارکان و شرائط آن بوده است ، و بعداً روی هر مصلحت و فکریکه بود از میان برداشته شده است .

در اقدس (ص ۴ س ۱۹) میگوید : **قَدْ أذَنَ اللَّهُ لَكُمْ السُّجُودَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ طَاهِرٍ وَرَفَعْنَا عَنْهُ حُكْمَ الْحَدِيثِ فِي الْكِتَابِ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** خداوند شما را اجازه میدهد که بهر چیزی که پاک و طاهر شد سجده کنید و محدود بودن آنرا بر اجزاء زمین از خاک و سنگ برداشتیم خداوند دانا است و شما جاهل هستید .

اسلام میگوید شما در حال سجده کردن لازمست تا میتوانید خود را در پیشگاه جلال و عظمت پروردگار جهان خاضع و خاشع دیده و باندازه‌ای اظهار تواضع و ذلت و خضوع بکنید که صورت و پیشانی خود را روی خاک (زمین طبیعی) بگذارید ، و در این حالت که آخرین درجه تواضع و فروتنی و خشوع است : پروردگار خودتانرا تقدیس و تسبیح کنید ، ولی در اینجا گویا باین اندازه از ذلت و خضوع و خواری بندگان راضی نشده ، و اجازه داده است که پیشانی روی فرش و پارچه‌های نرم و قیمتی گذاشته بشود .

آری خدائیکه کتاب اقدس را نازل میکند : سزاوار بیش از این از خضوع و تواضع مردم دانشمند جهانرا ندارد ، و از این لحاظ حق بجانب این حکم می‌دهیم .

و جناب صبح ازل در متمم بیان در باب ثامن از واحد عاشر میگوید : **فِي أَنْ لَا يَسْجُدَنَّ إِلَّا عَلَى الْبَلُّورِ فِيهَا مِنْ ذَرَّاتِ طِينِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ ذَكَرَ مِنَ اللَّهِ ...** در اینظهور هنگام صلوة خود سجده ننموده مگر آنکه مهری از بلور ترتیب داده و در

جوف آن مقداری از تربت اول و آخر گذارده ... الخ .

نماز قضاء

جناب میرزا برای رعایت حال مردم قرن نوزدهم که هیچگونه بسوی عبادت و پرستش پروردگار متعال اقبال ندارند : نمازیرا که یکشنبه روز (دو سطر دعاء) برای آنها لازم دیده بود ، در صورت فوت و قضای آن باز کوتاه و مختصر کرده ، و تنها بیک سجده قناعت مینماید .

در نظر اجمالی (ص ۶۹) میگوید : بجای هر نمازی که بواسطه سفر یا موانع دیگر فوت شود یک سجده یا ذکر مخصوصی اداء میشود .

پس نماز قضاء در مسلک بهاء : عبارت از یکسجده کردن است ، و ذکر سجده هم تنها گفتن یکمرتبه (سُبْحَانَ اللَّهِ) میباشد .

و برای این نماز باز قیودی ذکر میکند :

۱- همان شرط عمومی است که نبودن ضعف و انکسار مزاج باشد ، و با ضعف مزاج ساقط خواهد شد .

۲- نزول در منزل (جائیکه مسافر نزول میکند هرکجا باشد) است که تا در حرکت است لازم نیست .

۳- پس از استراحت در آن منزل است .

۴- باید آن محلّ جای مأمون و منزل اطمینان باشد .

و چون اغلب مردم در مسافرت فاقد یکی از این شرائط میشوند ، از این لحاظ قهراً از تکلیف صلوة قضاء نیز (سجده واحده) راحت و مُعاف خواهند بود .

بهاء در اقدس (ص ۵ س ۱۳) میگوید : و لَكُمْ وَ لَهَنَّ فِي الْأَسْفَارِ إِذَا نَزَلْتُمْ وَ اسْتَرَحْتُمْ الْمَقَامَ الْأَمِنَ مَكَانَ كُلِّ صَلَاةٍ سَجْدَةً وَاحِدَةً وَ اذْكُرُوا فِيهَا سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَظَمَةِ وَ الْإِجْلَالِ وَ الْمَوْهَبَةِ وَ الْإِفْضَالِ . وَ الَّذِي عَجَزَ يَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ . إِنَّهُ يَكْفِيهِ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَهُوَ الْكَافِي الْبَاقِيَ الْغَفُورَ الرَّحِيمَ . وَ بَعْدَ إِتْمَامِ السُّجُودِ لَكُمْ وَ لَهَنَّ أَنْ تَقْعُدُوا عَلَى هَيْكَلِ التَّوْحِيدِ وَ تَقُولُوا ثَمَانِيَةَ عَشْرَةَ مَرَّةً : سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ . كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ سُبُلَ الْحَقِّ وَ الْهُدَى - برای شما مردها و هم برای زنها است که چون در مسافرت بوده و در منزلیکه مقام امن است نازل بشوید پس از اینکه در آن مقام استراحت کردید بجای هر نماز سجده تنهایی بجای آورده و در حال سجده بگوئید (سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَظَمَةِ وَ الْإِجْلَالِ وَ الْمَوْهَبَةِ وَ الْإِفْضَالِ) و کسیکه از گفتن این ذکر عاجز است بگوید (سُبْحَانَ اللَّهِ) پس برای او کفایت خواهد کرد ، و چون از سجده فارغ شدید بهیکل توحید نشسته و هیجده مرتبه بگوئید - (سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ) خداوند همینطور راههای حق و هدایت را برای شما آشکار میکند .

و در گنجینه احکام (۲۴) از رساله سؤال و جواب نقل میکند : این سجده قضای نمازیست که در اثنای حرکت و مواقع ناامن فوت شده و اگر در وقت نماز در جای امن مُستریح باشد : باید همان نماز موفوت را بجای آورد و این حکم که در قضا نازل در سفر و حضر هر دو یکسانست پس اگر وقت صلوات برسد و امنیت نباشد بعد از وصول بمکان امن هر قدر فوت شده بجای هر یک یک بار سجده نماید .

نماز با اجزاء حیوان غیر مأكول است

جناب میرزا برای اینکه تمایلات نفسانی و مشتتهیات و شهوات قلبی پیروان خود را تأمین کرده ، و کوچکترین اظهاری که موجب دلسردی و مخالف میل آنان باشد ، ننماید : نمازخوانرا با لباسهاییکه از اجزای حیوانهای حرام گوشت (موی و پشم و پوست حیوانهای درنده و گوشتخوار) باشد یا با چیزهاییکه از استخوان میته گرفته شده و ساخته شده است ، تجویز مینماید .

جناب میرزا در مقام روحانیت و تأثیر معنوی لباس مصلی : فرقی در میان اجزای حیوانات درنده و گوشتخوار و حیوانات حلال گوشت و علفخوار قائل نشده است .

آری صلواتیکه عبارت از دو سطر دعاء باشد : روحانیتی ندارد ، تا برسد بتأثیر لباس و شرائط آن .

بهاء در اقدس (ص ۴ س ۱۳) گوید : لا يُبطلُ الشَّعْرُ صَلَاتِكُمْ وَ لا ما مُنِعَ عَنِ الرُّوحِ مِثْلُ العِظَامِ وَ غَیْرِهَا البَسُوا السَّمُورَ كَمَا تَلْبَسُونَ الخَزَّ وَ السَّنْجَابَ وَ ما دونَهُما إِنَّه ما نُهَى فِی الفُرْقَانِ وَ لکن اشْتَبَهَ عَلی العُلَماءِ إِنَّه لَهُ العَزِيزُ العَلَّامُ - باطل نمیکند موی حیوان و آنچه روح ندارد مانند استخوانها و غیر آنها نماز شما را و در حال نماز بپوشید پوست سمور را چنانکه خز و سنجاب میپوشید و این موضوع بر علمای اسلام مشتبه شده است و اگر نه در قرآن نهی و منعی از آنها نشده است و خداوند عزیز و دانا است .

اسلام میگوید در حال نماز خواندن که میخواهید با پروردگار جهان روبرو شده و راز و نیاز کنید ! از جهت مکان و بدن و لباس و قلب پاک و نظیف بوده و حتی از

اجزای حیواناتیکه درنده و غیر طاهر و غیر مأكول هستند بپرهیزید ، و از هر جهت طهارت ظاهری و باطنی و روحانیت و صفا را مراعات بنمائید ، و خود را در مقام وادی قدس دیده و از ناپاکیها و آلودگیها و ناتمیزیها دوری کنید ، ولی در اینجا اهمیتی باین قسمت نداده و تأثیری در موی و استخوان مرده از جهت روحانیت قائل نمیشود .

و اما موضوع اشتباه بر علماء : قهراً مراد ایشان از علماء خود رسول اکرم (ص) و حضرات ائمه (ع) هستند ، زیرا که آنها این فتوی را داده و دیگران از قول ایشان پیروی کرده‌اند ، و حکومت را در اینجا بدانشمندان بیطرف جهان باید داد .
و در پیرامون این قسمت در ضمن آداب انفرادی نیز (ص ۸۳) در همین کتاب بحث شده است .

نماز جماعت

بطوریکه بارها گفته شد : جناب میرزا با تظاهر بدین و خداپرستی مخالف بوده ، و هیچگونه حاضر نیست که : جمعی بنام دین و عبادت دور یکدیگر جمع شده ، و همه یکجهت و یکنواخت در اعلای کلمه حق و حفظ جبهه توحید و حقیقت همراز و همساز و هم‌آواز گردند .

آری اگر این وحدت و یگانگی در میان مسلمین باقی بوده ، و این جبهه متشکل توحید مابین افراد خداپرست محکم و پایدار میشد : کسی را جرأت مخالفت و قدرت اظهار باطل و خودنمایی نبوده ، و این همه اختلاف و تشتت و ضعف در مبانی مقدسه اسلام و در تشکیلات متین و منظم مسلمین وارد نمیآمد .

در اقدس (ص ۵ س ۸) میگوید : كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ فُرَادَى قَدْ رُفِعَ حُكْمُ الْجَمَاعَةِ إِلَّا فِي صَلَاةِ الْمَيِّتِ إِنَّهُ لَهُو الْأَمْرُ الْحَكِيمُ - نوشته شده است برای شما اینکه نماز خودتانرا بحالت انفراد بخوانید و برداشته شده است حکم نماز جماعت مگر در نماز میت و خداوند امرکننده و حکیم است .

و برای رفع حکم جماعت جهاتی میشود تصور کرد .

- ۱- یک دعای مختصر قابل این نیست که برای آن اجتماعی بشود .
- ۲- در جماعت قهراً تظاهر بآن عمل شده و مشت آنان باز میشود .
- ۳- شرائطی که برای امام لازم است در میان افراد بهائی تحصیل آنها بسیار مشکل و سخت است .

۴- افراد بهائی قهراً توجه و محبت و علاقه بامام پیدا کرده و از شخص اول بهائی سلب اختیار میشود ، و اینمعنی در آینده خطرناک است .

۵- جماعت با روح تجدد و یا زندگی نو اروپائی و عصر تشعشع قیودات و تظاهرات سازگار نیست .

قبله بابیان و بهائیان

طبق دستور میرزا بهاء : بهائیان موظف هستند که در مقام پرستش و عبادت ، تنها توجه آنها بسوی میرزا بهاء (نه بخدا) بوده ، در مقام ظاهر نیز بسوی مرقد او که در عکا است عبادت کنند .

پس معبود بهائیان میرزا بهاء بوده ، و قبله آنان مرقد و مقبره میرزا بهاء است .

در دروس الدیانة (درس نوزدهم) میگوید : قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه است

در مدینه عکا که در وقت نماز خواندن باید رو بروی مبارکه بایستیم و قلباً متوجه بجمال قدم جلّ جلاله (میرزا بهاء) و ملکوت ابهی باشیم .

و در اقدس (ص ۳ س ۱۸) گوید : و اذا أردتم الصلاة ولّوا وُجوهكم شطری الأقدس المقام المقدّس الذی جعله الله مطاف الملائکة الأعلى و مقبل أهل مدائن البقاء و مصدر الأمر لمن فی الارضین و السموات - چون خواستید نماز بخوانید برگردانید صورتهای خودتانرا بسوی مقام مقدسیکه (محلّ بهاء) خداوند قرار داده است آنجا را محلّ طواف ملائکه علویین و محلّ توجه اهالی شهرهای بقاء و مصدر امر است برای مردم آسمانها و زمین .

پس میرزا بهاء بموجب کلام خودش : نه تنها قبله طاعت و عبادت است ، بلکه محلّ طواف ارواح و ملائکه و مورد توجه عقول و کروبیین و مصدر امر همه موجودات سموات و ارضین است .

جناب میرزا اینحکم را نیز مانند اغلب احکام خود از کلمات سید باب استفاده کرده است زیرا در آئین باب توجه زیادی بآفتاب و مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ شده است حتی در قبله هم این دو جهت منظور شده است .

در کتاب هشت بهشت (ص ۳۲) میگوید : و قبله اگر در اوقات پنجگانه نماز گذارد نقطه مطلع آفتاب حقیقت است که شیراز باشد ، و اگر در عین ظهر بخواهد بشهد الله اکتفاء کند قبله جرم شمس است ، و در ظهور مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ قبله نفس آن حضرت میشود و با او دور میکند چنانکه سایه با آفتاب دور میزند ... الخ .

نماز آیات

در این موضوع نیز میرزا بهاء نسبت به بندگان و اغنام الهی اظهار لطف و محبت کرده ، و این تکلیف سخت را که در هنگام ابتلاء و پیش آمدهای ناگهانی در دین مقدس اسلام ، بمنظور متوجه ساختن مخلوق بخالق وارد شده بود : رفع و ساقط کرده است .

در اقدس (صفحه ۵ س ۶) میگوید : **قَدْ عَفَوْنَا عَنْكُمْ صَلَاةَ الْآيَاتِ إِذَا ظَهَرَتْ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ بِالْعَظَمَةِ وَ الْاِقْتِدَارِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** - ما صلوة آیت را بشما بخشیدیم هنگامیکه آیتی ظاهر شود و یاد کنید خدا را بعظمت و قدرت که خداوند شنوا و بینا است .

اسلام میگوید : هنگامیکه در معرض خطر عمومی و آسمانی و ناگهانی قرار میگیرید (کسوف ، خسوف ، زلزله ، باد شدید ، صاعقه و رعد) روی بسوی خدا آورید ، و بسوی آفریننده جهان متوجه شده و از پیشگاه او استمداد بطلبید ولی میرزا بهاء مردم را از صلوة آیات بی نیاز دیده و آنرا ساقط کرده است .

بابُ الصَّوم

أَيَّامُ صَوْم

ایام صوم در مسلک بهائیت نوزده روز در شهر العلاء است .

بطوریکه گفته شد : هر سالی در مسلک بهائیت عبارت از نوزده ماه است ، و ماه هیجدهم شهر الملک و نوزدهم شهر العلاء نامیده میشود ، و برای اینکه ایام سال تمام بشود : پنج روز در وسط ماه هیجده و نوزدهم را زائد بر ماهها بنام ایام الهاء (۵) نامیده ، و در آن پنج روز مشغول احسان و مهمانی و اطعام شده و سپس داخل شهر العلاء میشوند .

پس روی این حساب (سراپا مجعول و ساختگی) شهر العلاء متصل بعید نوروز شده ، و عید فطر بهائیان منطبق بهمان عید خواهد بود .

در دروس الدیانة (درس بیست و سوم) میگوید : و روزه ما در شهر علاء مقرر شده و حد آن از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب است که در ظرف این زمان باید از خوردن و آشامیدن امساک نمائیم .

و اصل این حکم نیز از افکار سید باب است که در باب ثامن عشر از واحد ثامن گوید : فی الصَّوم ، وَ لِتَذْكُرُوا اللَّهَ فِي تِسْعَةِ عَشَرَ يَوْمًا مِنْ كُلِّ حَوْلٍ آخِرِهِ وَ انْتُمْ صَائِمُونَ - ذکر کنید خدا را در نوزده روز در آخر هر سال در حالتی که شما روزه گرفته باشید .

و بهاء در اقدس (ص ۶ س ۹) میگوید : قَدْ كَتَبْنَا عَلَيْكُمْ الصِّيَامَ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَ جَعَلْنَا النَّيْرُوزَ عِيدًا لَكُمْ بَعْدَ إِكْمَالِهَا كَذَلِكَ أَضَاءَتْ شَمْسُ الْبَيَانِ مِنْ أَفْقِ الْكِتَابِ

- نوشتیم برای شما روزه گرفتن را در ایام معینی و قرار دادیم روز نوروز را عید برای شما که پس از پایان روزه عید نوروز را عید فطر قرار دهید این طور روشنائی میدهد آفتاب بیان از ناحیه کتاب .

اسلام ایام صیام را در هر سالی یکماه قرار داده است ، و آغاز و انجام آنرا برؤیت هلال تعیین میکند ، و رؤیت هلال برای هر شخص عالم و جاهل و شهری و بیابانی میسور است ، ولی در اینجا پایان ایام روزه را عید نوروز قرار میدهد ، و همیشه بایستی روز عید نوروز بوسیله شخصی که آشنا بحساب حرکت قمر است ، معین شده و پس از حساب کبیسه و حساب برجها روز عید نوروز تعیین شود .
و ظاهراً برای مراعات حال بندگان قرن اتم ، ایامی برای صوم تعیین شده است که از دوازده ساعت کمتر و از گرما هم دور باشد ، تا مردم از قبول آن استنکاف نکنند .

چنانکه در مبین (ص ۷۴ س ۱) گوید : *قَدْ كَتَبْنَا الصَّوْمَ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا فِي أَعْدَلِ الْفُصُولِ وَعَفَوْنَا مَادُونَهَا فِي هَذَا الظُّهْرِ المُّشْرِقِ المُنِيرِ* - نوشتیم برای شما روزه را نوزده روز آنهم در فصل معتدل و عفو نمودیم در این ظهور از نحو دیگر .

حُدود روزه

میرزا بهاء از جهات چندی جانب پیروان خود را در مورد روزه رعایت نموده است .

۱- سی روز را به نوزده روز تنزل داده است .

۲- ایام روزه را در اعدل فصول (از لحاظ مدت) قرار داده است .

۳- از جهت هواء نیز (گرما و سرما) حد اعتدال را رعایت کرده است .

۴- ابتدای روزه را از طلوع آفتاب قرار داده است .

۵- از مسافر و مریض و حامل و مَرُضِع بکلی ساقط کرده است .

آری میرزا بهاء در تمام موارد و در همه جا جانب مردم بی‌علاقه بروحانیت و مادی و ظاهرپرست و سست را رعایت نموده ، و در احکام مجعوله خود تمایلات نفسانی و شهوات مادی آنانرا بنحو کامل تأمین کرده است .

در اقدس (ص ۷ س ۳) میگوید : **كُفُّوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ مِنَ الطُّلُوعِ إِلَى الْأُفُولِ إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ الْهَوَى عَنِ هَذَا الْفَضْلِ الَّذِي قُدِّرَ فِي الْكِتَابِ** - از خوردن و آشامیدن خودداری کنید از ابتدای طلوع آفتاب تا هنگامیکه غروب میکند و مبادا که هوی نفس شما را از این فضیلت مانع بشود .

اسلام میگوید : صبح‌خیز باشید ، و روحانیت و صفای مخصوص اوقات پیش از صبح (اواخر شب) را دریابید ، و اگر پیش از صبح نتوانستید بسوی جهان روحانیت متوجه بشوید : فضیلت هنگام بین‌الطلوعین را دریافته و از اینموقع استفاده کنید ، و حذاقل اینکه نماز صبح را در اوّل وقت صبح میخوانید ، اینستکه ابتدای امساک را از موقع صبح قرار داده است . ولی در اینجا امساک از اوّل طلوع آفتاب معین شده است .

گویا در اینحکم از اشخاصیکه در حدود آفتاب از خواب برمیخیزند طرفداری شده است ، و ضمناً زمان امساک نیز در حدود یکساعت و نیم کوتاهتر میشود ، و چون پیروان محترمین با کثرت در طلب و جستجوی روحانیت نبودند : از موقع بین‌الطلوعین نیز صرف‌نظر شده است .

و ضمناً از جمله گذشته اقدس و از سائر نوشته‌های اینطائفه معلوم میشود که :

امساک و صوم فقط از خوردن و آشامیدن است ، و کارهای دیگر از قبیل مقاربت و غیر آن مُبطل صوم نیست .

در گنجینه احکام (ص ۳۷) از قول عبدالبهاء نقل میکند : ای سائل صوم عبارت از کف نفس است از جمیع مأكولات و مشروبات ، دخان از جمله مشروبات است .

پس در اینجمله فقط دخانرا اضافه نموده است ، آنهم بعنوان اینکه داخل در مشروبات است ، نه اینکه عنوان مستقلی داشته باشد .

سقوط تکلیف

بطوریکه اشاره کردیم میرزا بهاء در موضوع صوم از هر جهت برای بندگان خود تخفیف قائل شده است .

و از جمله مواردیکه تخفیف کلی در اینحکم داده شده است : در مورد مسافر بودن و ضعف مزاج و اشتغال بمشاغل شاقه و حالت حیض و استحاضه و نفاس و عید مبعث و عید تولد و مریض شدن و حامله و یا مرضعه بودن است که در اینموارد اصلاً تکلیفی برای اشخاص متوجه نخواهد بود .

در اقدس (ص ۴ س ۱۸) میگوید : مَنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ ضَعْفٌ مِنَ الْمَرَضِ او الهمم عفا الله عنه فضلاً من عنده - کسیکه ضعفی در مزاج او باشد از جهت مرض یا پیری خداوند نماز و روزه را از او برداشته است .

باز در اقدس (ص ۶ س ۱۷) میگوید : لَيْسَ عَلَى الْمُسَافِرِ وَالْمَرِيضِ وَالْحَامِلِ وَ الْمُرْضِعِ مِنْ حَرَجِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ فَضلاً مِنْ عِنْدِهِ أَنَّهُ لَهوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ - بر

شخص مسافر و مریض و بر زن حامله و مرضه زحمتی نیست و خداوند روزه را از آنان برداشته است و این فضلی است از جانب خدا و او عزیز و بخشاینده است .
و در گنجینه احکام (ص ۳۷) از رساله سؤال و جواب نقل میکند که س - از صوم نفوسیکه در شهر صیام باشغال شاقه مشغولند . ج - صیام نفوس مذکوره عفو شده ولکن در این ایام قناعت و ستر لِاجلِ إِحْتِرَامِ حُكْمِ اللَّهِ و مقام صوم اولی و أَحَبّ .

و در (ص ۳۸) مینویسد : س - اگر عید مولود و یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکم آن چیست ؟ ج - اگر عید مولود (تولد میرزا بهاء است که در دوم محرم واقع است و تولد سید باب در اول محرم است و این دو یوم یک یوم محسوب میشود) و یا مبعث (مبعث سید باب است که در پنجم ماه جمادی الاولی واقع شده است) در ایام صیام واقع شود حکم آن صوم در آن یوم مرتفع است .

باز از لوح میرزا بهاء نقل میکند ، خُذود سفر نه ساعت در کتاب الهی معین شده یعنی از مقامیکه حرکت مینماید تا مقامیکه اراده وصول بآن نموده نه ساعت باشد (و اگر مسافر پیاده شد مناط دو ساعت است) حکم صوم مرتفع است و یومیکه قصد سفر مینماید آن یوم صوم جایز نه .

و در اقدس (ص ۵ س ۱۰) گوید : قَدْ عَفَى اللَّهُ عَنِ النِّسَاءِ حِينَ مَا يَجِدَنَّ الدَّمَ الصَّوْمَ وَ الصَّلَاتَ وَ لَهِنَّ أَنْ يَتَوَضَّأْنَ وَ يُسَبِّحْنَ خَمْساً وَ تِسْعِينَ مَرَّةً مِنْ زَوَالٍ إِلَى زَوَالٍ : سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الطَّلَعَةِ وَ الْجَمَالِ ، هَذَا مَا قُدِّرَ فِي الْكِتَابِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَالَمِينَ - خداوند عفو کرده است از زنها هنگامیکه خون ببینند نماز و روزه را و لازمست که در آن ایام وضوء گرفته و نود و پنج مرتبه بگویند : سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي

الطَّلعة و الجمال . این حکمیست که در کتاب مقدر شده است اگر شما از دانایان باشید .

باز در گنجینه احکام (ص ۳۹) میگوید : حضرت ولی امر الله جلّت قدرته (شوقی افندی) در لوح محفل مقدّس میفرمایند هر شخصیکه بالغ بحدّ هرم است مطلقا مشمول عفو است . و حدّ هرم تجاوز از سبعین است .

پس بموجب کلمات گذشته در مواردیکه صوم ساقط میشود .

۱- کسیکه ضعف داشته باشد ، خواه ضعف مزاجی باشد یا عارضی بواسطه کسالت و عوارض دیگر .

۲- پیری که : از هفتاد سال بیشتر سنّ داشته باشد ، خواه در آنمرحله قوی باشد یا ضعیف .

۳- مسافر که : نسبت به پیاده سفر دو ساعتی و نسبت بسواره نه ساعتی باشد ، سوار طیاره باشد یا اتوبوس یا الاغ یا غیر آنها ، پس اگر کسی با طیاره مسافت پانصد فرسخ راه را طی کرد و نه ساعت طول نکشید : صوم از او ساقط نخواهد شد .

۴- مریض بهر نحوی باشد .

۵- زنیکه حامله است : خواه توانا باشد یا ضعیف .

۶- زنیکه به بچه شیر میدهد : خواه متمکن از روزه باشد یا نه .

۷- کاسب یا تاجر یا صنعتکار یا کارگر یا کارمندیکه شغل پر مشقّت و پرزحمتی دارد .

۸- در روز عید مولود میرزابهاء و سید باب .

۹- در روز مبعث سید باب که مصادف با شهر صیام است .

۱۰- آنروزیکه انسان نیت مسافرت دارد : اگرچه نتواند مسافرت نماید .

۱۱- ۱۲- ۱۳- زن حائض و مستحاضه و نفساء .

اشخاصیکه در علم حقوق و مخصوصاً در فقه اسلامی تسلط و تخصص دارند :
در این باب حکومت کنند .

صوم در عید غدیر

سید باب در نوشته‌های اولیه خود (تا سال ۱۲۶۳) و مخصوصاً در تفسیر احسن القصص (تفسیر سوره یوسف) چیزی برخلاف کلیات احکام و قوانین مقدسه اسلام ننوشته . و در عقائد و احکام کلیه مطابق اعتقادات و احکام اسلامی سخن گفته است .

و گاهی باعتقاد خام خود مطلب تازه و نظر مخصوصی استنباط و استخراج کرده ، و برخلاف دانشمندان و علمای اسلام اظهار نظر نموده است .

و از جمله آنموارد : یکی نماز مخصوص عید غدیر و صوم آن روز است که میگوید **وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكُمْ صَلَاةَ الْغَدِيرِ وَصَوْمَهُ بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ** - خداوند نوشته است برای شما نماز عید غدیر و روزه آنروز را .

آری این قسمت هم روی مذاق شیخیه و در اثر افراط و غلوی است که (البته غلو بربط و بیمعنی) آنجماعت درباره حضرت امیرالمؤمنین (ع) مینمایند ، و سید باب هم روی همان طرز فکر این سخن را بمیان آورده است .

از ادعیه ماه صیام

در نوشته‌ها و تألیفات سید باب و میرزا بهاء و عبدالبهاء و شوقی افندی و صبح ازل و سران این فرقه ، آنچه از هرچیزی بیشتر است : تلفیق جملات و ترکیب کلمات بطرز آیات و مناجات و ادعیه میباشد .

و چون یکایک آنها تحت دقت و بررسی قرار بگیرد : همه و همه از ادعیه مبارکه و کلمات شریفه پیشوایان اسلام حضرات ائمه دین (ع) گرفته شده است .

آری در برخی از موارد که بخوبی روشن و پیدا است ، جملاتی از خود بافته و مطالبی را بقالب لفظ آورده‌اند که حقیقتاً در نهایت درجه بیمزگی و بیربطی است .

در مجموعه مبارکه (ص ۵۳) دعائی را که مخصوص ماه صیام است از قلم

میرزا بهاء نقل میکند (در گنجینه احکام ص ۴۱ نیز باین دعاء اشاره کرده است)

اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِالْاٰیَةِ الْکُبْرٰی وَ ظُهُورِ فَضْلِکَ بَیْنَ الْوَرٰی ... اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ

بِشَعْرَاتِکَ الَّتِیْ تَتَحَرَّکُ عَلٰی صَفْحَاتِ الْوَجْهِ کَمَا یَتَحَرَّکُ عَلٰی صَفْحَاتِ الْاَلْوَا حِ

قَلَمُکَ الْاَعْلٰی وَ بِهَا تَضَوُّعَتْ رَائِحَةُ الْمِسْکِ الْمَعَانِیْ فِی مَلْکُوْتِ الْاِنْشَاءِ بِاَنْ

تُقِیْمَنِیْ عَلٰی خِدْمَةِ اَمْرِکَ عَلٰی شَأْنٍ لَا یَعْقِبُهَ الْقُعُوْدُ - خدایا سؤال میکنم تو را

بواسطه آیت کبری و بسبب ظهور فضل تو در میان مخلوقات ... خدایا سؤال میکنم

تو را بسبب آنمویهایی تو که حرکت میکند بر صفحات چهرهات چنانکه حرکت

میکند قلم اعلی تو بر صفحات الواح تو و بواسطه آنها برانگیخته شده است عطر

مشک معانی در ملکوت انشاء ، اینکه مرا و اداری بر خدمت امر خود بطوریکه پشت

سر آن قعود نباشد .

اینست کلمات مخصوص میرزا بهاء که : در این کلمات پروردگار جهانرا قسم

میدهد بمویهای او که در چهره‌اش متحرک میشود.

بَابُ الزَّكَاةِ

مقدار آنچه باید تأدیه کرد

بطوریکه در گنجینه احکام (ص ۷۲-۸۰) مینویسد : کسیکه اضافه بر مخارج سالیانه خود نوزده مثقال طلا (از جهت قیمت اگرچه جنس باشد) داشته باشد ، لازمست نوزده درصد آنرا تأدیه کند ، و اسباب بیت و اسباب کسب و شغل و دکان و بیت مسکونی از تعلق حقوق مستثنی هستند .

و نصاب دوم نوزده دوم و نصاب سوم نوزده سوم است ، و تا بحد نوزده نرسیده است : حقوقی تعلق نمیگیرد ، و هر مثقال در این مسلک عبارت از نوزده نخود میباشد .

بهاء در اقدس (ص ۲۷ س ۱۸) میگوید : وَالَّذِي تَمَلَّكَ مِائَةٌ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ فَتِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ أَيَّاكُمْ يَا قَوْمِ أَنْ تَمْنَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ - کسیکه مالک صد مثقال از طلا باشد لازمست نوزده مثقال آنرا برای خدائیکه آفریننده زمین و آسمان است خارج کند ، و مبادا خودتانرا از این فضل بزرگ منع نمائید .

پس ذکر صد مثقال نه برای حد نصاب است ، بلکه مقصود بیان اندازه تأدیه است که : چون بحد نصاب برسد باید صدی نوزده زکوة داد .

و چون یکمرتبه زکوة داده شد : حقی بر آن مال تعلق نخواهد گرفت و حتی اگر مقداری از آنمال تلف شد ، و یا جمیع مال از بین رفت و سپس که در مرتبه دوم استفاده میکند ! تا بحد اولی برسد حقوقی بر آنمال تعلق نخواهد گرفت .

و اصل این حکم نیز مانند احکام دیگر از نوشته‌های سید باب گرفته شده است .
 در بیان (باب سادس عشر از واحد ثامن) میگوید : **فِي مَا كُتِبَ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مِنْ كُلِّ مَا يَتَمَلَّكُ مِنْ مِائَةِ مِثْقَالٍ ذَهَبٍ مِنْ بَهَاءِ كُلِّ شَيْءٍ تِسْعَةَ عَشَرَ وَ وَاحِدَةً لِلَّهِ إِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ طَالِعَةً فَلْيُفَوِّضْ إِلَيْهِ لِيَقْسَمَنَّ بَيْنَ حُرُوفِ الْوَاحِدِ كُلِّهَا مِثْقَالًا إِذَا شَاءَ** - نوشته شده است بر هر نفسی اینکه چون ثروت او بصد مثقال طلا برسد از قیمت هر چیزی ، پس نوزده مثقال و یک مثقال آنرا برای خدا صرف کند ، یعنی اگر شمس (کسیکه دعوی نبوت میکند) طلوع کرده باشد باو داده میشود که در میان حروف واحد (نوزده نفر) تقسیم کرده و بهر حرفی یکم مثقال بدهد .

ولی صریح عبارت بیان و اقدس اینستکه : **حَدَّ نَصَابٍ فِي رِسِيدِنِ ثَرَوَاتٍ اسْتَبْصَدَ مِثْقَالًا فِيهِ مِثْقَالٌ نِزْوَةٌ دَائِمَةٌ ، وَ عَلَتْ نَصَابٌ فِي رِسِيدِنِ نِزْوَةٌ مِثْقَالٌ (بِرِخْلَافِ صَرِيحِ كَلِمَاتٍ غَاضِبَةٍ) هُنُوزَ بَرَاءِ مَا كُشِفَ نَشْدَةُ اسْتَبْصَدَ** .

زَكْوَةُ فِي خَوْرَاكِيهَا وَ قُوْتَهَا

پس از اینکه جناب میرزا در صفحه (۲۷) اقدس نصاب زکوة را بیان میکند ، در صفحه (۳۹) میخواهد مواردی را که زکوة بآنها تعلق میگیرد ، بنویسد ، و متأسفانه اسمی تنها از خوراکیها میبرد که خداوند در آنها زکوتی معین کرده است ، ولی در مقام بیان اندازه زکوة آنها حواله بآینده نموده و از ذکر نصاب معذرت میخواهد .

در اقدس (ص ۳۹ س ۷) گوید : **قَدْ كَتَبَ عَلَيْكُمْ تَزْكِيَةَ الْأَقْوَاتِ وَ مَادُونَهَا بِالزَّكْوَةِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مُنَزَّلَ الْآيَاتِ فِي هَذَا الرَّقِّ الْمَنِيْعِ سَوْفَ نُفَصِّلُ لَكُمْ نِصَابَهَا إِذَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ أَنَّهُ يُفَصِّلُ مَا يَشَاءُ بِعِلْمٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُو الْعَلَّامُ الْحَكِيمُ** - نوشته

شده است بر شما اینکه زکوة قوتها و سائر چیزها را بدهید این حکمیست از جانب نازل کننده آیات در این صحیفه منیع ، و در آینده نصاب و اندازه زکوة آنها را خواهیم بیان کرد هر موقعیکه اراده نمائیم ، و خداوند آنچه را بخواهد بعلم خود تفصیل میدهد و او دانا و حکیم است .

و ظاهراً تا امروز خدا نخواسته است که : تفصیل و شرح چگونگی تزکیه اقواترا بیان کند .

در گنجینه احکام (ص ۱۱۸) مینویسد : در لوح زین المُقربین که در جواب سؤالات وی نازل شده میفرمایند - درباره زکات هم امر نمودیم کما نزل فی الفرقان عمل نمایند .

بموجب این جمله برای بهائیان لازمست که : در غلات اربع و در شتر و گاو و گوسفند مطابق دستورهای اسلامی زکوة بدهند ، ولی این معنی در نهایت بُعد است ، و معلوم نیست که مورد عمل باشد .

موارد صرف زکوة

اختیار کامل زکوة بدست رئیس بهائی است .

کسی کوچکترین حقی ندارد که : بدون اجازه و تصویب او کمترین تصرفی در حقوق مالی بنماید .

در نظر اجمالی (ص ۴۴) گوید : پرداخت حقوق الله یعنی صدی نوزده از دارائی خالص برای مصارف روحانی عمومی که بحضرت ولی امرالله در هر زمان تقدیم میگردد .

در اقدس (ص ۲۸ س ۵) میگوید : یا قوم لا تخونوا فی حقوقِ اللّٰهِ و لا تصرّفوا فیها الا بعد اذنه کذلک قضی الامر فی الألواح و فی هذا اللوح المنیع من خان اللّٰهِ یُخَانُ بِالْعَدْلِ - ای قوم خیانت نکنید در حقوق خدا و تصرّف نکنید در آنها مگر پس از اذن خدا همچنین تمام شده است حکم در الواح و در این لوح و اگر کسی خیانت و تجاوز کند مطابق عدالت نسبت باو جزاء داده شده و خیانت خواهد شد .

و در گنجینه احکام (ص ۸۵) از لوح میرزا بهاء نقل میکند : نزد امینی جمع شود و اخبار نمایند تا بارادة اللّٰهِ عمل شود .

و از لوح عبدالبهاء نقل میکند : تصرّف در حقوق جزئی و کلی جائز ولی باذن و اجازه مرجع امر .

و از لوح شوقی نقل میکند : اما در خصوص حقوق اللّٰهِ ، حقوق الهی راجع بمرکز امر است .

شوقی در لوح حاجی امین سال (۱۳۴۵) مورّخه ۲۱ رجب میگوید : چون ملاحظه مینمائید یوماً فیوماً بتأییدات ملکوت ابهی دائره امر اللّٰهِ وسیعتر و زائرین کعبه مقصود بیشتر همچنین مصاریف امریه زیادتگرده لذا آنچه از حقوق موجود و حاضر شود زودتر برات بانک شاهنشاهی (۱) بقرار معمول خریده ارسال فرمائید ... وصول قبوضات سابقاً مرقوم داشتید مفهوم قبض پانصد پوند اخیر که ارسال شده نیز البتّه واصل .

و باز در لوح دیگر (بافتخار حضرت امین الهی ، یار معنوی و امین حقیقی) مینویسد : آنچه از وجه حقوق و بیع املاک موجود و حاضر شود من دون تأخیر بارض مقصود (حضور شوقی) ارسال دارید تا در ترویج مصالح امر اللّٰهِ و منافع

عمومیّه صرف گردد .

پس مورد صرف زکوة : تنها در مرکز امر بهائی است ، و فقراء و نیازمندان و مساکین و یتامی و ابناء سبیل و دیگران حقی از این قسمت ندارند ، مگر اینکه مرکز امر روی مصالح و مقتضیاتی نسبت بمورد معینی اجازه دهد .
و البتّه بطوریکه (ص ۵۰) معلوم شد سؤال کردن و درخواست حاجت خود حرام و اعطاء و بخشش نیز پس از سؤال حرام و ممنوع است و روی این نظر : اشخاص نیازمند نه تنها حقی در زکوة ندارند ، بلکه حق سؤال و درخواست نیز نخواهند داشت .

حقوق مالی دیگر در بیان

برای رئیس این مسلک در کتاب بیان حقوق دیگری نیز معین شده است که : ما به برخی از آنها در اینجا اشاره میکنیم .

در بیان (باب سابع عشر از واحد ثامن) گوید : **فِي أَنَّ الْفِضَّةَ وَالذَّهَبَ إِذَا بَلَّغَا بِمَا أَنْتُمْ تُوزِنُونَ سِتَّةَ أَلْفٍ وَخَمْسَ مِثْقَالٍ فَإِذَا خَمْسَ وَتِسْعِينَ مِثْقَالًا لِلنُّقْطَةِ** - در اینستکه اگر نقره و طلا برسند بمیزان شش هزار و پنج مثقال لازم است نود و پنج مثقال آنرا برای نقطه (سید باب) بدهند ^۱ .

و در باب خامس از واحد ثامن گوید : **فَرَضَ عَلَيَّ مَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَأْخُذَ ثَلَاثَ الْمَاسِ**

۱- سید باب در توضیح این مطلب میگوید : تمام حروف ۲۸ گانه بحساب ابجدی پنج هزار و نود و پنج میشود و چون ده عدد (عشر غیبی) اضافه شود همان شش هزار و پنج خواهد شد . و چون در مابین ظهور نقطتین این حقوق مخصوص نوزده نفر اولوا الطاعه (بعدد واحد) است که برای هر یکی از آنها پنج مثقال برسد ، لذا حقوق نقره و طلای مزبور را نود و پنج قرار داده است : و میگوید : بر هر یکی عدد (ها) قسمت شود ، و اینستکه تا یوم قیامت میماند و مؤمنین بآن عمل میکنند و از هر تجارتی اعظم تر بوده و هست .

عَدَدَ الْبِسْمِ وَ أَرْبَعٍ لَعَلِّ أَصْفَرَ عَدَدَ اللَّهِ وَ سِتَّةَ زُمْرِدٍ عَدَدَ الْأَمْنَعِ وَ سِتَّةَ يَاقُوتٍ عَدَدَ الْأَقْدَسِ أَنْ يَأْخُذَهَا وَ يُسَلِّمَ مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ وَ حُرُوفَ الْحَيِّ فِي يَوْمِ ظُهُورِهِمْ - واجب است بر هر کسیکه استطاعت داشته باشد اینکه سه دانه الماس بعدد بسم (چون سه حرف دارد) و چهار عدد لعل زرد بعدد حروف الله و شش عدد زمرد بعدد حروف الامنع و شش یاقوت بعدد الاقدس (که کلمات جمله بسم الله الامنع الاقدس است) تهیه کرده و بخدمت من يُظَهِّرُهُ اللَّهُ و حروف حی او در یوم ظهور آنها تسلیم کند ^۱ .

و در باب رابع از واحد ثامن گوید : فِي أَنْ كُلِّ شَيْءٍ أَعْلَاهُ لِلنُّقْطَةِ وَ أَوْسَطُهُ لِلحُرُوفِ الْحَيِّ وَ أَدْنَاهُ لِلخَلْقِ - هر چیزیکه باشد اعلی و بالاتر آن مخصوص نقطه (سید باب) است و متوسط آن مخصوص حروف حی (۱۸ نفر اصحاب او) بوده و باقی مال مردم دیگر است .

و در مقام شرح این جمله میگوید : اینست استحقاق هر موجود در مبدء وجود که اگر در یوم ظهور من يُظَهِّرُهُ اللَّهُ سیصد و شصت و یک (بعدد نوزده ماه ۱۹ در ۱۹) قطعه الماس نزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال (پنج مقابل نوزده ۱۹ در ۵) ذهب در بهاء مضاعف باشد و سیصد و شصت و یک نفر (که نوزده واحد میشوند) در یک یوم باو ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول یک بلی ، اگر خواهد عطا کند این عدد را (قطعات الماس) بآن اعداد (مؤمنین) همین

۱- سید باب بجای (بسم الله الرحمن الرحيم) که نوزده حرف دارد ، جمله (بسم الله الامنع الاقدس) را درست کرده است ، و چون این جمله چهار کلمه داشت (سه حرفی و چهار حرفی و دو تا شش حرفی) بشماره حروف هر کلمه : از جواهر (الماس و لعل و زمرد و یاقوت) انتخاب کرده ، و برای من يُظَهِّرُهُ اللَّهُ و اصحاب او اختصاص داده است . و از امثال این فرضیه ها و مجعولات موهومی مقام علمی و فکری سید باب کاملاً روشن میشود .

قسم بدرجات این اعداد عطاء میکند ، و همچنین در هر شأن سرّ الله را جاری ببین و حکم الله را ظاهر لعل در یوم قیامت (ظهور بعد) سبقت گیری باقرار بر تصدیق بحق .

پس گذشته از اینکه استحقاق مادّیرا مربوط و متوقف بر استحقاق معنوی قرار داده است : در مقام تعیین مراتب مؤمنین نیز تقدّم و تأخر ایمانرا (از جهت زمان) مناط قرار میدهد ، و سخنی از شدت و ضعف استعداد و ایمان و عمل و فعالیت مؤمنین بمیان نمیآورد ، از اینجا است که : حروف حی (۱۸ نفر مؤمن در مرتبه اول که با خود باب ۱۹ نفر میشوند مطابق عدد واحد) را بر دیگران ترجیح و مقدّم دانسته ، و سپس حروف واحد دوم و پس از آن حروف واحد سوم را ، و همچنین تا آخر اعداد .

باز در باب سادس عشر از واحد خامس گوید : **فِي أَنْ لِلَّهِ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ عِدْلٌ مَا دَامَتِ الشَّمْسُ مُشْرِقَةً يُحْضِرُهُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ أَنْ حِينَ مَا يَغْرُبُ أُذُنَ مِنَ اللَّهِ لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَمْلِكَهُ إِلَى أَنْ يَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَشْرِقِهَا فَإِذَا لَا يَحِلُّ عَلَيْهَا يَتَّبِعِي أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ عَدَدَ الْوَاحِدِ** - آنچه برای آن نظیری نیست لازمست در پیشگاه شمس (سید باب) در ایام اشراق آن حاضر کنید ، و چون غروب کرد مأذون هستید که آنها را تملک نمائید تا روزیکه باز طلوع کند شمس از مشرق و در آن هنگام باز لازم میشود بعدد واحد (۱۹ عدد) از همین چیزهائیکه بی نظیر و بسیار برجسته است بآن شمس داده بشود .

و چون این قسمت (مخصوصاً) بسیار زننده و سست بود (زیرا اعطای اشیاء نفیس و پرقیمت بشخصیکه دعوی رسالت و روحانیت میکند هیچ گونه با دعوی او

سازگار نبود) جناب بهاء (شمس آینده) حق خود را بخشش و گذشت نموده است. در اقدس (ص ۳۱ س ۱۶) میگوید: **قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَحْضَرَ لَدَى الْعَرْشِ بِمَا عِنْدَهُ مِمَّا لَا عِدْلَ لَهُ إِنَّا عَافُونَكَ عَنْ ذَلِكَ فَضلاً مِنْ لَدُنَّا إِنَّهُ هُوَ الْمُعْطَى الْكَرِيمُ** - نوشته بود خداوند بر هر نفسی (در بیان) این را که حاضر کند در پیشگاه عرش (نزد جناب بهاء) آنچه را که بی نظیر و در نهایت نفاست و ارزش است و ما از این حکم صرف نظر کردیم و این فضلی است از جانب ما و او عطاکننده و کریم است.

باب امر بمعروف

یکی از وظائف واجبه و فروع دین مقدس اسلام : امر بمعروف و نهی کردن از منکر است ، و این یکی از مأموریت‌های وجدانی و عقلی و دینی هر فرد مسلمان بوده ، و یگانه وسیله شیوع و نشر حقایق و ترویج آداب حسنه و اعمال نیکو و پسندیده میباشد .

امر بمعروف و نهی از منکر با شرائطیکه در فقه اسلامی مقرر و معلوم است ، واجب است . و از جمله آن شرائط : علم بمعروف و منکر ، و اطمینان داشتن بتأثیر و مفید بودن امر و نهی ، و امن از ضرر و خطر ، و رفع محذورات دیگر است .

و بطور کلی ، و جواب امر بمعروف و نهی از منکر در مواردیست که : نتیجه مفید و اثر قطعی داشته ، و صلاح فردی و یا اجتماعی را در بر گیرد . خداوند متعال در قرآن مجید میفرماید : **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** - توبه ۷۱ - مؤمنین و مؤمنات یاران و اولیاء همدیگرند و یکدیگر را وامیدارند بفعل کارهای نیکو و ترک اعمال قبیح .

پس بطوریکه در این آیه شریفه نیز اشاره شده است : امر بمعروف و نهی از منکر از خیرخواهی و محبت و نظر خدمت برمیخیزد ، و البته محبت و علاقه داشتن بشخصی ملازم با خیرخواهی و طلب صلاح امر او است .

و در مقابل این وظیفه و امر وجدانی و عقلی و مشروع : جناب بهاء بخيال خود فتح بزرگی کرده ، و این خیرخواهی و اظهار محبت و راهنمایی را درباره پیروان خود منع و تحریم نموده است .

در کتاب نظر اجمالی (ص ۸۶ تکثیر دوم) میگوید : حق اعتراض و چون و چرا و

امر بمعروف و نهی از منکر از اشخاص نسبت باعمال دیگران سلب شده و فقط محافل روحانی یا بیوت عدل حق حاکمیت بر نفوس داشته و ناصح و مرتبی و مراقب اشخاص میباشند .

جناب میرزا تصور کرده است که : امر بمعروف و نهی از منکر ملازم با حاکمیت و تسلط و تفوق بوده ، و باقتضای تساوی حقوق افراد و بخاطر دفع هرج و مرج و اختلال و اختلاف از این امر نهی کرده است .

جناب میرزا غفلت کرده است که : این امر بمقتضای صلاح‌بینی و خیرخواهی و محبت و وداد بهممنوع و علاقه بحقیقت و معروف انجام گرفته ، و یکی از وظائف اخلاقی و وجدانی و عقلی بشر شمرده میشود .

و باید ایشانرا باینمعنی توجه داد که : حاکمیت و قضاء و بررسی و نظارت افراد محفل روحانی و یا افراد بیت عدل مجعول موهوم غیر از امر بمعروف و نهی از منکر است که افراد ملت نسبت بهم‌دیگر اجراء میکنند .

آری در مشرب جناب میرزا و بمبنای ایشان که آزادی کامل و حریت تمامی به پیروان خود میدهد : البته اینگونه خیرخواهیها و صلاح‌بینیها نسبت بهم‌دیگر تولید مزاحمت کرده و موجب سلب آزادی افراد و پیروان او خواهد بود .

باب الجهاد

قتال در أحسن القصص

سید باب در کتاب أحسن القصص چند سوره آنرا (۹۶-۱۰۲) مخصوص قتال و محاربه با مخالفین نازل کرده ، و پیروان خود را با نهایت تصمیم و عزم ، امر بکشتن و قتال مینماید .

در سوره (۹۶) که بنام قتال نامیده است میگوید : **إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ فِي سَبِيلِ هَذَا الذِّكْرِ الْأَعْظَمِ بِالْحَقِّ عَلَى الْأَمْرِ وَقَدْ كَانَ الْأَمْرُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ عَظِيمًا ... يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ بَيْنَ أَيْدِينَا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ضَمِنَ لَهُمُ الْجَنَّةَ -** خداوند نوشته است برای شما قتال را در راه این ذکر اعظم (سید باب) بحق و روی امر و فوق امر و امر در کتاب بزرگ است .

و در سوره (۹۹) میگوید : **أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ إِلَّا عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَرَمِ أُمَّتِكُمُ الْحَقِّ -** بکشید مشرکین را در هر جائیکه پیدا کردید مگر در نزدیکی مسجدالحرام (چون موقع نوشتن این کتاب روی قوانین اسلام رفتار میکرد) و در نزدیکی حریمهای حضرات ائمه (ع) .

و در سوره (۱۰۲) میگوید : **يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ إِذَا جَاءَ الْأَمْرُ مِنْ عِنْدِي فَادْعُوا النَّاسَ إِلَى الْقِتَالِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَخْزَنَ لِيَوْمِكُمْ رِجَالًا كَالْجِبَالِ فِي الْقُوَّةِ -** ای قرّة العین زمانیکه از جانب من امر قتال صادر شد پس دعوت کن مردم را بسوی قتال و متوجه باش که خداوند برای این ایام رجالیرا که مانند کوهها قوی هستند ذخیره نموده است .

و در سوره (۹۷) میگوید : **يَا أَيُّهَا الْحَبِيبُ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرٌ رِجَالٍ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا بِإِذْنِ اللَّهِ أَلْفًا ... يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَاسْخَرُوا الْبِلَادَ وَ أَهْلَهَا لِدِينِ اللَّهِ الْخَالِصِ وَ لَا تَقْبَلُوا مِنَ الْكُفَّارِ جِزِيَةً** - ای حبیب من (قرّة العین) تحریص کن مؤمنین را بر قتال اگر از شما ده نفر صابر شد باذن خدا بهزار نفر غلبه میکنند ... و ای جماعت مؤمن مسخر کنید بلاد را و اهالی شهرها را برای دین خالص خدا و از کفار جزیه نپذیرید .

آری این احکام روی دعوی مهدویت و بابیت بوده است ، و میخواستند است آن علائم (غلبه و قتال حضرت قائم منتظر که در روایات شریفه وارد شده است) و پیشگوئیهائی را که درباره حضرت حجة (ع) گفته شده است ، بخودش منطبق نماید ولی غفلت داشته است که : اگر حضرت قائم (ع) چنین تشدیدى نسبت بمخالفین بنماید ، پس از اتمام حجت و تعیین راه حق و روشن کردن حقیقت است ، نه مانند باب که تنها دعوی باشد آنها دعویهای متناقض .

جهاد و قتال در بیان

سید باب در کتاب احسن القصص توجه و نظر او در مرتبه اول (در موضوع قتال) بمخالفین اسلام بوده است ، ولی در بیان بصراحت لهجه نسبت بمخالفین بیان سختگیری و تشدید نموده ، و بمراتب بیش از گذشته : جان و مال آنانرا غیر محترم شمرده است .

در باب سادس عشر از واحد سابع گوید : **فِي أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَى كُلِّ مَلِكٍ يُبْعَثُ فِي دِينِ الْبَيَانِ أَنْ لَا يُجْعَلَ أَحَدٌ عَلَى أَرْضِهِ مِمَّنْ لَمْ يَدِينِ بِذَلِكَ الدِّينِ وَ**

كَذَلِكَ فَرَضَ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا مَنْ يَتَّجِرَ بِتِجَارَةِ كَلْبَةٍ يَنْتَفِعَ بِهَا النَّاسُ - خداوند واجب کرده است بر هر پادشاهی که در دین بیان برانگیخته میشود اینکه نگذارد کسیرا از مخالفین و غیر مؤمنین به بیان که در مملکت او سکنی کند و همچنین این حکم را بر همه فرض نموده است مگر کسیرا که تجارت نافع دارد و مردم از تجارت او استفاده میکنند .

و در باب خامس از واحد خامس میگوید : فِي بَيَانِ حُكْمِ اخْتِزَامِ الْأَمْوَالِ الَّذِينَ لَا يَدِينُونَ بِالْبَيَانِ - اینست که لازمست اموال کسانی که متدین بدین بیان نیستند گرفته بشود .

باز میگوید : و همچنین حلال نیست در این ظهور بر غیر مؤمنین بحق آنچه ما يُنْسَبُ بایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آنوقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند بایشان عطاء فرموده از جود خود .

و در باب عاشر از واحد رابع گوید : لَا يَجُوزُ التَّدْرِيسُ فِي كُتُبِ غَيْرِ الْبَيَانِ إِلَّا إِذَا أَنْشَأَ فِيهِ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِعِلْمِ الْكَلَامِ وَإِنَّ مَا اخْتَرَعَ مِنَ الْمَنْطِقِ وَالْأُصُولِ وَغَيْرِهِمَا لَمْ يُؤْذَنَ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - جایز نیست تدریس کردن از کتابهای دیگر بجز بیان مگر آنچه مربوط بعلم کلام باشد در حدود بیان و آنچه مردم اختراع کرده اند از علم منطق و اصول و غیر آنها اذن داده شده است که احدی از مؤمنین از آنها تحصیل و تدریس نمایند .

آری سید باب روی همان مذاق شیخیّه و اخباریّه با علوم مربوط به استدلال و برهان و فکر و نظر مخالف است ، و هم خودش از این قسمتها کاملاً بی اطلاع بوده است ، چنانکه از نوشته های او بطور واضح روشن میشود ، باید از ایشان بپرسیم که :

آیا برای تحریم علم منطق که بخاطر تصحیح فکر است منطق صحیحی دارد ؟ و چگونه علم برهان و منطق حرام شده است ، ولی علم حروف (که مهمترین استدلال و اساس سخنهای سید باب روی آن قرار گرفته است) حلال و جایز است ؟ چنانکه در آئین باب (ص ۸۰) میگوید : در چهار شان باب دوازدهم از واحد پانزدهم است که فرزندان را بعلم نحو و صرف و حکمت بیان و حروف و طلسمات تعلیم دهید - فَلْتُعَلِّمَنَّ ذُرِّيَّاتِكُمْ عِلْمَ النَّحْوِ وَالصَّرْفِ ثُمَّ حِكْمَةَ الْبَيَانِ ثُمَّ الْحُرُوفِ ثُمَّ الطَّلِيسَمَاتِ . و آیا تحریم تدریس از غیر بیان برخلاف حریت فکر و آزادی نیست ؟^۱

و در باب رابع از واحد سادس گوید مَا أَذِنَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُنَ عَلَى قِطْعِ الْخَمْسِ غَيْرُ حُرُوفِ الْبَيَانِ وَإِنْ طَالَ عَلَيْهِ الزَّمَانُ - خداوند اذن نداده است که در قطعه‌های پنج‌گانه (ارض مازندران و خراسان و فارس و آذربایجان و عراق عرب) غیر از اهل بیان مردم دیگر سکنی بگیرند ، و این حکم برای همیشه است .
و میگوید : و ثواب یک نفس بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بحق مستقر باشد .

۱- آری سید باب در اغلب احکام و سخنهای خود بقسمتهای اعداد و حروف اتکاء میکند ، و باندازه در برخی از جاها خرافی و موهوم و سست سخن میگوید که : انسان قهراً بخنده و مسخره واداشته میشود . مثلاً چون حروف (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) نوزده است ، یا روی قسمتهای دیگر : مجبور میشود بجای آن ، جمله (بِسْمِ اللَّهِ الْأَمْنِ الْأَقْدَسِ) را که نوزده حرف دارد ، بگذارد ، و کثیری از احکام و حدود و حقوق را محدود بر عدد نوزده میکند . و چون جمله مزبور محتوی چهار لفظ است و هر لفظی دارای سه یا چهار یا شش حرف است : پس در اعطای جواهر بمن يُظْهِرُهُ اللَّهُ (باب خامس از واحد ثامن) همین شماره‌ها را منظور میکند . و همچنین باز در مقام تفسیر بیان (باب اول از واحد سادس) میگوید : از نوزده جلد بیشتر نباشد که سه جلد در آیات (بعدد حروف بسم) و چهار جلد در مناجات (بعدد حروف الله) و شش جلد در تفاسیر (بعدد الامنع) و شش جلد دیگر در صور علمیه (بعدد حروف الاقدس) ، و همچنین در موارد دیگر که تفصیل این قسمت محتاج بدفتر مستقلی است .

پس بموجب این حکم شخص غیر بایی نباید در این پنج قطعه سکنی بگیرد ، و چون یکنفر بایی در یکی از این پنج قطعه سکنی بگیرد ، هر نفسی که میکشد مطابق عبادت دوازده هزار سال خواهد بود .

جهاد در کتاب اقدس

میرزا بهاء در مقابل افکار افراطی سید باب ، و برای اینکه مسلک خود را بمقتضیات روز تطبیق داده ، و صورت حق بجانب و مظلومیت بخود بدهد ؛ بطور کلی موضوع قتال و جهاد را نسخ کرده ، و پیروان خود را بصلح طلبی و سازش با مخالفین و معاشرت با همه ادیان و توافق نظر و خوشروئی دعوت نموده ، و از جنگ و جدال و خلاف و قتال نهی میکند .

بهاء در اقدس (ص ۲۲ س ۱۵) میگوید : **لِتُعَاشِرُوا مَعَ الْأَدْيَانِ وَ تُبَلِّغُوا أَمْرَ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ هَذَا لِأَكْلِ الْأَعْمَالِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ** - تا معاشرت و آمیزش کنید با اهل ادیان مختلف و تبلیغ نمائید امر خدای مهربان را و این کیمیای اعمال است اگر از اهل معرفت باشید .

در گنجینه احکام (ص ۲۱۷) از لوح بهاء نقل میکند که : این ظهور ظهور رجعت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را کتاب محو نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروح و ریحان امر فرموده .

و در صفحه (۲۱۸) از قول عبدالبهاء نقل میکند که : کتاب اقدس ناسخ این احکام زیرا سیف بکلی نسخ شده و تعرض بکلی ممنوع گشته حتی مجادله با سایر ملل جایز نیست تا چه رسد بجبر و اکراه و ایذاء بلکه نص کتاب است **عَاشِرُوا**

الآدیانَ بِالرَّوْحِ وَ الرِّیْحَانِ .

و در صفحه (۲۲۰) نقل میکند که : معرضین و منکرین بچهار کلمه متمسک اول کلمه فَضْرَبَ الرِّقَابِ و ثانی حَرَقَ کُتُبٍ و ثالث اجتناب از مِللِ اُخْرٰی و رابع فنای احزاب . حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سَبْعٰی را بصفات روحانی تبدیل نمود . عبدالبهاء برای اینکه جلب توجه معرضین را بنماید : موضوع قتال و جهاد را که در مَسَلک باب نازل شده بود ، بصفت سبعی تعبیر کرده ، و از حکم بیان انتقاد مینماید .

و عبدالبهاء در مکاتیب دوم (ص ۲۲۸) میگوید : تا آنکه در کتاب اقدس که قریب پنجاه سال پیش نازل شده ، مسئله صلح عمومی را تصریح فرموده و بعموم بهائیان تکلیف فرموده که بجان و دل در این امر عظیم جانفشانی نمایند حتی جان و مال خویشرا فدا کنند و ترویج الفت ملل و مذاهب نمایند و اعلان وحدت عالم انسانی در جمیع اقالیم عالم کنند .

ما حکومت در اینمسئله را بدانشمندان جهان وامیگذاریم .

جِدَالٍ وَ خِلَافِ بَهَائِیَّانِ

میرزابهاء و عبدالبهاء برای جلب نفوس و رفع اعتراضات وارده بر احکام بیان : موضوع حسن معاشرت با ادیان و صلح کلّ با ملل و أمم را بمیان آورده ، و اشخاص ظاهربین و نادانرا از این راه فریفته و شیفته تظاهرات خود نمود .

ولی اشخاص دانشمند و فهمیده جهان متوجه هستند که : اینمطلب اگر صورت

عملی بخود بگیرد ، فقط و فقط جنبه لفظ و صورت و تظاهر داشته و از حقیقت خالی و عاری است .

انسان اگر حقیقتاً مرام و مسلکی داشته باشد : قهراً با مخالفین آن مرام مخالف بوده ، و با مزاحمین و معارضین مبارزه خواهد کرد .

اینستکه حتی خود بهاء (جعل کننده این حکم) و عبدالبهاء و شوقی افندی (سران این فرقه) نیز نتوانسته‌اند با مخالفین خود از راه صلح و آشتی و حسن و معاشرت برآیند .

میرزابهاء در کتاب بدیع حقائق در دویت مورد نسبت به برادر خودش (کسیکه از جانب سید باب منصوص بمقام وصایت بوده و خود میرزابهاء در حدود پانزده سال در زیر فرمان او بسر میبرده است) صبح ازل بدگوئی و فحاشی کرده ، و او را بعنوان مُشرک و مُرتاب و مُطلع فحشاء و معدن کذب و منبع غرور و بی‌شرم و خائن و شقی و کافر و غیر اینها معرفی میکند .

در صفحه (۳۸۲) در جواب اعتراض معترض که از پیروان صبح ازل بوده است ، میگوید : لَعْنُ اللَّهِ مَنْ أَلْقَاكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ مَنْ كَذَبَ وَ افْتَرَى ثُمَّ بَغَى وَ أَطْعَى ثُمَّ كَفَرُوا أَشْقَى - خداوند لعنت کند کسی را (صبح ازل) که این سخنها بتو القاء نموده است و لعنت کند کسی را که دروغ و افتراء میگوید و سپس ظلم و طغیان میکند و کسی را که کافر و شقی شده است .

و نعیم در ترکیب بند خود (ص ۱۲۴) خطاب بازل میگوید :

آنچه کردی تو هیچ یحیی کرد چون تو تخریب دین ابهی کرد

هیچ دَجّال و هیچ سُفیانی چون تو خصمی برت اعلی کرد

هیچ بوجهل و هیچ بولهبی چون تو آزار شاه ابهی کرد
 هیچ فرعون و هیچ هامانی چون تو تشتیت قوم موسی کرد
 هیچ کولی و هیچ نادانی ترک دنیا و دین و عقبی کرد

و در صفحه (۱۲۷) نسبت به برادر عبدالبهاء که مورد طعن و لعن او قرار گرفته
 (غصن اکبر) است ، میگوید :

قصه غصن اعظم و اخوان شرح یعقوب و یوسف چاه است
 چشم حقد برادران خسود بر چنین طلعتی باکراه است
 صد هزارش بکوری دشمن چون زلیخا بجان هواخواه است
 عاقبت ای برادران عزیز چاره کار ناله و آه است
 ای حسودان زمان استغفار ای زنان وقت حاش لله است
 تا بکی کید با خدای عظیم ان ربی بگید کن علیم

شوقی در لوح نوروز (۸۸) در صفحه (۲۳) میگوید : طغیان حزب یحیی بساط
 نعمت بیمنتهی در مرج عگا بگسترد و همزات آن سفیه بیوفا اثر و ثمرش ایصال
 رسالات بهاء بملوک و امراء گردید .

و در صفحه (۲۲) میگوید : صوت ناعق اعظم (میرزا یحیی) در ارض سر
 (ادرنه) مرتفع شد و عجل سامری بنداء آمد و اوراق نارینه در دو خطه عراق و
 ایران منتشر نمود حیة رقطا هیکل الطف اعز ابهی را سم جفا بچشانید و بغی و
 فحشای اتباع و اشیاع آن خصم لدود ذیل مطهر را ملوث ساخت .

و در صفحه (۲۵) گوید : و غروب شمس بهاء از بسیط غربا فرارسید گره اخری
 طوفان بلا برخواست و نائره امتحان شعله‌اش بعنان آسمان رسید ریح عقیم بر

سدره الهیة اشد از قبل بوزید و فتنه عمیاء ظهور یافت ناقض اکبر (غصن اکبر)
 حجاج خود بدرید و بذر حسد و خصومت در قلوب جمعی از سست‌عنصران بکاشت
 انقلاب اعظم احداث شد و کابوسش جمره مُحرّقه در دلها بینداخت سهام افتراء
 پران شد و روضه غناء چندی جولانگاه شغالان نقض و ریاء گشت ... الخ .^۱

جهاد از نظر اسلام

بطوریکه ملاحظه شد ، سید باب در نتیجه بی‌اطلاعی خود از مبانی و حقائق
 آئین مقدّس اسلام ، راه افراط را پیش گرفته و بدون اینکه در پیرامون موضوع جهاد
 اندیشه کند : پیروان خود را برای قتال و جهاد و محو کتب امر کرده ، و بمحرومیّت
 مطلق مخالفین خود (از جهت جان و مال) قائل شده است .

میرزا بهاء نیز در مقابل این افراط و تجاوز : جانب تفریط را پیش گرفته ، و
 دستور مساوات و معاشرت و صلح کلّ بودن را داده ، و اینمعنی را یکی از کرامات
 مسلک موهوم خود قرار میدهد .

ولی دین مقدّس اسلام روی همان فطرت و خرد صحیح ، برای جهاد و قتال
 شرائطی ذکر میکند که : با حفظ آن قیود و شرائط دستور جهاد از مقام ریاست

۱- میرزا بهاء اولاد خود را بمردم در موارد زیادی توصیه کرده و بطور مطلق حقوقی برای آنان قائل شده
 است : مثلاً در مورد اوقاف خاصّه (اقدس ص ۱۳ س ۱۴) میگوید - و من بعده یرجع الحکم الی الأغصان
 و من بعدهم الی بیت العدل - پس از فوت بهاء برمیگردد اوقاف مختصّه باولاد او و پس از ایشان به
 بیت‌العدل .

ولی بطوریکه بهاء برادر خود را (میرزا یحیی صبح ازل) کنار زده و تا میتوانست از لعن و سب و طعن او
 کوتاهی ننمود : عبدالبهاء نیز نسبت به برادر خود (میرزا محمدعلی غصن اکبر) همین روش و رفتار و
 سلوک را تجدید نمود ، بطوریکه کوچکترین حقّی برای او قائل نشده ، و حتّی اصحاب خود و بهائیان را از
 ملاقات و مصاحبت و گفتگوی با او منع شدید و نهی اکید نمود .

اسلامی صادر میشود .

۱- جهاد با کفار حربی باید باشد : یعنی با کسانی که در مقابل افراد مسلمان جبهه مخالف تشکیل داده ، و نسبت بمسلمین قصد سوء و نیت محاربه و قتال و حمله دارند ، و اما مخالفین اسلام و اشخاصیکه در ذیل حکومت اسلامی زندگانی میکنند : از هر جهت در حفظ و امان مسلمین هستند .

۲- قتال برای زن و بچه و پیرمرد و دیوانه و کور و لنگ و بیمار و عاجز و غیر متمکن نوشته نشده است .

۳- حيله کردن با کفار مانند قتال پس از امان دادن ، و یا جنگ پس از صلح کردن و یا زهر در آب ریختن جایز نیست .

۴- کشتن بچه و زن و پیرمردان کفار جایز نیست .

۵- قتال باید پس از دعوت بحق و اتمام حجت و روشن کردن راه حقیقت باشد .

۶- جهاد لازمست با صلاحدید و اجازه امام باشد .

خداوند در سوره بقره (آیه ۱۹۰) میفرماید : **وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** - در راه خدا و برای ترویج حقیقت قتال کنید با اشخاصیکه با شما بجنگ برخاستهاند ، و از راه حق تجاوز نکنید که خداوند مردم متجاوز و منحرف از حقیقت را دوست نمیدارد .

سپس میفرماید : **وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوْكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلَكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** - این اشخاصی را که با شما مقاتله میکنند و در صدد نابود کردن شما هستند بکشید در

هر جائیکه پیدا کنید آنها را ، و بیرون نمائید آنها را از همان حدود و محیطیکه دست شما را از آنجا کوتاه کرده‌اند ، اینها پیوسته در طلب هرج و مرج و فتنه برانگیختن هستند و فتنه از قتل بدتر است ، و با آنها در نزدیکی مسجد حرام جنگ نکنید مگر اینکه آنها با شما بجنگ برخیزند پس در مقابل قتال و حمله آنها شما نیز مقاتله نمائید و این جزای مردم منحرف و کافر است ، و هر موقعیکه آنها دست از جنگ و فتنه و آشوب‌طلبی برداشتند شما نیز از جنگ بگذرید .

و در آیه (۲۱۶) میفرماید : **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** - نوشته شده است برای شما جهاد و قتال و آن در نظر شما مکروه و ناروا است ؛ و ممکن است شما چیزی را خوش نداشته باشید و در واقع بخیر شما باشد و یا چیزی را دوست بدارید و در واقع بضرر شما تمام بشود ، و بدانید که خداوند دانا و عالم و شما نادان و جاهل هستید .

آیات و روایاتی که در موضوع جهاد وارد شده است ؛ در تمام آنها این شرایط و قیود محفوظ است .

و ما باید باوّل و آخر و مورد نزول آیه بدقت بررسی کرده ، و سپس منظور و مفهوم آنرا بفهمیم .

آری ما گفتیم که : احکام مقدّسه اسلام روی خرد صحیح و فطرت و طبیعت تنظیم شده است ، شما نیز در پیرامون موضوع جهاد بدقت و روی نظر و فکر کامل توجه کنید ؛ در این جهت با من موافقت خواهید فرمود .

و بطور مسلم خود بهائیان در مقام عمل ، بیش از همه برای مبارزه و قتال و

دفاع و جهاد با مخالفین خود قدم برمیدارند ، چنانکه بشهادت تاریخ و پرونده‌های موجوده ، تا امروز همینطور بوده است .

آیا در مواردیکه جمعی بسوی بهائیان حمله میکنند و یا در صدد ایذاء و بهم زدن تشکیلات آنها هستند : آنان ساکت نشسته و در مقابل اقدامات دشمن تسلیم خواهند شد ؟

پس چرا خود بهاء و عبدالبهاء و شوقی در مقابل مخالفین خودشان ساکت نشسته ، و دست بهرگونه فحش و تکفیر و تفسیق و افتراء بدگوئی زده ، و خون آنانرا حلال شمرده‌اند ؟

از اینجا است که بارها گفته‌ایم : دستور دادن بمعاشرت و صلح با عموم و روح و ریحان ، همه و همه جنبه تبلیغاتی داشته و فقط برای اغوای مردم و گول زدن اشخاص جاهل و فریب دادن افراد نادان و ظاهرپرست است و بس .

بَابُ الْحَجِّ

خصوصیات حجّ بعقیده باب

سید باب خانه مسکونی خود را که در شیراز است کعبه قرار داده ، و زیارت و طواف آنرا برای پیروان خود واجب کرده است .

در باب سابع عشر از واحد رابع بیان میگوید : حَوْلَ الْبَيْتِ لَا يَجُوزُ بَيْعُهُ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرْفَعَ هَذَا حَلًّا عَلَيْهِ أَنْ يَأْخُذَ وَ لَوْ لَمْ يَرْضَ صَاحِبُهُ لِإِنَّ اللَّهَ أَحَقُّ بِمِلْكِهِ - جایز نیست فروش زمینهای اطراف خانه ، و چون کسی بخواهد ساختمان خانه را بلند کرده و توسعه بدهد جایز است که از زمینهای اطراف خانه تصرف کند اگرچه صاحب و مالک زمین راضی نباشد ، زیرا که خداوند برای مالکیت آنجا سزاوارتر است .

و در باب ثامن عشر از واحد رابع میگوید : فِي أَنْ لَا يَجُوزُ التَّعَارُجُ إِلَى ذَلِكَ الْبَيْتِ إِلَّا بِالْغَنَاءِ الَّذِي لَا يَرَى فِي السَّبِيلِ مِنْ حُزْنٍ وَ يُوتَى بَعْدَ وَفُودِهِ أَرْبَعَةَ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ لِمَنْ يَخْدُمُ - جایز نیست مسافرت کردن بسوی خانه سید باب مگر برای کسیکه بی نیاز و متمکن است ، بطوریکه در راه سفر مواجه به ناملائمات و اسباب حزن نشود ، و لازمست بر هر کسیکه عازم زیارت است اینکه چهار مثقال طلا برای خدام آن بیت عطاء نماید .

سپس میگوید : امر بحجّ نشده الا آنکه مرتفعین (مسافرین) بسوی او در سبیل او متلذذ شوند برضای او ، و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بغناء تا آنکه محزون نگردند در سبیل او ، و بر هر نفسی در عمری یکمرتبه واجب شده تا آنکه بر

او صعب نیاید وفود بر آن ، و خرید آن از برای میت نهی شده (منظور نائب گرفتن است) ... و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتی در سبیل وارد نیاید ، و اذن داده سگان ارض بیت خود را و مقربین بآن محلّ عزّ را که در هر حول حجّ را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست ، و عفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصیکه قدرت ندارند بر آن و بر ممالیک و خدام و صغار و من یبتلی فی السبیل ... الخ .

و در باب سادس عشر از واحد رابع میگوید : و اگر قدرت بود مؤمنین بالله را هر آینه امر میشد که از روی آب تا حدّ ارتفاع آن بالماس پر گردد و تُراب آن اِکسیر گردد و ماء آن عطر احمر ولی چونکه این قدرت مشاهده نمیشود بر هر نحویکه ارتفاع صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت (آئینه کاری) گردد اقرب بصفا خواهد بود ... در کور قرآن که ثمره گرفته نشده زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حَول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت که در جبل ماکو است و غیر از یک نفس در نزد او نیست ، چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که حین ظهور کَلّ مؤمنین بقرآن جائیکه حَول امر او در طینی (کعبه که از خاک و گل است) اینقدر طواف میکنند حَول امر نفس او در حین ظهور او الی مالا نهایة طواف کنند ... و کسیکه فصل منزل او بابیت بحر باشد (دریا در میان خانه او و خانه سید باب فاصله باشد) از آن عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن بنفس مؤمنی از ذوی القرباة خود عطا کند که معفو خواهد بود و عندالله مقبول میگردد حجّ او ، این امر نشده الا آنکه در سبیل حزنی بر وافد علی الله (عازم حجّ) وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از حُزنی متصوّر نمیگردد و اسباب مثل بَرّ (بیابان) نمیتواند جمع نمود ...

الخ .

و در لوح مسطور (سوره ۴۱) میگوید: قُلِ اللَّهُ فَرَضَ حَجَّ الْبَيْتِ عَلَى الرِّجَالِ دُونَ النِّسَاءِ أَفَلَا تَتَّقُونَ... وَ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ حَجُّ الْبَيْتِ ثُمَّ حَجُّ النُّقْطَةِ ثُمَّ إِدْلَاءُ الْحَيِّ لِعَلَّكُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ لَتَعْلَمُونَ - خداوند حج بیت را بر رجال نوشته است نه بر نساء و بر شما است که حج بیت سپس حج نقطه (سید باب) سپس حج ادلاء حی (اصحاب اولیه و خاص سید باب که ۱۸ نفر بودند) نمائید .

اینست احکام حج از نظر نوشته‌های سید باب و در این جملات چند قسمت لازمست مورد مطالعه قرار بگیرد .

۱- اسقاط مالکیت از مالکین حَوْل سید باب ، و استدلال باینکه مالک حقیقی خداوند متعال است : در صورتیکه مالکیت خداوند متعال نحوه دیگر و در طول مالکیت ظاهری است ، و اگر خدای جهان مالکیت ظاهریرا محترم نشمرده و امضاء نفرماید : اوضاع جهان بهم خورده ، و جمله اختصاصات و امتیازات از میان برداشته میشود .

۲- تفسیر تمکن و غنی باینکه در سبیل حج محزون نشود : و در اینصورت لازمست هرگونه وسائل عیش و راحتی و خوشی در این مسافرت فراهم شود حتی اگر سفر او متوقف باین اتوبوسها و قطارهای متداوله باشد ، حکم حج از او ساقط میشود ، زیرا حرکت با این وسائل خالی از حزن و زحمت و ناراحتیهای روحی نیست ، چنانکه خود او در قسمت کشتی همین حرف را گفته است .

۳- امر بحج تنها بخاطر اینستکه : در راه حج متلذذ شوند .

۴- در صورت تمکن امر میشود که : بیت و حَوْل بیت از الماس و اکسیر و عطر پر

بشود ، در صورتیکه این امر برخلاف هدف رسالت و نبوت و روحانیت است .

۵- سقوط تکلیف از کسیکه محتاج بسوار شدن به کشتی باشد .

۶- سقوط تکلیف از زنها .

۷- لزوم زیارت خود سید باب و حروف حی .

خصوصیات حجّ از نظر اقدس

میرزا بهاء بگفته‌های سید باب سر و صورتی داده ، و میگوید : بهر کسی واجب است که بسوی زیارت خانه سید باب در شیراز یا خانه خود بهاء در بغداد حرکت کند . در گنجینه احکام (ص ۵۳) میگوید : در رساله سؤال و جواب نازل شده - س - - مجدّد از حجّ استفسار شده بود ؟ ج - حجّ بیت که بر رجال است بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه اولی در شیراز مقصود است هر یک را که حجّ نمایند کافیهست هر کدام که نزدیکتر بهر بلد است اهل آن بلد آنرا حجّ نمایند .

و در صفحه (۵۶) از لوح بهاء نقل میکند که : **وَ إِذَا وَرَدَ فِيهَا يُكَبِّرُ اللَّهُ رَبَّهُ**
بِلِسَانِ السِّرِّ الْجَهْرِ إِلَى أَنْ يَصِلَ إِلَى الشَّطِّ وَ إِذَا وَصَلَ إِلَيْهِ يَلْبَسُ أَحْسَنَ ثِيَابِهِ ثُمَّ
يَتَوَضَّأُ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ ... الخ - چون وارد شهر بغداد شد تکبیر میگوید تا برسد به نزدیکی شطّ (دجله بغداد) و میپوشد بهترین لباسهای خود را سپس وضوء میگیرد بطوریکه مقرر است .

و در اقدس (ص ۱۰ س ۱) میگوید : **قَدْ حَكَمَ اللَّهُ لِمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ حَجَّ الْبَيْتِ**
دُونَ النِّسَاءِ عَفَى اللَّهُ عَنْهُنَّ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطَى الْوَهَّابُ - خداوند فرمان داده است برای کسیکه استطاعت و قدرت دارد اینکه برای زیارت خانه

شیراز یا بغداد عزیمت کنند ، و عفو نموده است این حکم را از زنها از نظر رأفت و رحمت بر آنان و خداوند عطاء کننده و بخشنده است .

در کواکب دُزیه (ص ۳۵۶ - ۳۵۸) میگوید : یکی از خانه های جواهری را (مشتمل بر یک بیرونی کوچک و اندرونی بزرگ) که در بغداد کهنه از طرف یمین شطّ در محله کرخ واقع شده است ، بهاء الله اجاره و بکرایه گرفتند ، و پس از فوت جواهری اختلاف در میان ورّاث او پدیدار شد تا اینکه بهاء خانه مزبور را از میرزاموسی جواهری خریداری نمود ، و سپس که میرزاموسی فوت کرد ، مرتبه دیگر از طرف اقارب میرزاموسی اظهار غبن و دعوی شد ، سه مرتبه قیمت این بیت از حضرت بهاء الله و مرکز میثاق ایشان عبدالبهاء دریافت شد ، و در این سنین اخیره بامر حضرت عبدالبهاء بکار تعمیر آن بیت دست زده شده است .

شیراز و بیت سید باب

در بیان (باب خامس عشر از واحد سابع) میگوید : *فِي وَجُوبِ السَّجْدَةِ عِنْدَ بَابِ مَدِينَةٍ يَطْلَعْنَ فِيهَا نُقْطَةَ الْإِلَهِيَّةِ إِعْظَاماً مِنَ اللَّهِ لَهُ أَنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْمَحْبُوبُ*^۱ - در واجب شدن سجده است نزدیکی دروازه شهریکه نقطه الهیه (سید باب) در آنجا طلوع کرده است ، برای تعظیم و تجلیل کردن خداوند او را و خدا عزیز و محبوبست .

سپس میگوید : اینستکه امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کلّ ساجد شود نزد باب آن و همچنین ارضیکه (خانه) محلّ ظهور آن گردد ، مثل آنکه محلّ طلوع

۱- کلمه یطلعن و جمله نقطه الالهیه از جهت ادب عرب غلط است .

مدینه فا (فارس شیراز) میگردد و محلّ ظهور حصن معروف (خانه سید باب) واجب است بر کلّ نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند .
 و در باب ثالث عشر از واحد سادس میگوید : **فِي انِّ بَيْتِ النُّقْطَةِ لَا يَجُوزُ انْ يَزِيدَ ابْوَابُهُ عَلٰى خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَ بِيُوتُ الحُرُوفِ عَلٰى خَمْسَةِ** - در اینستکه خانه سید باب نباید در بهای آن از نود و پنج بیشتر باشد و در بهای بیوت حروف حی نیز از پنج زیادتر نباشد .

و در باب سادس عشر از واحد سادس میگوید : **لَا يَحِلُّ السَّفَرُ اِلَّا اِذَا ارَادَ ...** اذن داده شده سفر بسوی بیت و مقعد نقطه (بیت سید باب ، مسکن فعلی او) اگر استطاعت از برای او باشد و زیارت مقاعد حی (جاهائیکه حروف حی و اصحاب سید باب می نشینند) و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن داده نشده .

باب تجارت

شرائط در خرید و فروش

سید باب در بیان (باب ثامن عشر از واحد خامس) میگوید: **فِي الْبَيْعِ وَالشَّرَى إِذَا تَحَقَّقَ الرِّضَا بَيْنَهُمَا بِأَيِّ نَحْوِ كَانٍ** - خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقیق رضا بینهما و اذن فرموده صغیر و کبیر و حرّ و مملوک را همین قدر که استعمال رضا شود از طرف بیع و شری صحیح میگردد در بیان اگرچه باشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز مابین ایشان و بر آنکه تناقص و تزاید باجل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کلّ در سعة فضل و رحمت حق شاکر باشند.

سید باب در این کلام باعتقاد خود سخنان تازه آورده است.

- ۱- رضایت مطلقه را (بای نحو کان) کافی میداند: در صورتیکه رضایت و توافق نظر لازمست از روی اختیار و اراده باشد نه اکراه و اضطرار.
- ۲- بیع و شرای صغیر را جایز دانسته است: در صورتیکه صغیر از خود عقل و رشد و تشخیص نداشته، و حکم و اختیار او نافذ نیست، و اینمعنی در میان تمام ملل و طوائف جهان مسلم است.

- ۳- معامله مملوک را نافذ و جایز می بیند: در صورتیکه مملوک بودن خود برخلاف استقلال و اختیار تام و نفوذ حکم است، شخصیکه مملوک است میباید همه اعمال و اقدامات و حرکات او (مگر اعمال جزئیته که برخلاف حکومت مولی نباشد) در تحت تصویب و اجازه و رضایت مولی و مالک او باشد.

۴- مجرّد فهمیده شدن اجازه و رضایت را در مقام تحقّق معامله کافی میدانند اگرچه با اشاره باشد : در صورتیکه معامله سبب نقل و انتقال مال است ، و خروج مال از ید تصرف مالک و منتقل شدن آن بر ملک دیگری محتاج بر ثبوت و تحقّق و واضح شدن معامله میباشد ، و تا تحقّق معامله ثابت نشده است : هر یکی از جنس و وجه در ملک بایع و مشتری باقی خواهد بود ، پس رضایت طرفین در مقام معامله (مخصوصاً در مقام لزوم و ثبوت نقل و انتقال) محتاج با اجازه صریح و واضح خواهد بود .

۵- تنزیل را در داد و ستد جایز دانسته است : در صورتیکه فساد و جهات ضعف و نتایج سوء و آثار شوم ربح و تنزیل بر هر کسی واضح و روشن است .
و شگفت‌انگیزتر اینستکه : سید باب بمفاسد و ضررهای انفرادی و اجتماعی سخنان خود متوجه نشده ، و آنها را از جمله فضل و رحمت پروردگار متعال قرار میدهد .

بهاء ربّاء را اجازه میدهد

جریان ربّاء نه تنها برخلاف کار و فعالیت و کسب و تجارت و صنعت بوده ، و استفاده را از راه بودن پول و داشتن ثروت تأمین میکند : بلکه بر نیازمندی و فقر و گرفتاری اشخاص فقیر و نیازمند و تهی‌دست میافزاید .

کاسب یا کارمند یا کارگریکه سرمایه در دست نداشته ، و برای حفظ آبرو و تأمین معاش خود و عائله‌اش از دیگری وجه دستی (تا مدت معین) میگیرد : با نهایت زحمت و فشار خواهد توانست همان وجهی را که گرفته است تأدیه کند ، و اگر

در این صورت یک مبلغ اضافی نیز بعنوان ربح پول و رباء تحمیل ذمه او کنیم :
البتّه ظلم شدید و تعدی و بی‌انصافی سختی درباره او تجویز کرده‌ایم .

در گنجینه احکام (ص ۱۶۱) از قول بهاء نقل میکند که : اکثری از ناس محتاج
باین فقره مشاهده میشوند چه اگر ربحی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد
ماند . لذا فضلاً علی العباد رباء را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است
قرار فرمودیم یعنی ربح نقود حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد
حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض بکمال روح و ریحان و فرح و انبساط بذکر
محبوب عالمیان مشغول باشند .

ما بارها گفته‌ایم : مسلک بهائیت برای تأمین تمایلات شهوانی و شهوات نفسانی
مردم قرن بیست است .

و باید بجناب میرزا بهاء گفت : قانون برای حفظ حقوق و حدود و برای جلوگیری
کردن از تضییع حق و حقیقت و دفع ستم و تعدی و ظلم و بخاطر توسعه عدل و
صواب و درستی است ، و اگر نه : احتیاجی بجعل قانون نیست .

قانونیکه اعمال فجیع و حرکات ناشایست مردم را تحکیم نموده ، و ستم‌گری و
شهوترانی و تجاوزات خائنین را قانونی تلقی کرده ، و ضعف و مظلومیت و
محدودیت بیچارگانرا تثبیت و تسجیل بنماید ، برای همان مجرمین و جنایتکاران
و خائنین و ستمگران خوب است .

خرید و فروش بنده و کنیز

اسلام برای آزادی و حریت عبید و اماء تا میتوانست قدم برداشته ؛ و عملاً در

این راه مبارزه سختی نموده است .

برای آزاد کردن بنده اجر بسیار زیاد و مهمتیرا قائل شده ، و در موارد زیادی نیز آزاد کردن بنده را واجب دانسته ، و در برخی از موارد هم قهراً حکم بازادی آن فرموده است .

ابواب مختلفی که در فقه اسلامی مربوط بعبید و اماء منعقد شده است ، در حقیقت برای حریت و آزادی آنها از چنگال استثمار و مالکیت است .

و بسیار جای حیرت است که میرزا بهاء از منظور واضح و مقدس دین اسلام آگاه نشده ، و حکم بسی خنده آور و شگفت انگیز را در این مورد جعل مینماید .

در اقدس (ص ۲۱ س ۶) میگوید : **قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ بَيْعُ الْاِمَاءِ وَ الْغُلَّامِ لَيْسَ لِعَبْدٍ اَنْ يَشْتَرِيَ عَبْدًا نَهِيًّا فِي لَوْحِ اللّٰهِ كَذَلِكَ كَانَ الْاَمْرُ مِنْ قَلَمِ الْعَدْلِ بِالْفَضْلِ** مسطوراً - حرام شده است بر شماها فروختن کنیزها و بندها و کسیرا نشاید که بنده را خریداری کند ، و از این معامله در لوح خدا نهی شده است همچنین نوشته میشود حکم از قلم عدل آمیخته بفضل .

و بموجب این حکم مملوکیت عبید و اماء برای همیشه باید ثابت بوده و در معرض آزادی قرار نگیرند .

زیرا خرید مملوک ممکن است تنها برای آزاد کردن آن باشد . و یا اقلأً موجبات آزادی او را فراهم نماید .

جناب میرزا متوجه نشده است که : خرید و فروش مملوک در اسلام تحولاتی در زندگی و مملوکیت او وارد ساخته ، و مملوک را بمرحله حریت نزدیک میکند ، نه اینکه او را در مملوکیت ثابت و پابرجا نماید .

تِجَارَت در ایام مُحَرَّمه

کسب و تجارت برای اشخاصیکه میخواهند از آنرا در امور خیریه شرکت کرده و امور زندگی خود و عائله خویش را توسعه بدهند، مستحسن و مستحب است، و چون تأمین معاش و حفظ ضروریات زندگی متوقف بر اشتغال و کسب باشد: البته واجب و لازم شمرده خواهد شد.

در گنجینه احکام (ص ۲۷۷) از قول عبدالبهاء نقل میکند که: در ایام سنه نه روز اشتغال بشغلی فی الحقیقه جایز نه بعضی نصوص الهیه و بعضی قیاس بآن، یوم اوّل و ثانی محرم (مولود باب و بهاء) سه روز عید رضوان، یوم هفتم نوروز (فوت میرزا بهاء) و یوم نوروز و یوم بیست و هشتم شعبان (وفات سید باب) و یوم پنجم جمادی الاولی (تولد عبدالبهاء و بعثت باب) این نه روز اشتغال بکسب و تجارت و صناعت و زراعت جایز نه و همچنین اجرای مقتضای مناصب و وظائف یعنی اجرای خدمت حکومت.

و از قول شوقی نقل میکند: اشتغال بامور در لیل و نهار هر دو از محرمات حتمیه است.

و در صفحه (۲۷۸) از توفیق محفل روحانی ایران نقل میکند: در خصوص خبازها و قصابها و صاحبان این قبیل مشاغل در نقاطیکه مشاغل مزبوره منحصر باحتیاج است سؤال نموده بودید که در این قسمت استثنائی در ایام محرمه متبرکه برای آنان هست یا نه؟ فرمودند: بنویس کسر حدود بهیچ وجه من الوجوه جایز نه و استثنائی مقبول و محبوب نبوده و نیست سستی و تهاون در اینموارد علت ازدیاد جرأت و جسارت دشمنان امرالله خواهد گشت.

آری وقتیکه وجوب صوم در عید تولد و مبعث (که مصادف با شهر علاء میشوند) ساقط میشود، وجوب یا استحباب کسب و تجارت بطریق اولی و بطور مسلم ساقط خواهد شد.

ولی حرمت کار برای کارگریکه در صورت تعطیل شغل، خود و عائله اش گرسنه خواهند ماند: در نهایت درجه غرابت و اشکال است، و کارگران جهان و پیشه‌ورانیکه نان بقیمت روز میخورند: باید در پیرامون این قانون کلی و اجباری عجیب و حیرت‌آور بدقت بررسی کرده، و حکومت نمایند.

باب النكاح

متأهل شدن و أخذ ثمره

سید باب در باب خامس عشر از واحد ثامن بیان میگوید: **فُرِضَ لِكُلِّ أَحَدٍ أَنْ يَتَأَهَّلَ لِبَيْقِي عَنْهُ مِنْ نَفْسٍ يُؤَخِّدُ اللَّهُ رَبَّهَا وَلَا بَدَّ أَنْ يَجْتَهِدَ فِي ذَلِكَ وَإِنْ يَظْهَرُ مِنْ أَحَدِهِمَا مَا يَمْنَعُهُمَا عَنْ ذَلِكَ حَلٌّ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ بَاذِنٍ دُونَهُ لِأَنَّ يُظْهَرُ عَنْهُ الثَّمَرَةَ وَلَا يَجُوزُ الْأَقْتِرَانُ لِمَنْ لَا يَدْخُلُ فِي الدِّينِ -** واجب شده است بر هر شخصی اینکه تأهل و ازدواج کند تا باقی بماند از نسل او کسیکه موحد و خداپرست است و باید در این راه جدیت نمایند، و اگر ظاهر شود از یک طرف آنچه مانع از ظهور ثمره است حلال میشود اینکه اذن بدهد بر دیگری تا بوسیله دیگر ایجاد ثمره کند، و جایز نیست ازدواج کردن با کسیکه در دین بیان نیست.

و سپس میگوید: حتی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع از طرفی مشاهده شود اختیار اقترانی باذن آن (نزدیک شدن بدیگری) تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد... و منع کرده میشود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کل شیء خداوند است و اذن نداده بر غیر مؤمن تملیک شیء و آنچه بر آیدی غیر مؤمنین میبینی بغیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشانرا از ایشان منع میکند الا آنکه ایمان آورند چگونه مایملک ایشان... الخ.

در اینکلام بطوریکه ملاحظه میشود سه قسمت مورد نظر است:

۱- اگر از طرف یکی از زوجین مانع از ظهور ثمره (تولید ولد) شد دیگری میتواند از راه دیگر تولید ولد کند.

۲- ازدواج با غیر (کسیکه بایی نیست) جایز نیست : خواه از طرف مرد و یا از طرف زن باشد .

۳- اگر یکی از زوجین غیر مؤمن (غیربایی) شد : هیچگونه حقی برای او نیست ، و نمیتواند مالک چیزی باشد .

پس بعقیده سید باب : زنیکه از شوهر خود بچه ندارد میتواند از مرد دیگر بچه بگیرد ، و اگر شوهر خود را از دین باب خارج دیده و مقتدر باشد : میتواند شبانه بزندگی او خاتمه داده و تمام دارائی او را تملک کند .

باز سید باب و حدود مهر

در باب سابع از واحد سادس بیان میگوید : عدم جواز المهر از ید لاهل المداین علی اکثر من خمس و تسعین مثقالاً من الذهب و لاهل القرى خمس و تسعین مثقالاً من فضة و لا اقل من تسعة عشر فی کلتیهما و لا ینبغی الصعود و لا النزول إلا واحداً واحداً - جایز نیست مهریه زنرا زیادترا از نود و پنج مثقال طلا برای اهل شهر و نقره برای اهل قریه قرار دادن ، و باید کمتر از نوزده مثقال نیز در هر دو صورت نباشد ، و اگر خواستید حد وسط را بگیرند باید نوزده نوزده ترقی کنند (۳۸-۵۷) .

و سپس میگوید : که بفرق آن (نود و پنج مثقال) اگر قدر قیاطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل و سعه رحمت حق باشند . این حکم نیز از دو جهت قابل بحث است :

۱- محدود کردن مهریه مانند قیمت معین کردن شهرداری است برای اجناس

مردم که : بجز ایجاد سوء نظر و سوء تفاهم و نگرانی و سلب اعتماد و ترقی اسعار و کمیابی جنس و تصرف غاصبانه و روی کار آوردن بازار سیاه و خارج کردن تجارت از مجری طبیعی و صدها مفسد دیگر ، نتیجه دیگر ندارد . و وظیفه شارع در امثال این موارد ارشاد و هدایت و بیان کلیات است .

۲- فرق گذاشتن در میان شهرنشین و اهل قریه برخلاف تساوی حقوق و حریت است : و بسا می بینیم که ساکن قریه از هر جهت (ثروت ، علم ، ایمان) بر شهرنشین افزونی و برتری دارد .

و میرزا بهاء نیز در این حکم از سید باب پیروی کرده و میگوید :

اقدس (ص ۱۹ س ۲) لَا يُحَقِّقُ الصَّهَارُ إِلَّا بِالْمَهَارِ قَدِ قَدِّرَ لِلْمُدْنِ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ الْإِبْرِيْزِ وَ لِلْقُرَى مِنَ الْفِضَّةِ وَ مَنْ أَرَادَ الزِّيَادَةَ حُرِّمَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ خَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ مِثْقَالًا كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ بِالْعَزِّ مَسْطُورًا - متحقق نمیشود خویشاوندی مگر بوسیله مهرها و معین شده است برای شهرها نوزده مثقال از طلای خالص و برای قری از نقره و کسی که زیاده بر این تعیین میکند تا نود و پنج مانعی ندارد و پیش از آن حرام میشود و همچنین امر خداوند مسطور شده است .

و در گنجینه احکام (ص ۱۳۳) میگوید : مهر باعتبار زوجست اگر از اهل مُدْن است ذَهَبٌ وَ اگر از اهل قری است فِضَّةٌ .

این حکم نیز برخلاف عرف عقلاء و عقل و فهم است : زیرا که مهر بمنزله ثمن و عوض بوده و مخصوص زوجه میباشد ، و از اینجا است که باختلاف عناوین و خصوصیات زوجه (از نظر عنوان و صفات نفسانی و ثروت و جاهت) أمهاری نیز

مختلف میشود .

و تابع بودن مهر بعنوان و اعتبار زوج مانند اینستکه : مشتری مطابق عنوان و شخصیت و اعتبار خود جنس مورد نظر خود را که مال دیگری است تقویم کند ، و فروشنده هم حقی در تعیین نرخ متاع خود نداشته ، و اختیار قیمت در دست خریدار باشد .

در نظر اجمالی (ص ۷۵) گوید : و مهر باید در مجلس عقد با حضور شهود از طرف زوج بزوجه نقداً تأدیه گردد .

این تقید نیز مانند تحدید بمقدار معین بی جهت است ، در صورتیکه زوجه روی صلاح بینی تأخیر تأدیه را اجازه بدهد : الزام بتأدیه نقدی کاملاً بیمورد و بضرر طرفین تمام خواهد شد .

ازدواج با غیر بهائی

بطوریکه معلوم شد : سید باب ازدواج با غیر بابیرا تجویز نکرده و مال و جان دیگرانرا محترم نشمرده است .

و میرزا بهاء خواسته است حکم سید باب را اصلاح نماید ، و در عین حال خود راه افراط را پیموده است .

در گنجینه احکام (ص ۱۲۷) میگوید : در رساله سؤال و جواب نازل . س - قران با مشرکین جایز است یا نه ؟ ج - اخذ و عطاء هر دو جایز هذا ما حکم به الله إذا استوی علی عرش الفضل و الکرم . و حضرت عبدالبهاء در لوح اردشیر خداداد بمبئی فرموده اند ، قوله العزیز: در خصوص اقتران فارسیان با سائر طوائف مرقوم

نموده بودید ، در این آئین دلنشین این بار سنگین از دوشها برداشته گشته از هر گروه و هر آئین گرفتن و دادن هر دو جایز .

اسلام در چهارده قرن پیش از این حدّ اعتدالرا گرفته و میگوید مرد مسلمان میتواند در مقام ازدواج از هر ملت و طائفه که میخواهد زن بگیرد ، ولی زن نمیتواند با غیر مسلمان تزویج کند ، زیرا زن طبعاً در تحت حکومت و تسلط و فرمان مرد قرار میگیرد ، و زن مسلمان نباید در زیر سیطره و نفوذ غیر مسلمان واقع بشود .
 الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ - اسلام برای همیشه حاکم و متفوق بوده ، و محکوم واقع نمیشود .

رضایت أبوین در نکاح

اسلام پس از بلوغ و رشد مرد و زن : حرّیت و آزادی و اختیار و استقلال آنها را برسمیت شناخته ، و رضایت خود آنها را در اقسام معاملات و نکاح نافذ و مؤثر و کافی دیده است ، و البته برای حفظ شئون پدر و مادر و از جنبه تشریفاتی و هم از نظر صلاح دید و ارشاد : برای نظر و رضایت آنان نیز احترام قائل شده است .

و سید باب از نظر اسلام پیروی کرده ، و در باب سابع از واحد سادس بیان میگوید : برضای مرء و مرثه و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است بحکم او ... الخ . با اختلاف اینکه هیچگونه اسمی از پدر و مادر نمیبرد .

و میرزابهاء در اینجا نیز در مقام اصلاح تفریط سید باب خود راه افراط را پیموده ، و میگوید (اقدس ص ۱۸ س ۱۸) إِنَّهُ قَدْ حُدِّدَ فِي الْبَيَانِ بِرِضَاءِ الطَّرْفَيْنِ إِنَّا لَمَّا أَرَدْنَا الْمَحَبَّةَ وَالْوَدَادَ وَاتِّحَادَ الْعِبَادِ لِيَا عُلُقْنَاهُ بِأَذْنِ الْأَبْوَيْنِ بَعْدَهُمَا لِئَلَّا تَقَع

بَيْنَهُمُ الضَّغِينَةُ وَ البَغْضَاءُ وَ لَنَا فِيهِ مَا رَبُّ أُخْرَى وَ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مَقْضِيًّا - در کتاب بیان نکاح محدود شده بود تنها برضایت طرفین ، و ما چون میخواستیم در میان مردم محبت و دوستی و اتحاد واقع بشود تعلیق کردیم باذن ابوین تا دشمنی و خلاف و کینه در میان ایشان صورت نگیرد ، و ما مقاصد دیگری نیز در اینحکم داریم .

در گنجینه احکام (ص ۱۲۹) از رساله سؤال و جواب نقل میکند که : تزویج معلق است برضایت پدر و مادر مرء و مرثه و در باکره و دون آن فرقی نه .
 پس بموجب حکم جناب بهاء : پسر سی ساله و تحصیل کرده که عقل قوی و تشخیص کاملی دارد ، خود نمیتواند در مقام انتخاب زوجه آزادی و حریت داشته باشد ، و همچنین دختر ، و بلکه تحقق عقد نکاح متوقف برضایت شش نفر است ، زن و شوهر و والدین طرفین اگر حیات داشته باشند ولو بهائی هم نباشند .
 اسلام میگوید : اگر زن و مرد بحد بلوغ و رشد و تمیز و عقل نباشند ، لازمست از پدر و مادر و یا ولی دیگر آنها در مورد صلاح بینی کسب اجازه کنند ، و در صورتیکه بحد بلوغ و رشد رسیده باشند بهتر است که با اجازه و موافقت پدران آنها تزویج بشوند مخصوصاً در دختر باکره پس اجازه پدر و مادر را در صورت تشخیص و عقل و بلوغ پسر و دختر لازم نمیداند ، زیرا پسر و دختر در صورتیکه دارای قوه عقل و تدبیر بوده ، و صلاح امور خودشانرا میتوانند تشخیص بدهند : اگر با همدیگر موافقت داشته ، و هر دو روی فکر و تمیز از این امر اقبال کنند ، چه احتیاجی بنظر و رأی شخص خارجی خواهند داشت .

آری تحصیل رضایت و اجازت پدر و مادر جنبه اخلاقی و احترامی داشته و تا

حدیقه ممکنست مراعات آن لازم است ولی اینمعنی اقتضاء نمیکند که تزویج را تعلیق بحصول رضایت آنان نموده ، و پیش از اجازه ابوین نکاح را باطل بدانیم .
و بسا ممکن است که : در میان فرزند و پدر اختلاف نظر و اختلاف سلیقه موجود باشد ، و یا اینکه پدر غایب و یا مخالف و یا کوتاهفکر بوده و تحصیل رضایت او بضرر کلی فرزند تمام بشود .

و گذشته از این : از عبارت (*إِنَّا لَمَّا أَرَدْنَا*) فهمیده میشود که خود جناب بهاء این احکام را میساخته است ، زیرا اگر بیان و اقدس از یک مبدء سرچشمه میگرفته و هر دو از جانب خداوند نازل میشدهاند . پس چگونه در موقع نزول بیان اینمعنی (خواستن اتحاد و محبت در میان خلق) منظور نشده است .

و باید بگوئید : هنگام نزول بیان خداوند نمیخواسته است که مردم با همدیگر مهر و محبت و توافق داشته باشند ، اینستکه کشت و کشتار و قتل و اختلاف سراسر شهرهای ایرانرا گرفته ، و مردم بجان همدیگر ریختند .

فاصله عقد و زفاف

این موضوع نیز مانند تعیین مهر از مسائلیست که نمیتوان حکم کلی و قانون عمومی برای آن ذکر نمود : زیرا بمقتضیات وقت و حال و شغل و پیشآمدهای غیر متوقع و ضروریات زندگی (مانند رجوع از سفر و خاتمه تحصیل و تهیه وسائل و بهبودی از مرض و غیر اینها) تفاوت کلی پیدا میکند .

ولی میرزا بهاء در اینجا نیز حکمی جعل کرده ، و معتقد است که فاصله بین نامزدی و عقد بیش از ۹۵ روز حرام است ، و فاصله عقد و وقت عروسی نیز نباید از

یکشنبه‌روز تجاوز کند . شاید ایشان در چند مورد از قسمت تأخیر زفاف متضرر یا متأثر و ناراحت شده و مجبور شده‌اند برای رفع این پیش‌آمد چنین حکمی را از سماء مشیت نازل کنند .

در نظر اجمالی (ص ۷۵) گوید : اصول ازدواج بهائی از اینقرار است ، اول - نامزدی قبل از بلوغ طرفین جایز نیست . دوم - فاصله بین نامزدی و عقد بیش از ۹۵ روز حرام است . سوم - عقد و زفاف هم پیش از یکشنبه‌روز نباید فاصله داشته باشد .

در گنجینه احکام (ص ۱۳۰) میگوید : در رساله سؤال و جواب نازل ، چون طرفین و ابویین راضی شدند و اقتران تقرّر یافت باید بعد از نود و پنج روز حکماً زفاف واقع گردد تأخیر نشود .

و در صفحه (۱۳۱) نقل میکند که : پس از آن نود و پنج روز بیشتر فاصله جایز نیست باید زفاف حاصل گردد و آیتین تلاوت شود و مهر تسلیم گردد و اگر از نود و پنجروز بگذرد حرام است و عصیان امر پروردگار ولی عقد باطل نگردد هرکس سبب تأخیر گردد مسئول است و مؤاخذ زجر و عتاب گردد .

تَعَدُّ زَوَاجَاتٍ

در آئین باب (ص ۹۴) از کتاب صحیفة الاحکام سید باب نقل میکند که : كُتِبَ عَلَیْكُمْ اَنْ لَا تَنْكِحُوا اَكْثَرَ مِنْ اِثْنِ نِسَاءٍ حَدًّا فِی كِتَابِ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - نوشته شده است برای شما اینکه بیش از دو زن تزویج نکنید ، و این حدی است که در کتاب خدا است و از آن تجاوز ننمائید تا تقوی داشته باشید .

سید باب بعقیده خودش خواسته است تعدد زوجات را اصلاح و تعدیل کرده و حدّ وسط را بگیرد ، و میرزابهاء نیز در اینمورد از او تقلید و پیروی کرده ، و با لحن دیگری همان حکم را از آسمان نازل میکند .

در اقدس (ص ۱۸ س ۹) قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النِّكَاحَ إِيَّاكُمْ أَنْ تُجَاوِزُوا عَنِ الْإِثْنَيْنِ وَالَّذِي اقْتَنَعَ بِوَاحِدَةٍ مِنَ الْإِمَاءِ اسْتَرَاحَتْ نَفْسُهُ وَ نَفْسُهَا وَ مَنْ اتَّخَذَ بِكْرًا لِيُخْدَمْتَهُ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ قَلَمِ الْوَحْيِ بِالْحَقِّ مَرْقُومًا - نوشته است خداوند برای شما تزویج کردن را و مبادا از دو نفر بیشتر تزویج کنید و کسیکه قناعت میکند بیکزن خود را و هم نفس زنرا راحت کرده است و اگر کسی دختر باکره را برای خدمت کردن انتخاب بنماید مانعی ندارد و حقیقت امر همینطور از قلم وحی نوشته میشود .

اسلام میگوید : تعدد زوجات در مواردیکه مقتضی باشد ، مشروط بمراعات جنبه عدالت در میان زوجات است ، طوریکه طبق عدالت تمام و بنظر واحد و متساوی با آنها رفتار کرده ، و کوچکترین افراط و تفریط و ظلم و بی اعتنائی و بیمهری نسبت بیکی از آنها روا ندارد ، و در صورتیکه نتواند معاش آنها را تأمین کند و یا نتواند در میان آنها موافق عدل و مساوات رفتار بنماید و یا مفسد دیگری بر تعدد زوجات مترتب بشود : البته جایز نخواهد بود .

و میرزابهاء میگوید : در مقام تزویج از دو نفر تجاوز نکنید ، و اگر یک خادمه باکره هم داشته باشید مانعی ندارد .

و لازمست متوجه باشیم که : تزویج تا چهار زن در صورت ایجاب مقتضیات طبیعت و اقتضای عوامل خارجی (فردی یا اجتماعی) است ، پس در صورتیکه

عوامل خارجی مقتضی تزویج سه نفر است یا چهار نفر ، و مرد هم توانائی تأمین معاش و تنظیم امور هر سه یا هر چهار نفر را بطور عادلانه دارد در اینجا محدودیت و ممنوعیت برای چیست ؟ آیا این محدودیت بنفع مرد است یا بنفع زن یا بنفع اجتماع ؟ ما فرض میکنیم مردی را که برای اداره چهار زن (آری بیش از چهار زن از عهده اداره یک مرد بیرون است) متمکن و مقتدر است ، و در مقابل نیز چهار نفر زنی که در اثر فشار روزگار با جان و دل برای ازدواج با چنین مردی اقبال میکنند ، و عوامل و مقتضیات اجتماعی هم موافقت مینماید : آیا در این صورت تعدد زوجات مانعی دارد ؟

و دیگر اینکه : خادمه باکره گرفتن یعنی چه ؟ اگر منظور تزویج خادمه باکره است : در این صورت بطور مسلم بیکی از دو طرف (زن خادمه یا زن آزاد) ظلم و تعدی خواهد شد ، و چرا موضوع تزویج زن محدود بدو نفر شده است ؟ و اگر تنها عنوان خدمت است : پس باکره بودن یعنی چه و ذکر نمودن آن در ذیل عنوان نکاح یعنی چه ؟ و تعجب در اینجا است که : چون عبدالبهاء موضوع تعدد زوجات را در خارج (که تمدن اروپا ممالک شرقی را فراگرفته است) مورد اعتراض و انتقاد دیده است : بلافاصله تحت تاثیر تبلیغات اجنبی پرستان قرار گرفته ، و حکم صریح اقدس را تاویل میکند .

در گنجینه احکام (ص ۱۴۰) میگوید : نص کتاب اقدس فی الحقیقه توحید است زیرا مشروط بشرط محال است .

و باز از شوقی افندی نقل میکند که : تزویج نمودن دو زن نهی صریحست زیرا مشروط بشرط محال است .

در صورتیکه در عبارت اقدس هیچگونه تقيیدی نبوده است ، و شاید عبدالبهاء تقييد آیه شريفه قرآن را (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ) بعبارت اقدس اشتباه کرده ، و چنین سخن را گفته است .

عقد در نکاح

در مسلک بهائیت عقد حقیقی (نه عقديکه بمعنی قرارداد بود) لازمست در همان روز یا شب زفاف باشد .

در گنجینه احکام (ص ۱۳۶) از قول بهاء نقل میکنند که : بعد از رضای طرفین و رضای ابوین در محلی از اتقیاء حاضر شوند و این خطبه مبارکه را بکمال روح و زیحان تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه در محلی علیحده این دو آیه مبارکه که در بیان نازلشده قرائت نمایند آیتین که در بیان ذکر شده نوشته شود و بعد مهر از زوج تسلیم ضلع نماید و طرفین در ورقه مهر نمایند و همچنین شهداء و اگر محلی باشد که اهل آن عاجز باشند از قرائت خطبه لا بأس علیهم قرائت آیتین کافیهست .

و از رساله سؤال و جواب نقل میکند : س - از آیتین ؟ ج - لِلرِّجَالِ : إِنْ أَكَلُ لِلَّهِ رَاضُونَ . لِلنِّسَاءِ : إِنْ أَكَلُ لِلَّهِ رَاضِيَاتٌ .

و در بیان (باب سابع از واحد سادس) میگوید : و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است بحکم او بطوریکه در مواقع خود مفضل ذکر شده که مختصر آن اینستکه اگر بگوید این آیه را - إِنْ أَكَلُ لِلَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ رَبِّ مَا يُرَى وَرَبِّ مَا لَا يُرَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ، با آنچه مقدر شده از

حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء .

و در گنجینه احکام (ص ۱۳۸) از قول عبدالبهاء میگوید : اَمَّا مَسْئَلَةُ عَقْدٍ ، در لیل زفاف واقع گردد یعنی آیتین تلاوت شود . و بین عقد و زفاف فاصله نه .
صیغه عقدیکه در قانون اسلام مقرر شده است : آن جمله است که بصراحت لهجه و با بهترین و صریحترین لفظ دلالت بر ایجاد علقه زوجیت در میان زوج و زوجه بنماید ، و اگر مختصر اجمال و یا ابهامی در اظهار یکی از طرفین دیده شود ، عقد غیرکافی و باطل خواهد بود .

ولی در مسلک باب و بهاء : آنچه لازمست گفتن جمله **إِنَّا كُلُّ لِلَّهِ رَاضُونَ وَإِنَّا كُلُّ لِلَّهِ رَاضِيَاتٌ** ، است .

در صورتیکه راضی بودن از خدا و برای خدا بودن و اینکه همه ما برای خدا هستیم ، هیچگونه دلالت عرفی و قانونی بر تحقق ازدواج و ایجاد علاقه زوجیت ندارد .

و اگر پس از چند روز یکی از طرفین انکار تزویج نماید : کسی نتواند (از لحاظ قانون) در مقابل انکار او اقامه برهان کند .

تعیین وقت در مسافرت

میرزابهاء در اقدس (ص ۱۹ س ۸) میگوید : **قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ عَبْدٍ أَرَادَ الْخُرُوجَ مِنْ وَطَنِهِ أَنْ يَجْعَلَ مِيقَاتًا لِصَاحِبَتِهِ فِي آيَةِ مُدَّةٍ أَرَادَ أَنْ أَتَى وَ وَفَى بِالْوَعْدِ إِنَّهُ اتَّبَعَ أَمْرَ مَوْلِيهِ وَ كَانَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ مِنْ قَلَمِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا** - نوشته است خداوند

برای هر بنده که بخواهد از وطن خود بیرون رود اینکه وقتی برای مسافرت و مراجعت خود معین کند ، پس اگر در همان وقت مراجعت کرده و بوعده خویش عمل کرد البته از فرمان مولای خود اطاعت نموده و از جمله نیکوکاران محسوب خواهد شد .

باز میگوید : و الا ان اعتذر بعذر حقیقی فله ان یخبر قرینته و یكون فی غایة الجهد للرجوع الیها و ان فات الامر ان فلها تربص تسعة أشهر معدودات و بعد إكمالها لا بأس علیها فی اختیار الزوج و ان صبرت انه یحب الصابرات - و اگر بوعده خود وفاء نکرده و در موعد خود برنگشت پس اگر حقیقتاً عذری داشت لازمست معذور بودن خود را بزوجه خویش اطلاع بدهد و در عین حال کوشش کند که هرچه زودتر مراجعت نماید . و اگر هر دو امر فوت شد (نه مراجعت نمود و نه معذور بودن خود را اطلاع داد) در این صورت زوجه مدت نه ماه صبر میکند و پس از تمام شدن نه ماه میتواند شوهر دیگر را اختیار کند ، و اگر باز در این حال صبر کرده و منتظر رجوع زوج خود باشد بهتر است .

و در گنجینه احکام (ص ۱۴۴) از رساله سؤال و جواب نقل میکند س - اگر نفسی سفر کند و میقات رجوع یعنی مدت سفر را تعیین ننماید و مفقود الخبر والآخر شود تکلیف ضلع چیست ؟ ج - اگر امر کتاب اقدس را شنیده (راجع به تعیین وقت سفر) و ترک نموده ضلع (زوجه) یک سال تمام تربص نماید و بعد اختیار با او است در معروف (صبر) یا اتخاذ زوج ، و اگر امر کتابرا نشنیده ضلع صبر نماید تا امر زوج او را خداوند ظاهر فرماید .

پس بموجب دستور میرزا بهاء مردیکه مسافرت کرده (خواه اولاد داشته باشد یا

نه و خواه ثروتمند باشد یا نه و مخارج عائله‌اش تأمین باشد یا نه) و بواسطه پیش‌آمدهای ناگهانی (مرض و گرفتاری و حبس و غیره) بیش از یک سال سفر او طولانی گشته است : اگر برای مسافرت خود وقتی تعیین کرده بود ولی نتوانست معذور بودن خود را بعائله‌اش اطلاع بدهد ، زوجه او پس از نه ماه میتواند زوج دیگری انتخاب نماید ، و اگر وقت تعیین نکرده است (با توجه بحکم اقدس) زوجه پس از گذشتن یکسال مختار میشود .

پس زنیکه چهل سال در خانه شوهر زندگانی کرده و از او اولادی دارد ، میتواند در غیاب شوهر خود (پس از گذشتن مدت سفریکه معین شده بود اگرچه پنج روز باشد) و نرسیدن نامه : شوهر دیگر بگیرد . آفرین بر غیرت و فهم سازنده این قانون .

عِدَّةٌ در رسیدن خَبَرِ فَوْتِ

در گنجینه احکام (ص ۱۴۵) از لوح زین‌المقربین نقل میکند که : اگر شخصی سفر نماید خبر موت یا شهادت او برسد اثبات این فقره معلق بشیوع یا بعدلین است بعد از ثبوت و انقضای تسعة اشهر ضلع در اتخاذ زوج مُصاب است .

و در اقدس (ص ۱۹ س ۱۸) میگوید : **وَإِنْ أَتَاهَا خَبْرُ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَ ثَبَّتَ بِالشِّيَاعِ أَوْ بِعَدْلَيْنِ لَهَا أَنْ تَلْبَثَ فِي الْبَيْتِ إِذَا مَضَتْ أَشْهُرٌ مَعْدُودَاتٌ لَهَا الْإِخْتِيَارُ** فیما تختارُ - اگر برای زن خبر فوت شوهرش رسید و این خبر بوسیله شیاع در میان مردم و یا با گفتن دو شخص عادل بثبوت رسید پس آنزن منتظر میشود در خانه و چون ماههای چندی گذشت میتواند اختیار زوج جدید کند و او مختار است .
و در گنجینه احکام (ص ۱۲۵) از رساله سؤال و جواب نقل میکند که : مراد از

لَبِثَ أَشْهُرَ مَعْدُودَاتٍ (در عبارت گذشته) نه ماه است .

شگفت‌انگیزتر اینستکه : جناب میرزا فرقی در میان موردیکه زوج مسافر بطور مسلم فوت کرده است ، و زوجیکه پس از گذشتن وقت معین شده مراجعت ننموده است : قائل نشده ، و در هر دو صورت حکم بگذشتن نه ماه داده است .

پس در فوت زوج غائب لازم است که : زوجه نه ماه صبر کند ، چنانکه در مورد زوج غائب پس از گذشتن مدت (مدتیکه برای سفر و مراجعت معین شده بود اگرچه پنج روز باشد) و خبر ندادن از معذوریت خود : باز همین نه ماه لازم بوده است .

حُرْمَتِ نِكَاحٍ ...

از مواردیکه بسیار شنیدنی و جالب توجه است : همین مورد است .

آری میرزا بهاء حکمی برای حرمت ازدواج کردن با دختر یا خواهر یا مادر یا عمه یا خاله ذکر نکرده است .

جناب میرزا تنها بحرمت تزویج زن پدر قائل شده است .

این موضوع باورکردنی نیست ، و میدانم شما هم نخواهید توانست باور کنید ، ولی عین عبارت اقدس را در اینجا بخوانید ، و بهر طوریکه می‌فهمید خودتان حکومت کنید .

در اقدس (ص ۳۰ س ۱۰) میگوید : قَدْ حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ أَزْوَاجُ آبَائِكُمْ إِنَّا نَسْتَحِیُّ أَنْ نَذْكَرَ حُكْمَ الْغُلَمَانِ اتَّقُوا الرَّحْمَنَ يَا مَلَأَ الْإِمْكَانَ وَلَا تَرْتَكِبُوا مَا نُهَيْتُمْ عَنْهُ فِي اللَّوْحِ وَلَا تَكُونُوا فِي هَيْمَاءِ الشَّهَوَاتِ مِنَ الْهَائِمِينَ - حرام شده است بر

شماها زنهای پدران خودتان و ما حیاء میکنیم که حکم پسرها را ذکر کنیم پرهیز کنید از خدا ای جماعت ممکنات و مرتکب نشوید آنچه را که در لوح (اقدس) از آن نهی شده‌اید و نباشید در بیابان شهوترانی از جمله متحیرین .

جناب میرزا در تمام نوشته‌های خود تنها در اینجا از قسمت مُحَرّمات نکاح بحث کرده ، و از این موضوع نیز تنها ازواج آباء را ذکر نموده است و چون اینحکم را در مقابل غلمان قرار داده است : معلوم میشود که در نظر ایشان بجز ازواج آباء مورد دیگری نبوده است .

و روی همین نظر است که جانشینان او (عبدالبهاء - شوقی) نیز نتوانسته‌اند مورد دیگری ذکر کنند .

در گنجینه احکام (ص ۱۴۹) از رساله سؤال و جواب نقل میکند : س - از حلیت و حرمت نکاح اقارب ؟ ج - این امور هم بامّنائ بیت‌العدل راجع است .
و باز از قول عبدالبهاء نقل میکند : ولی اقتران اقارب غیر منصوص راجع به بیت‌العدل که بقواعد مدنیت و مقتضای طبّ و حکمت و استعداد طبیعت بشریّه قرار دهند باری آنچه بیت‌العدل در این خصوص قرار دهند همان حکم قاطع و صارم الهی است هیچکس تجاوز نتواند .

و نیز میفرماید : چون امر بهائی قوت گیرد مطمئن باشید که ازدواج باقرباء نیز نادر الوقوع گردد .

و در صفحه (۱۵۰) از لوح صدرالعلماء نقل میکند که : ای بنده بهاء از طبقات مُحَرّمات سؤال نموده بودید ، رجوع بآیات نمائید تا بیت عدل عمومی تشکیل نیابد متفرّعات بیان نگرده مرهون بان یوم است .

پس بهائیان چون آیات بهاء رجوع کنند : بجز زن پدر اسم کسی را در مقام حرمت ازدواج (در طبقات محرمات) نخواهند دید ، و عدم ذکر (سکوت در مقام بیان) خود دلیل اباحه و جواز است .

و از طرف دیگر : بیت‌العدل نیز هنوز تشکیل نیافته است تا در امثال این موارد وضع حکم و جعل قانون کرده ، و بنام حکم الهی و آسمانی در پیروان بهاء منتشر سازد .

حُرْمَت مُتْعَه

یکی از اقسام نکاح مُتْعَه است .

متعه همان نکاح است ، ولی نکاح موقتی نه دائمی .

چون مرد و زنی با رضایت و توافق همدیگر ، پس از تعیین مهر ، بخواهند در میان خودشان عقد نکاح جاری کنند ، ولی نکاحیکه تا مدت معینی باشد : آنرا نکاح متعه گویند .

و در نکاح متعه شرط است که : زوجه در عدهٔ مرد دیگری واقع نشده ، و پس از تمام شدن و انقطاع مدت متعه نیز بنام عدهٔ چهل و پنج روز یا دو عادت صبر کند . نکاح دائمی با نکاح موقتی از نظر آثار و محاسن و نتایج مطلوبه (با حفظ رضایت طرفین و ایام عده) کوچکترین تفاوتی نداشته ، و اشخاص معترض از حقیقت متعه و شرائط آن بی‌اطلاعند .

سید باب در باب سابع از واحد سادس گوید : خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را (متعه) تا آنکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای

خدا از برای او وارد نیاید .

و میرزا بهاء نیز از این گفتار تقلید کرده و این سخن را تأیید نموده است .
و در گنجینه احکام (ص ۱۴۲) از قول عبدالبهاء نقل میکند که : و أمّا
الازدواج الموقت حرّمه الله في هذا الكور المقدّس و منع النفوس عن الهوى
حتى يرتدوا برداء التقوى و هو التنزيه و التقديس بين الملائع الأعلی - و اما ازدواج
موقت خداوند آنها حرام کرده است در ایندوره پاک و مردم را از هوی پرستی منع
نموده است تا بردای پرهیزکاری متلبس باشند و آن پاکیزگی و پرهیزکاریست در
میان ملا اعلی .

ما در مقابل این گفتار باید بگوئیم :

۱- اگر متعه هواپرستی باشد : فرقی با نکاح ندارد .

۲- در صورتیکه جواز متعه بموجب قانون آسمانی و دین الهی ثابت بشود :
چگونه برخلاف برخلاف تقوی و پرهیزکاری بوده ، و دوری کردن از آن موجب قدس
در ملا اعلی خواهد بود .

۳- وقتیکه یکن عقیف و پاکدامن با نهایت آزادی و با کمال میل و رضایت ،
برای عقد موقت خود را حاضر نموده ، و پس از تعیین مهر و مدت و اجرای صیغه
عقد ، زن رسمی و زوجه حقیقی مرد شده ، و خود را بتمام لوازم و آثار زوجیت
حاضر میکند ؛ آیا چه عیب و اشکالی دارد ؟

۴- جناب میرزا عقد انقطاع را هوی پرستی تشخیص داده ، و بلهجه صریح از آن
نهی میکند ، ولی در تزویج مادر و دختر و خواهر محذوری ندیده ، و سکوت اختیار
میکند .

۵- برای زن در صورت غیبت زوج و تأخیر از موعد (اگرچه پنج روز باشد) نه ماه ایام صبر و عده قائل شده ، و پس از نه ماه اجازه اختیار زوج میدهد (اگرچه با زوج اولی چهل سال زندگانی کرده باشد) و آنرا برخلاف تقوی و پرهیزکاری نمی بیند ، ولی متعه را با آن خصوصیات مخالف قدس تشخیص میدهد .

اختیار طلاق

اسلام اختیار طلاق را بدست زوج داده است .

آری مختار بودن زوجه (زن) در طلاق محذوراتی دارد .

۱- زن شدید التاثر است و ممکن است با مختصر حادثه و کوچکترین امریکه برای او ناگوار باشد ؛ خود را برای طلاق حاضر کند .

۲- زن هرچه زودتر منفعل شده و تحت تأثیر قرار میگیرد ؛ و ممکن است تحت تأثیر فریب و تبلیغات سوء دیگران واقع شده ، و زندگانی چندین ساله خود را بقیمت ناقابلی از دست بدهد .

۳- مختار بودن زوجه موجب کثرت وقوع طلاق است ؛ و آن بی نهایت مبعوض و مذموم است .

۴- مختار بودن زن ، او را در مقام خانه داری و علاقه بتدبیر منزل و تربیت اولاد و محبت زوج سست و متزلزل کرده ، و از این نظر لطمه بزرگی بزندگی داخلی و خانوادگی وارد میآید .

۵- اختیار زن ، مرد را نسبت باو بدبین و بدگمان کرده ، و اسباب سلب اعتماد و ضعف اطمینان او را فراهم آورده ، و در نتیجه تنظیم امور خانه و خانواده مختل

میگردد .

و ریاست بهائی از اینجهاات غفلت ورزیده ، و اختیار طلاق را بدست هر دو از زن و مرد داده است .

در گنجینه احکام (ص ۲۲۵) میگوید : حضرت ولی امر الله جلّ سلطانه (شوقی افندی) میفرماید - اما در خصوص کراهت بین زوج و زوجه از هر طرفی کراهت واقع حکم تربص جاری و در این مقام حقوق طرفین مساوی امتیاز و ترجیحی نه . و در لوح فروتن است : س - آیا زوجه میتواند از زوج خود طلاق گیرد یا نه ؟ ج - مساوات تامه است بین زوج و زوجه .

شگفت‌انگیزتر اینستکه : با این توسعه در وقوع طلاق میگویند مکروهیت طلاق در این ظهور اعظم در نهایت شدت نازل شده .

در صفحه (۲۲۴) گنجینه از شوقی نقل میکند : امر طلاق بسیار مذموم و قبیح و مخالف رضای الهی است .

طَلاق دادن

بطوریکه معلوم شد : اسلام عملاً با شیوع طلاق مخالفت کرده ، و اختیار طلاق را تنها بدست مرد داده ، و زن را که کثیر الانفعال و شدید التاثر و زودباور و ضعیف‌الایراد و از امور اجتماعی و از فکر عواقب امور دور است : از این حق محروم نموده است .

ولی سران بهائیت لفظ میگویند و از مقام عمل دورند .

بهاء در اقدس (ص ۲۰ س ۲) میگوید : وَاِنْ حَدَثَ بَيْنَهُمَا كِدْوَرَةٌ اَوْ كُرَّةٌ لَيْسَ

لَهْ أَنْ يُطَلِّقَهَا وَ لَهُ أَنْ يَصْبِرَ سَنَةً كَامِلَةً لَعَلَّ تَسْطَعُ بَيْنَهُمَا رَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ وَإِنْ كَمُلْتُ وَ مَا فَاحَتْ فَلَا بَأْسَ فِي الطَّلَاقِ إِنَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمًا - اگر در میان زن و شوهر کدورت یا کراهی حادث شد مرد نمیتواند زن خود را طلاق بدهد و باید تا یکسال صبر کند و ممکن است در این مدت رائحه دوستی و مهربانی در میان آنها استشمام بشود و چون یکسال گذشت و رائحه توافق و مودت استشمام نشد مانعی در طلاق دادن نیست و خداوند بهر چیزی حکیم است .

اسلام میگوید : تا ممکن است در طلاق دادن عجله نکنید ، ولی در صورتیکه از توافق نظر و اتحاد و حسن رفتار با همدیگر مأیوس شدید هرچه زودتر از همدیگر جدا بشوید ، ولی میرزا بهاء حکم میکند باینکه تا یکسال صبر شود و پس از یکسال طلاق بدهند .

آری طلاق دادن بدون جهت ، یا بسبب پیشآمدهای کوچک : بی نهایت مذموم و قبیح بوده ، و از محیط وجدان و انسانیت و اخلاق خارج است ، ولی اگر مخالفت و اختلاف سلیقه و عقیده بجائی رسید که از دلخوشی و دلگرمی و محبت بهمدیگر یأس پیدا کردند : البته جدا شدن از هم در این صورت بنفع و صلاح طرفین خواهد بود ، و ممکن است در ادامه این زندگانی خطرهای ناگهانی و ضررها و پیشآمدهای غیر متوقع صورت بگیرد .

و بسا ممکن است که : طرفین پس از تحقیق و تدبیر ، جدائی از هم دیگر را لازم و حتمی دیده ، و با نهایت خوشروئی و رضایت و موافقت همدیگر طلاق را تجویز کنند .

پس صبر کردن یکسال بعد از تشخیص عدم توافق هیچگونه وجه معقولی

نداشته ، و کاملاً بیمورد است .

در گنجینه احکام (ص ۲۲۷) از قول عبدالبهاء نقل میکند که : چون زوج قصد فصل نماید باید اعلان نماید تا نفوس بر این مسئله مطلع گردند بعد جدائی جوید مدت یک سنه اگر اجتناب به ایتلاف مبدل نگشت یعنی دوباره الفت حاصل نشد طلاق واقع و باید این نیز اعلان گردد که مدت تمام شد لهذا زوجه آزاد است اگر زوج آخر اختیار کند مختار است .

جناب بهاء متوجه نشده است که : زن و شوهر در صورتیکه سالها شب روز از هر جهت تماس نزدیکی داشته و ادامه زندگانی را از جهت تخالف اخلاقی بضرر همدیگر تشخیص دادند : چگونه جایز میشود یکسال دیگر بانتظار توافق و ایتلاف نشسته و صبر کنند .

آری صلاح زوج و زوجه پس از یأس و نومیدی در اینستکه : صیغه طلاق را در حضور دو شاهد عادل جاری کنند ، و سپس اگر در ایام عده ، از اعمال خود توبه نموده و توافق نظر پیدا کردند : البته مراجعه شده و طلاق را بی اثر و باطل خواهند نمود .

و بطوریکه فهمیده میشود ؛ طلاق در مسلک بهاء عبارت از انقضای یکسال است ، و چون یکسال منقضی شد جدائی حاصل میشود . چنانکه در گنجینه احکام (ص ۲۳۴) از رساله سؤال و جواب نقل میکند : س - هرگاه زمان اصطبار منقضی شود و زوج از طلاق دادن امتناع نماید تکلیف ضلع چیست ؟ ج - بعد از انقضای مدت طلاق حاصل ولکن در ابتداء و انتهاء شهود لازم که عند الحاجة گواهی دهند . پس در اینصورت تصمیم جدی و نیت قطعی و اراده جازم زوج اظهار نشده ، و

طلاق که عبارت از انفصال جریان گذشته و قطع ارتباط سابق است : بمرحله یقین و قطع و ثبوت واقعی نرسیده است .

اینستکه پیغمبر اسلام میفرماید : طلاق باید در حضور عدلین با صریحترین لفظ و آشکارترین جمله بزبان گفته شود .

طلاق بعقیده باب

مأخذ حکم میرزابهاء در قسمت طلاق و خصوصیات آن نیز ، مانند اکثر مطالب و مسائل او ، قول سید باب است .

سید باب در باب ثانی عشر از واحد سادس بیان میگوید : **فِي أَنْ الطَّلَاقَ لَا يَجُوزُ إِلَّا وَ أَنْ يَصْبِرَ الْمَرْءُ مَعَ الْمَرْثَةِ سَنَةً وَاحِدَةً لَعَلَّ يَصْلِحَ بَيْنَهُمَا وَ إِنْ لَمْ يَصْلِحْ بَيْنَهُمَا حَلَّ عَلَيْهِمَا وَ كَلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَرْجِعَ حَلَّ لَهُ إِلَى تِسْعَةِ عَشْرَ مَرَّةً وَ لَا يُشْتَرَطُ فِيهِ الصَّبْرُ بَعْدَ الرَّجْعِ إِلَّا شَهْرًا** - طلاق دادن جایز نمیشود مگر پس از اینکه یکسال صبر کند ، و اگر در این یک سال صلح و موافقت و اتفاق حاصل نشد طلاق حلال خواهد شد ، و هر موقعیکه خواست رجوع کند بزوجه خود : تا نوزده مرتبه میتواند ، و از حین افتراق تا حین رجوع باید نوزده روز باشد .

پس بطوریکه ملاحظه میشود : اصول احکام میرزابهاء در باب طلاق نیز از سخنان سید باب گرفته شده است .

و سید در اینجا رجوع کردن مرد را بزوجه خود (پس از طلاق) تا نوزده مرتبه جایز دانسته است .

موضوع مُحَلِّل در نِكَاح

در اسلام رجوع زوجاً بزوجهٔ خود تا سه مرتبه جایز دانسته ، و پس از سه مرتبه حرام و ممنوع کرده است : مگر اینکه زوجه با مرد دیگری ازدواج کرده ، و از او هم طلاق بگیرد ، پس در این صورت باز میتواند با مرد اولی ازدواج نماید .

و در کتب اسلامی : اینمرد دوم را مُحَلِّل گویند ، زیرا ازدواج با او و سپس طلاق دادن او ، حرمت ازدواج با مرد اولی را از میان برمیدارد .

و میرزا بهاء با این موضوع مخالفت نموده .

و در اقدس (ص ۲۰ س ۵) میگوید : قَدْنَهَا كُمْ اللَّهُ عَمَّا عَمِلْتُمْ بَعْدَ طَلْقَاتٍ ثَلَاثَ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ لِتَكُونُوا مِنَ الشَّاكِرِينَ فِي لَوْحٍ كَانَتْ مِنْ قَلَمِ الْأَمْرِ مَسْطُورًا - نهی کرده است خداوند شما را از آنچه بجا میآورید بعد از طلاق سومی و این فضلی است از جانب او تا شکرگزاری کنید و این حکم از قلم امر در لوح نوشته شده است . اسلام میگوید : چون در میان زن و شوهر کارشان بخلاف و نزاع و طلاق کشیده ، و پس از طلاق دادن باز بهمدیگر رجوع کردند ، و این معنی سه مرتبه تکرار شد : پس بعد از طلاق سوم : این شوهر نمیتواند باز بزنی خود رجوع کند (مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ) زیرا مکرراً بتجربه رسید که ایندو نفر با هم سازگار نیستند ، و باید با شخص دیگری مزاجت نمایند (مرد با زن دیگر و زن هم با مرد دیگر) ولی میرزا بهاء میگوید : شما را از این عمل نهی کردیم .

آری بعضی (از عوام الناس) تصور میکنند که : منظور و مقصود اسلام اینستکه بعد از طلاق سوم چون خواستند در مرتبه سوم نیز بهمدیگر رجوع کنند ، لازمست مرد دیگریرا پیدا کرده و این زنی را بمدت یکساعت باو تزویج و تحلیل کنند ، و سپس

از او طلاق گرفته ، و بهمان مرد اولی تزویج نمایند . و اسم این مرد را مُخَلَّل میگویند ، ولی اینمعنی ربطی بحکم مقدس اسلام ندارد ، و این نقشه یک کلاه شرعی است که مردم درست میکنند ، و حقیقت قانون اسلام غیر آنست .

و ظاهراً جناب بهاء نیز از این حقیقت بیاطلاع بوده ، و دچار امر مشکل و حکم مبهمی شده است .

جناب بهاء از ازدواج دومی نهی کرده است ، ولی معلوم نکرده است که : تکلیف این مرد و زنیکه سه مرتبه از همدیگر جدا شدهاند چیست ؟ آیا باید در مرتبه سوم باز بهمدیگر رجوع کرده ، و با آن تخالف و اشکالاتیکه در زندگانی داشته و دیده بودند ، باز خود را بمعرض پیشآمدهای مخالف بگذارند ، و یا اینکه بعد از آن ، دیگر باره با کسی تزویج نکنند ؟

و بطوریکه از نوشته سید باب معلوم شد : زوج تا نوزده مرتبه میتواند بعد از طلاق دادن بزوجه خود رجوع نماید .
این هم یکی از اشتباهات بزرگ و غیر معفو باب و بهاء .

طَلَقُ دَادِنِ دَرِ مَسَافَرَتِ

یکی از احکام عجیب و غریب میرزا بهاء : در موردیستکه زن و مرد با همدیگر مسافرت کرده و در سفر اختلاف شدید در میان آنها پیدا شده و موضوع طلاق بمیان آید .

بهاء در اقدس (ص ۱۰ س ۱۱) میگوید : وَالَّذِي سَافَرُ و سَافَرْتُ مَعَهُ ثُمَّ حَدَّثَ بَيْنَهُمَا الْإِخْتِلَافُ فَلَهُ أَنْ يُوتِيَهَا نَفَقَةَ سَنَةٍ كَامِلَةٍ و يُرْجِعُهَا إِلَى الْمَقَرِّ الَّذِي خَرَجَتْ

عنه - کسیکه با زن خود بمسافرت رفته و در خلال سفر اختلافی در میان آنها پدیدار شد بر مرد است که مخارج یکسال کامل آن زنرا بدهد و هم باید او را برگرداند بآن محلّیکه از آنجا خارج شده بود .

این حکم برخلاف حرّیت و آزادی است :

۱- تکلیف برگردانیدن زوجه بوطن ، تحمیل و ظلم بر زوج است ، مخصوصاً در صورتیکه مخالفت از جانب زوجه ناشی شده و هم میل داشته باشد که : در همانجا بماند .

۲- تحمیل کردن نفقه یکسال زوجه را بر زوج ، باز ظلم بر زوج است ، مخصوصاً در صورت گذشته .

۳- الزام زوجه ببازگشتن بوطن در صورت عدم موافقت او ظلم و تحمیل بر زوجه است .

باب الإِراث

طبقات وراثت در ارث

سید باب در باب ثانی از واحد ثامن بیان میگوید: و آن لا یورث من المیت الا ابیه و امه و زوجته و ابنه و اخیه و اخته و ما علّمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ماله - و اینکه ارث نبرد از میت مگر پدر او و مادرش و زوجه او و پسر و برادر و خواهرش و معلّم او پس از اینکه از مال خود میت در مصارف او صرف میشود^۱.

و سپس میگوید: از آنجائیکه مراتب توحید در هفت حرف تام میگردد که حروف اثبات باشد (الا الله) از این جهت حکم شده که ارث نبرد از میت بسر حقیقت الا هفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی هفت رتبه توان خدا را بآن صفت خواند مثل اّوحد و وّحد (بصیغه مبالغه) و واحد و وحید و متّوحد و مؤجد (از باب افعال) و مؤجد (از باب تفعیل).

در این قسمت نیز از چندین جهت باید بحث کرد:

- ۱- معلوم نکرده است که این هفت نفر همه در یکمرتبه و در عرض همدیگر هستند و یا در مراتب و طبقات مختلف.
- ۲- بهر صورت اسمی از اجداد و جدّات ابی و امی نبرده است.
- ۳- اسمی از اولاد اولاد (أسباط و أحفاد) نبرده است.
- ۴- اسمی از دختر نبرده است.

۱- کلمه یورث اگر معلوم باشد: حرف (من) زائد میشود، و اگر مجهول باشد: اعراب در (ابیه و اخیه) غلط میشود، و باید گفت اباه و اخاه و همچنین جمله (و ما علّمه) که حرف (ما) در غیر عاقل استعمال میشود، و باید گفت - و من علّمه.

۵- اسمی از زوج نبرده است .

۶- هفت بودن وارث را تعلیق و تعلیل بر هفت حرف داشتن جمله (**الّا اللّٰه**) نموده است ، آنها هم حروف مکتوبی نه ملفوظی ؛ زیرا تشدید را در لام (**الّا و اللّٰه**) و همزه وصل را در (**اللّٰه**) حساب نکرده است . و متوجه نشده است که : احکام و حدود تابع مراتب تکوین و وجودات خارجیّه است نه وجود لفظی آنها . و دیگر اینکه : اگر منشأ و محلّ انتزاع احکام الفاظ و کلمات باشد : هر کسی میتواند مطابق میل و اختیار خود جمله را انتخاب کرده و نتیجه بگیرد .

۷- و اما انتزاع هفت صفت از اوصاف و ترتیب دادن هفت صفت از یک کلمه : از خرافات و اوهام غلط سید باب است که هیچگونه معنی ادبی و فلسفی و اخلاقی و عرفانی و اجتماعی برای آن نمیشود تصور کرد . مثلاً بقول سید باب ما میتوانیم از ماده قدرت و علم و رحمت هفت صفت مشتق نموده و بگوئیم : **أقدر و قَدّار و قادر و قدیر و متقدّر و مُقدّر و مُقدّر ، اعلم و علام و عالم و علیم و متعلّم و مُعلّم و مُعلّم ، ارحم و رحام و راحم و رحیم و مترحم و مُرحم و مُرحم** . و از اینجا است که سید باب در خطبه‌ها و نوشته‌های خود بهمین نحو کلماتی مشتق و استعمال نموده است .

طبقات وراثت در اقدس

میرزابهاء از فکر سید باب استفاده و پیروی کرده و با تغییر و اصلاحات مختصری آنرا تعقیب نموده است .

میرزابهاء در مقام تقسیم ارث : عدد (۲۵۲۰) را که قابل تقسیم به تمام اعداد

آحاد است (و باصطلاح دارای کسور تسعه است) منظور و مناط حکم قرار داده ، و روی اینعدد حقوق وراثت را پر کرده است .

- ۱- برای ذریه عدد نه را اعتبار کرده که (۹ در ۶۰ مساوی است با ۵۴۰)
- ۲- برای ازواج عدد هشت را که (۸ در ۶۰ مساوی است با ۴۸۰)
- ۳- برای آباء عدد هفت را که (۷ در ۶۰ مساوی است با ۴۲۰)
- ۴- برای امهات عدد شش را که (۶ در ۶۰ مساوی است با ۳۶۰)
- ۵- برای اخوان عدد پنج را که (۵ در ۶۰ مساوی است با ۳۰۰)
- ۶- برای اخوات عدد چهار را که (۴ در ۶۰ مساوی است با ۲۴۰)
- ۷- برای معلمین عدد سه را که (۳ در ۶۰ مساوی است با ۱۸۰)

و مجموع این اعداد هفتگانه مساوی است با (۲۵۲۰) پس روی این قاعده لازمست مال موروثی را به عدد (۲۵۲۰) تقسیم کرده ، و سپس مقدار (۵۴۰) قسمت آنرا بذریه ، و مقدار (۴۸۰) قسمت آنرا بازواج ، و مقدار (۴۲۰) قسمت آنرا بآباء ، و مقدار (۳۶۰) قسمت آنرا بامهات ، و مقدار (۳۰۰) قسمت آنرا باخوان ، و مقدار (۲۴۰) قسمت آنرا باخوات ، و مقدار (۱۸۰) قسمت آنرا بمعلم بدهند . و تمام قسمتها تمام خواهد شد .

در اقدس (ص ۷ س ۱۱) میگوید : قَدْ قَسَمْنَا الْمَوَارِيثَ عَلَى عَدَدِ الزَّوْجِ مِنْهَا مَا قُدِّرَ لَذُرِّيَّاتِكُمْ مِنْ كِتَابِ الطَّاءِ عَلَى عَدَدِ الْمَقْتِ وَالْأَزْوَاجِ مِنْ كِتَابِ الْحَاءِ عَلَى عَدَدِ التَّاءِ وَالْفَاءِ وَالْأَبَاءِ مِنْ كِتَابِ الزَّوْجِ عَلَى عَدَدِ التَّاءِ وَالْكَافِ وَالْأُمَّهَاتِ مِنْ كِتَابِ الْوَاوِ عَلَى عَدَدِ الرَّفِيعِ وَالْإِخْوَانَ مِنْ كِتَابِ الْهَاءِ عَدَدَ الشَّيْنِ وَالْأَخْوَاتِ مِنْ كِتَابِ الدَّالِ عَدَدَ الرَّاءِ وَالْمِيمِ وَالْمُعَلِّمِينَ مِنْ كِتَابِ الْجِيمِ عَدَدَ الْقَافِ وَالْفَاءِ

كَذَلِكَ حَكَمَ مُبَشِّرِي الَّذِي يَذْكُرُنِي فِي اللَّيَالِي وَالْأَسْحَارِ، إِنَّا لَمَّا سَمِعْنَا ضَجِيجَ الذَّرِّيَّاتِ فِي الْأَصْلَابِ زِدْنَا ضَعْفَ مَالِهِمْ وَنَقَصْنَا عَنِ الْأُخْرَى إِنَّهُ لَهُو الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ - قسمت کردیم مواریث را بر عدد زاء (۷) و مقداری از آنرا برای ذرّیه‌های شما قرار دادیم از کتاب طاء (۹) که بر عدد مقت (۵۴۰) میشود ، و مقداریرا برای ازواج از کتاب حاء (۸) که بر عدد ت ف (۴۸۰) میشود ، و مقداریرا برای آباء از کتاب زاء (۷) که بر عدد ت ک (۴۲۰) میشود ، و مقداریرا برای امّهات از کتاب واو (۶) که بر عدد رفیع (۳۶۰) میشود ، و مقداریرا برای اخوان از کتاب هاء (۵) که بر عدد شین (۳۰۰) میشود ، و مقداریرا برای اخوات از کتاب دال (۴) که بر عدد ر م (۲۴۰) میشود ، و مقداریرا برای معلّمین از کتاب جیم (۳) که بر عدد ق ف (۱۸۰) میشود ، همچنین است حکم مُبَشِّرِ مَنْ (سید باب) آنکه شبها و سحرها مرا یاد میکند ، و ما چون ناله ذرّیه‌ها را در عالم اصلاّب شنیدیم حصّه آنها را دو مقابل کرده و از قسمت دیگران کم کردیم ، و خداوند توانا است .

در اینکلام نیز از جهاتی میباید بحث کرد :

۱- ذرّیه را توضیح نداده است که : آیا منظور از آن اولاد بلا واسطه هستند یا بأحفاد (نوه‌ها) هم شامل میشود ، و آیا در یک مرتبه ارث میبرند یا در طول همدیگر ؟ و آیا ذکور با اولاد اناث تفاوت دارند یا متساوی هستند ؟ و ظاهر کلام : تساوی کلّ است .

۲- اطلاق ازواج شامل زوج و زوجه هر دو بوده ، و تفاوتی در میان آنها در میان صورت اولاد داشتن میت و نداشتن اولاد قائل نشده است .

۳- بطوریکه در گنجینه احکام (ص ۹۴) میگوید : مقصود از آباء و امّهات : آباء و

امهات بلافصل هستند ، و اجداد و جدّات خارج میشوند .

۴- برادران و خواهران با همدیگر فرقی ندارند که : ابی و امی باشند یا ابی تنها .
و اگر امی تنها شد : یک ثلث از حصّه او مخصوص بیت‌العدل خواهد بود .

۵- معلّم در عرض ذّریه و آباء و اِخوان و ازواج وارث میشود ، ولی اجداد و جدّات و اعمام و عمّات و اولاد اِخوان و اُخوات در این مرتبه حقّی ندارند .

۶- روی اینسخن استاد دانشگاه یا دبیر دبیرستان یا دانش‌آموزیکه چهل سال مشغول تعلیم و تربیت بوده ، و سالی صد نفر در کلاس او حاضر میشوند میباشد از چهار هزار نفر ارث برند . و معلّم در این صورت دارنده بزرگترین سرمایه و بالاترین شغل مادی خواهد بود .

۷- جناب میرزا ضجیح و ناله ذّریه را در اصلاّب شنیده است ، ولی از ضجیح و ناله دیگران بی‌اطلاع مانده است : زیرا با اضافه کردن حقوق آنان حقوق سائرین را کم کرده و از اجداد و جدّات و برخی دیگر اصلا اسمی نبرده است .

۸- روی نقشه جناب میرزا اگر شخصی بمیرد و از او یک جدّی مانده است که مربّی و بزرگ‌کننده میت بوده است با یک معلّم که مدّت چند ماه او را تعلیم نموده است : در این صورت تمام اموال او در میان این معلّم و بیت‌العدل عمومی تقسیم شده ، و جدّ میت کوچکترین حقّی در اموال ذّریه خود ندارد .

سهم بیت‌العدل

بزرگترین وارثیکه سهم بسیار قابل توجهی را دارنده است : بیت‌العدل و در حقیقت رئیس بیت‌العدل (شوقی افندی) است . [در این زمان]

آری سهام گذشته و تقسیماتیرا که شرح دادیم ، در صورتیستکه همه صاحبان سهام (طبقات هفت‌گانه) موجود باشند .

و اما اگر یکی از آنان یا چند طبقه از آن طبقات یا مجموع آنها مفقود باشند : در این صورت بیت‌العدل جانشین آن طبقه بوده ، و باندازه مقرر ارث خواهد برد .

و بطور کلی ، اگر طبقه مفقوده ذریه باشد : تمام سهم او (۹ در ۶۰) به بیت‌العدل راجع خواهد بود . و اگر طبقه مفقوده از سائر طبقات باشد : یک ثلث از آن سهم مخصوص بیت‌العدل و دو ثلث دیگر بسهم طبقات موجوده اضافه میشود .

در اقدس (ص ۸ س ۱) میگوید : مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ ذُرِّيَّةٌ تَرْجَعُ حُقُوقُهُمْ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ لِيَصْرِفُوهَا أَمْناً الرِّحْمَنِ فِي الْآيَاتِمِ وَالْأَرَامِلِ وَ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ جُمْهُورُ النَّاسِ لِيَشْكُرُوا رَبَّهُمُ الْعَزِيزَ الْغَفَّارَ - کسیکه بمیرد و ذریه نداشته باشد حقوق ذریه به بیت‌العدل رجوع میکند تا آنرا در موارد لازمه و مصارف ایتم و حوائج عمومی و تأمین مخارج و زنهاى بیصاحب صرف کنند .

و در (س ۴) میگوید : وَالَّذِي لَهُ ذُرِّيَّةٌ وَ لَمْ يَكُنْ مَادُونَهَا عَمَّا حُدِّدَ فِي الْكِتَابِ يَرْجَعُ الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ إِلَى الذَّرِّيَّةِ وَ الثُّلُثُ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ - کسیکه ذریه و اولادی دارد ولی وارث دیگری از او باقی نیست پس دو ثلث از سهام مفقودین راجع بذریه و یک ثلث دیگر مخصوص بیت‌العدل خواهد بود .

و در گنجینه احکام (۹۹) از رساله سؤال و جواب نقل میکند اگر ذریه باشد و سائرین از وراثت نباشند دو ثلث از میراث بذریه میرسد و ثلث آخر به بیت‌العدل راجع این حکم در کل و بعضی هر دو جاری است یعنی هرکدام از سائر وراثت نباشند دو ثلث بذریه راجع و ثلث به بیت‌العدل .

اولاد برادر و خواهر و اعمام و عمّات و احوال و خالات

بطوریکه معلوم شد ، برای اولاد برادر و خواهر میت و همچنین برای اعمام و عمّات و احوال و خالات میت در مرتبه اول سهم مقرری نیست ، و اینها با بودن یکی از طبقات هفتگانه هیچگونه حقی نخواهند برد .

آری چون طبقات مزبوره همه مفقود شدند : نوبت باین دسته میرسد یعنی پس از اینکه برای میت اولاد و ازواج و اخوان و اخوات و آباء و امهات و معلّمی نشد : دو ثلث از میراث میت باینطائفه رسیده و یک ثلث نیز مخصوص بیت العدل خواهد بود . .

در اقدس (ص ۸ س ۶) میگوید : وَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ يَرْتُهُ وَ كَانَ لَهُ ذَو الْقُرْبَى مِنْ اَبْنَاءِ الْاَخِ وَ الْاُخْتِ وَ بَنَاتِهِمَا فَلَهُمُ الثَّلَاثَانِ وَ اِلَّا لِلْاَعْمَامِ وَ الْاُخْوَالِ وَ الْعَمَّاتِ وَ الْخَالَاتِ وَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ بَعْدَهُنَّ لِابْنَائِهِمْ وَ ابْنَاتِهِنَّ وَ بَنَاتِهِنَّ وَ الثَّلَاثُ يَرْجِعُ اِلَى مَقَرِّ الْعَدْلِ اَمْرًا فِي الْكِتَابِ مِنْ لَدَى اللّٰهِ مَالِكِ الرِّقَابِ - کسیکه وارثی نداشته (از همان طبقات هفتگانه) ولی خویشاوندانی دارد مانند پسران و دختران برادر و خواهر ، پس دو ثلث از مال میت مخصوص آنان میشود ، و اگر آنها نیز مفقود شدند به اعمام و عمّات و احوال و خالات میرسد و در صورت فقدان آنها نیز باولاد آنها خواهد رسید ، و ثلث باقی مال به بیت العدل راجع خواهد بود .

و باز در (س ۱۰) میگوید مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ اَحَدٌ مِنَ الَّذِيْنَ نَزَلَتْ اَسْمَائُهُمْ مِنَ الْقَلَمِ الْاَعْلَى تَرْجِعُ الْاَمْوَالُ كُلُّهَا اِلَى الْمَقَرِّ الْمَذْكُورِ - کسیکه بمیرد و هیچگونه وارثی نداشته باشد تمام اموال به بیت العدل رجوع خواهد کرد .

پس اگر بدقت حساب و بررسی شود ، خواهیم دید که : بیت العدل چند مقابل وراثت دیگر ارث میبرد ، زیرا در هر موردی که بررسی کنیم یک یا چند نفر از طبقات سبعة را فاقد میباشند ، و بطوریکه معلوم شد در فقدان هر طبقه بیت العدل جانشین آن خواهد بود .

حَبْوَه چيست

آن اشیائی که مخصوص (اختصاص مخصوص) میت بوده ، و پس از فوت او باقی مانده است ، حَبْوَه گویند .

این اشیاء جزو میراث میت حساب نشده ، و به نزدیکترین شخصی که سمت جانشینی میت را دارد : واگذار میشود .

در اقدس (ص ۸ س ۱۳) میگوید : وَ جَعَلْنَا الدَّارَ الْمَسْكُونَةَ وَالْأَلْبَسَةَ الْمَخْصُوصَةَ لِلذَّرِّيَّةِ مِنَ الذُّكْرَانِ دُونَ الْأُنْثَى وَالْوَرَثَاتِ إِنَّهُ لَهُو الْمُعْطَى الْفَيَاضُ - و قرار دادیم خانه مسکونی و لباسهای مخصوص میت را برای پسران او ، و دختران میت و ورثه دیگر حقی در آنها ندارند .

اسلام میگوید : لباسهای مخصوص و قرآن و کتاب دعاء و شمشیر و انگشتر و آنچه را که از لوازم مخصوص میت است و پیوسته با آنها مانوس بوده و همراه خود نگه میداشت : به پسر بزرگ او میدهند ، و این اشیاء عنوان یادگاری و یادبودی دارد ، و از لحاظ آثار خانوادگی اهمیت داشته و مناسب است که نزد پسر بزرگ میت که رئیس و بزرگ خانواده است محفوظ بماند ، و در مقابل این اشیاء که فقط از نظر خانوادگی قیمت دارند : لازمست پسر بزرگ نیز قسمتی از امور پدر خود را مانند

نمازهای فوت شده او و سائر آنچه معین شده است انجام بدهد ، ولی در اینجا خدای معطی فیاض مهربانی و محبت زیادی نسبت بذکور اظهار داشته ، و دختران بیچاره و بیدست و پا را از خانه مسکونی میت محروم کرده است .

نمیدانم این محرومیت را چگونه و در کجا باید جبران کرد ، در صورتیکه در اغلب موارد (نود و پنج درصد) میراث مهم و ارزنده میت همان خانه مسکونی او است که در نتیجه یک عمر فعالیت و کار و کسب بدست آورده است ، و اگر خانه او را کنار بگذاریم : باقی میراث صرف دیون و حقوق دیگر او شده ، و دختران ضعیف او کاملاً محروم خواهند ماند .

و تعجب در اینجا است که میرزابهاء از یکطرف قائل بتساوی حقوق و مساوات در میان مرد و زن شده ، و از طرف دیگر چنین محرومیتی را برای زن بیچاره تجویز و امضاء میکند .

نه بآن شوری و شوری نه باین بی نمکی !!

و سپس که میخواهند این حکم را تا اندازه که ممکن است اصلاح نمایند ، میگویند : مقصود از ذکور ورثه ولد ارشد میت است .

در گنجینه احکام (ص ۱۰۰) از لوح عبدالبهاء نقل میکند : *وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنِ الدَّارِ الْمَسْكُونَةِ فَهِيَ لِلْوَلَدِ الْبِكْرِ خَاصَّةً مَعَ تَوَابِعِهَا مِنْ إِصْطَبَلٍ أَوْ مُضِيفٍ أَوْ خَلْوَةٍ* - و اما آنچه سؤال کردی از خانه مسکونی میت پس آن برای پسر بکر (پسر اولی) است ، و همچنین توابع آن خانه از طویله (محل حفظ حیوانات) و مضیف (مهمانخانه) یا حیاط و محل خلوت .

و در صفحه (۱۰۱) نیز نقل میکند که : و مراد از ولد بکر بزرگترین اولاد ذکور

موجود است و مقصود از اختصاص دار مسکونه باو اینستکه اقلاً خانه مُتَوَفَّی باقی و برقرار ماند تا عائله چون در آن خانه باشند و یا وارد گردند بیاد او افتند و طلب عفو و غفران نمایند .

ولی در صورتیکه دارائی میت پس از وضع مخارج و دیون او منحصر بیک حیاط صد هزار تومانی بوده ، و آن هم بموجب فرمایش جناب میرزا متعلق بولد بکر و اکبر او گردد : در این صورت آیا وراثت دیگر میت که در نهایت تنگدستی و فقر و پریشانی هستند چه خواهند کرد ؟ و آیا در حق پدر خودشان در هنگام وارد شدن بانخانه دعاء مینمایند یا نفرین ؟ و آیا این عمل مخصوصاً اگر ولد اکبر آدم عیاش و شهوترانی باشد ، پسندیده و مطلوب است یا قبیح و زشت ؟ و آیا ولد اکبر ملتزم است که آن خانه را برای همیشه نگهداری کند تا در دسترس وراثت دیگر قرار بگیرد ؟ و آیا این عمل تولید اختلاف و منافرت و دشمنی در میان وراثت ایجاد نخواهد کرد ؟

باب القصاص و الخدود

جزای محزون کردن

سید باب در بیان (باب ثامن عشر از واحد سابع) می‌گوید : **فِي أَنَّ مَنْ يُحْزِنُ نَفْسًا عَامِدًا فَلَهُ أَنْ يَأْتِيَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالَ مِنَ الذَّهَبِ إِنْ اسْتَطَاعَ وَإِلَّا مِنَ الْفِضَّةِ وَإِلَّا فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهُ تِسْعَةَ عَشَرَ مَرَّةً** - اگر کسی دیگری را از روی عمد محزون کند باید نوزده مثقال طلا بدهد ، و اگر متمکن نباشد لازمست نوزده مرتبه استغفار نماید . سپس می‌گوید : **وَمَنْ يَحْبِسُ نَفْسًا يَحْرَمُ عَلَيْهِ مَا يَحِلُّ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلِ إِلَى حِينَ مَا يَحْبِسُ وَيَهْبِطُ كُلَّ عَمَلِهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ يَرْجِعَ إِلَى مَا يَحْرَمُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ شَهْرٍ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالَ مِنَ الذَّهَبِ** - کسیکه دیگری را محبوس و زندانی کند حرام میشود بر او حلال او (زن او) که تا آنموقع حلال بوده است و تمام اعمال خیر او ریخته و محو میشود ، و اگر رجوع کند بر آن زنیکه حرام شده است باید در هر ماهی نوزده مثقال طلا بدهد .

و سپس می‌گوید : خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان که هیچ نفسی نفسیرا محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمیشناسد آنها (**مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ** مراد است) و اگر کسی تجاوز کند از حدود الهیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد ... و اگر نفسی نفسیرا قدر ذکر شیء حائل شود بر آن حدود الله وارد میآید زیرا که هیچ عملی مثل آن نبوده نزد خداوند و نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمیشود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقتران او بر

آن دون حلال می‌گردد و مادامیکه حائل است از آن نفس حکم حلیت بر محلّ اقتران بر او جاری نمی‌گردد ... الخ .

و بهاء در اقدس (ص ۳۹ س ۱۵) می‌گوید : مَنْ يُحْزَنُ أَحَدًا فَلَهُ أَنْ يُنْفِقَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالَ مِّنَ الذَّهَبِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ إِنَّهُ قَدْ عَفَا ذَلِكَ عَنْكُمْ فِي هَذَا الظُّهُورِ وَ يُوصِيكُمْ بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى أَمْرًا مِّنْ عِنْدِهِ فِي هَذَا اللُّوحِ الْمُنِيرِ - در کتاب بیان نازل شده بود که اگر کسی را محزون کردید میباید نوزده مثقال طلا انفاق کنید و این حکم مولای عالمین بود ولی در این لوح منیر از این حکم عفو کرده و در این ظهور وصیت میشود به نیکوکاری و تقوی و این امریست از جانب خداوند .

آری حکم بیان (بطوریکه دیدیم) در نهایت درجه غرابت بوده ، و بسی حیرت‌آور است که : دیه محزون کردن یکنفر باندازه دیه زنا کردن با او باشد ، و شگفت‌آور و حیرت‌انگیزتر از آن تعلیل بیان بود که این حکم بخاطر اینستکه کسی نشناخته و نفهمیده دیگر را محزون ننماید ، و مراقب باشد که یکمرتبه شجره حقیقت (مَنْ يُظْهَرِ اللَّهَ) محزون نشود .

و بعقیده نگارنده ، جناب بهاء کتاب اقدس را از روی مجبوریّت و بخاطر اصلاح کتاب بیان نوشته است ، زیرا سران بابیه پس از اینکه بخود آمدند بنواقص و عیوب و خرافات و جهات ضعف گفته‌های باب متوجه شده ، و در مقام اصلاح و گرم کردن بازار دین جدید و رنگ و روغن دادن بآن آمدند .

بیانیکه إحراق کتب ملل دیگر جهانرا واجب بدانند ؛ بیانیکه در موقع محزون کردن دیگری نوزده مثقال طلا دیه تعیین بکند ، بیانی که سؤال کردن از مطالب علمی و مسائل برهانی را تحریم بکند ، بیانی که بگوید اشیاء نفیسه خود را بمن

بدهید ، و همچنین مطالب و الفاظ عجیب و غریب دیگر : البته این کتاب عوض کردنی است .

و مطلب دیگر اینکه جمعیتیکه (بدون تعقل) از چنین کتاب و چنین آئین و چنین احکام برخلاف عقل و خرد و فطرت ، پیروی کرده ، و آنرا با جان و دل می‌پسندند : آیا از این جمعیت نباید استفاده کرد ؟ و آیا از این اغنام الهی نباید قدردانی و محافظت نمود ؟

هنگامیکه جناب بهاء خود را از جناب باب کمتر نمی‌بیند : چه داعی دارد که از او ترویج کرده ، و شخصیت و منزلت خود را در مقابل شخصیت او که پستتر است فانی و محو نماید .

چنانکه ما هم داعی نداریم که : بهائیان ساده‌لوح از آئین بهائیت دست بکشند ، زیرا میدانیم که : این جماعت بالأخره بیچارگان و مستضعفین و سکاری و حیاری و گمشدگانی هستند که : اگر از این نیرنگ و از این آلودگی و حیرت نجات یافتند ، در وادی دیگری مبتلا و سرگردان خواهند شد .

و خوب است : برادران بهائی در فکر خود باشند ، و از تقلید و محدودیت فکری و نظری و علمی خود را خارج کرده . و با کمال حریت و بیطرفی فکر در صدد تحصیل سعادت و خوشبختی آیند .

سوزانیدن خانه

بهاء در اقدس (ص ۱۸ س ۵) می‌گوید : مَنْ أَحْرَقَ بَيْتاً مُتَعَمِّدًا فَأَحْرَقُوهُ وَ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا عَامِدًا فَأَقْتُلُوهُ خُذُوا سُنَنَ اللَّهِ بِأَيَادِي الْقُدْرَةِ وَ الْإِقْتِدَارِ ثُمَّ اتْرُكُوا سُنَنَ

الجاهلین و ان تحکمو لهما حبساً ابدیاً لا بأس علیکم - کسی که از روی عمد خانه دیگری را بسوزاند پس او را بسوزانید : و کسیکه شخصیرا عمداً بقتل رساند پس او را بکشید و قوانین پروردگار را بدستهای قدرت و توانائی اجراء نموده و از طریقه‌های نادانان دوری نمائید و اگر برای آنان حبس ابدی را اختیار کنید باز مانعی نخواهد داشت .

پس بموجب این حکم، اگر شخصی اطاق خالی دیگری را (روی عداوت و دشمنی یا جهات دیگر) آتش بزند : لازمست آنشخص را سوزانید .
دانشمندان جهان باید در پیرامون این حکم قرن بیستم بدقت بررسی کرده و حکومت کنند .

حکم لواط کردن

اینموضوع در میان بهائیان از جهت حکم قطعی مبهم و مجهول است .
میرزا بهاء در کتاب خود که رسماً برای بیان حدود و احکام تألیف کرده است : در مقام ذکر حکم و بیان حد آن ساکت مانده است .
در اقدس (ص ۳۰ س ۱۰) می‌گوید : قَدْ حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ ازواجُ آبائکم انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان اتقوا الرحمن یا ملأ الامکان و لا ترتکبوا ما نهیتم عنه فی هذا اللوح - حرام شده است بر شما زنهای پدران شما و ما حیاء میکنیم که حکم غلمان را ذکر کنیم پرهیز کنید از خداوند و مرتکب نشوید آنچه را که در این کتاب از آن ممنوع شده‌اید .

از این عبارت بقرائن چندی جواز لواط فهمیده میشود :

۱- اگر آورنده حکم و آفریننده جهانیان از ذکر حکمی خجالت بکشد : پس

تکلیف مردم وظیفه‌شناس چیست ؟

۲- جناب میرزا از بیان حکم زنا و ازواج آباء (و صدها مطالب دیگری که

موجب انفعال و شرمندگی بشر است) حیاء نکرده است ، برای چه در موضوع لواط خجالت کشیده ، و حکم آنرا بیان نمیکند .

۳- حیاء و خجالت کشیدن از قبح عمل ناشی میشود ، و چون عمل لواط در

میان مردم قبیح است . جناب میرزا از بیان حکم اباحه آن خجل شده است ، و اگر میخواست تحریم کند : جای خجلت و حیاء نبوده است .

۴- و بالآخره از اینعمل در کتاب اقدس نهی نشده است ، و بموجب عبارت (لا

تَرْتَكِبُوا مَا نُهِیْتُمْ عَنْهُ فِي هَذَا اللُّوحِ) ارتکاب این عمل برای پیروان بهاء ممنوع و منهدی نخواهد بود .

در گنجینه احکام (ص ۲۶۷) در مقام استدلال بحرمت لواط میگوید : در لوح

مبارک از قلم اعلی نازل : قُلْ قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الزِّنَا وَاللُّوَاطُ وَالْخِيَانَةُ اَنْ اجْتَنِبُوا يَا

مَعَشَرَ الْمُقْبَلِينَ تَاللّٰهِ قَدْ خُلِقْتُمْ لِتَطْهِيْرَ الْعَالَمِ عَنْ رِجْسِ الْهَوٰی - بگوی که حرام

شده است بر شما زنا و لواط و خیانت کردن پرهیز کنید ای جماعت اقبال‌کنندگان

که شما آفریده شده‌اید برای پاک کردن جهان از رجس هوی پرستی .

سپس از رساله سؤال و جواب نقل میکند - س - از حد زنا و لواط و سارق و

مقادیر آن ؟ ج تعیین مقادیر حد به بیت العدل راجع است .

البته اگر از این دو قسمت حرمت لواط در مقابل کلام صریح اقدس فهمیده

بشود : ما اعتراض خودمانرا پس می‌گیریم .

ولی بهر صورت ، سوء تعبیر و ابهام در جمله (نَسْتَحْيِي أَنْ نَذْكَرَ) باقی بوده و برطرف نخواهد شد .

حکم زانی و زانیه

جناب بهاء در این مورد خجالت نکشیده (چنانکه در لواط حیا کرده بود) و بدون اینکه حیا کند : حکم و حدّ زنا را بیان نموده است .

و گذشته از حیا نکردن : برخلاف جمله گذشته (تعیین حدّ زنا به بیت‌العدل راجع است) حدّ آنرا نیز معین کرده است .

در اقدس (ص ۱۵ س ۱۲) میگوید : قَدْ حَكَّمَ اللَّهُ لِكُلِّ زَانٍ وَ زَانِيَةٍ دِيَّةً مُسَلَّمَةً إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ وَ هِيَ تِسْعَةُ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ وَ إِنْ عَادَ مَرَّةً أُخْرَى عَوَدُوا بِضَعْفِ الْجَزَاءِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَالِكُ الْأَسْمَاءِ - خداوند حکم داده است که هر یکی از مرد و زن زنا کنند میباید دیه بر بیت‌العدل تسلیم کند و مقدار آن دیه را نه مثقال طلا تعیین نموده است و اگر دو مرتبه زنا کردند لازمست دو مقابل آن دیه پرداخت کنند و این حکمیست از جانب مالک اسماء .

اسلام میگوید : بهر یک از مرد و زن زناکار میباید صد تازیانه بزنید ، و در این جهت فرقی در میان ثروتمند و فقیر قائل نشده ، و همه بطور مساوی از این جزاء متأذی و در عذاب میشوند . ولی جناب میرزا بخاطر تأمین تمایلات مردم قرن حاضر میگوید : جزای زنا کردن نه مثقال طلا دادن است ، آنها هم به بیت‌العدل .

و شاید نظر ایشان بتأمین مخارج بیت‌العدل و زیاد کردن عوائد و مداخل آنجا بوده است که : باین وسیله اشخاص ثروتمند در ضمن قضای حاجت و رفع شهوات

نفسانی ، مبلغ معین را که بینهایت بنزد آنان ناچیز است (خرج یکشبه معمولی پولداران امروز است) به بیت العدل تسلیم بنمایند .

و ضمناً معلوم باشد که : این حدّ برای غیر مُحصن و غیر مُحصنه است و اما مرد مُحصن (کسیکه زن دارد) و زن مُحصنه (زنیکه شوهر دارد) از اینحکم خارج است : زیرا برای این عنوان حدّ در گفته‌ها و نوشته‌های بهاء ذکر نشده است .

در گنجینه احکام (ص ۲۴۲) از قول عبدالبهاء میگوید : و اما مسئله زنا این تعلق بغیر مُحصن دارد نه مُحصن ، و اما زانی مُحصن حکمش راجع به بیت العدل است .

پس اگر مردی با زن شوهرداری زناء کرد : در مسلک بهاء حدّی ندارد . و تا بیت العدل تشکیل نشده ، و در این مورد حدّی تعیین نکرده است : کسی نتواند مزاحم او باشد .

حدّ سارق

اسلام میگوید : اگر در حق کسی موضوع دزدی بثبوت رسید ، دست او را از حدّ انگشتها قطع کنید .

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ - دست مرد سارق و زن سارقه را قطع کنید در جزای آنچه بجا آورده‌اند و این حدّ برای عبرت گرفتن دیگران است .

آری اگر یک دست خیانتکار بریده شود : هزاران دستها از خیانت و تعدّی و دزدی و تجاوز کردن جلوگیری میشوند .

بهاء در اقدس (ص ۱۴ س ۷) میگوید : **قَدْ كُتِبَ عَلَى السَّارِقِ النَّفْيُ وَالْحَبْسُ وَ فِي الثَّالِثِ فَاجْعَلُوا فِي جَبِينِهِ عِلَامَةً يُعْرَفُ بِهَا لَثَلًا تَقْبَلُهُ مُدُنُ اللَّهِ وَ دِيَارُهُ إِيَّاكُمْ أَنْ تَأْخُذُكُمْ الرَّأْفَةُ فِي دِينِ اللَّهِ اَعْمَلُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ لَدُنْ مُشْفِقٍ رَحِيمٍ** - نوشته شده است برای سارق در مرتبه اول نفی بلد کردن و در مرتبه دوم زندانی نمودن و در مرتبه سوم لازمست در پیشانی او علامتی گذاشت تا همه بشناسند و مدینه‌های خدا او را نپذیرند ، و مبادا بحال او رأفت و رقت نمائید ، و آنچه را که مأموریت دارید انجام بدهید .

ولی باید متوجه شد که : نفی بلد و تبعید کردن بسا بنفع سارق تمام شده و موجبات فعالیت و خیانتکاری عمیق او را در یک محیط ناشناس و ساکتی فراهم میآورد .

و همچنین است زندان : زیرا شخصیکه در زندگی خود هدفی نداشته و بجز چپاول و جمع پول و بدست آوردن مال و تأمین عیش و نوش خود مقصدی ندارد ، از زندانی شدن و محبوسیتیکه موجب آسایش فکر و تأمین معاش و انس با همکاران خود میباشد : چه باکی خواهد داشت .

و اما علامت پیشانی : آنهم بجز تثبیت دزدی و تسجیل سارق بودن و وا داشتن بر ادامه این عمل قبیح نتیجه نخواهد داشت .

مجموع احکام و حدود

احکام و حدود باب و بهاء همین مجعولاتی بود که : ما در این کتاب بترتیب یکایک آنها را ضبط کردیم .

و اگر در ذیل برخی از ابواب ، احکام جزئیه و مطالب متشتمی داشته باشند !
چندان قابل توجه نیست ، و از این جهت ما از نقل آنها صرفنظر کردیم .
پس بهائی کسی است که : باین احکام متعبد و عامل باشد (اگر عمل کند) و
بجز اینها هرچه هست چون در مسلک بهاء ذکر نشده است : همه از آنجهت در
توسعه و اباحه و براءت هستند .

کتابهای

بایبیه و بهائییه

که در این کتاب از آنها نقل و استفاده شده است

مدارک ما در تألیف این کتاب

بطوریکه در آغاز جلد اول این کتاب نوشتیم ، مدارک ما در مقام تألیف اینمطالب : فقط و فقط تألیفات و نوشته‌های خود سید باب و میرزا بهاء و عبدالبهاء و شوقی افندی و پیروان درجه اول آنها بوده است .

آری ما در نقل مطالب این کتاب هیچگونه بنوشته‌های مخالفین و نقل دیگران اعتماد نکرده ، و حتی برای اینکه خاطر خود را از تشویش و اضطراب حفظ کنیم : کتب و تألیفات دیگران را اصلاً مطالعه و بررسی نکردیم .

و چون کتابهایی را که مورد استنباط و اعتماد ما بوده است ، در خلال نقل مطالب و کلمات آنها توضیح نداده‌ایم ؛ لازم است در اینجا هرچه میتوانیم در پیرامون آنها بتوضیح پردازیم .

اقدس بهاء

این کتاب مجموعاً (۴۹) صفحه و هر صفحه در (۱۹) سطر و جمعاً (۴۷۰) آیه است ، و در مطبعه ناصری بمبئی در سنه (۱۳۱۴) هجری قمری بطبع رسیده است .

ما از این کتاب دو نسخه دیگر نیز چاپ شده ، و یک نسخه چهارم خطی بخط زین‌المقربین دیده‌ایم ، و بجز یک نسخه بقطع کوچک بغلی که ظاهراً چاپ سنگی و قدیم ایران است : همه بضمیمه الواح میرزا بهاء میباشند .

طبع و نشر کتابهای اینطائفه ممنوع است ، و مخصوصاً این کتاب و چند کتاب دیگر که از انتشار آنها صریحاً نهی وارد شده است ، شوقی افندی در لوح خود که

باعضای محفل روحانی مرکزی ایران در سال (۱۹۳۰) م ۲۲ اپریل نوشته است میگوید: راجع بانتشار جزوه مطبوعه سؤال و جواب انتشارش بین مؤمنین (بهائیه) جائز ولی تجدید طبع آن جزوه و کتاب اقدس مقتضی نه وقتش خواهد رسید . یگانه کتابیکه از کتب بهائیه محتوی احکام و حدود میباشد: همین کتاب است ، و ما در جلد اول (ص ۱۹۶) در پیرامون اینکتاب بحث اجمالی بمیان آوردیم . اینکتاب در حدود سال (۱۲۹۰) هجری پس از برقرار شدن میرزا بهاء در عگا بشریر الوهیت نوشته شده است .

مطالب و کلیات اینکتاب از بیان سید باب گرفته شده است ، و با اینکه نظر میرزا باصلاح سخنان و احکام بیان بوده است ، در عین حال مطالب خرافی و سخنان سست بسیاری در اینکتاب دیده میشود که ما در خلال ابواب بآنها اشاره نمودیم .

و چون طرز نگارش و روش جمله بندی اینکتاب را با نوشته های قبل (عربیهای ایقان و بدیع) میرزا بهاء مقایسه کنیم: بطور مسلم خواهیم یافت که تغییر کلی و تفاوت فاحشی در املاء و انشاء و نویسندگی بهاء پیدا شده است .

و آیا این تفاوت در نتیجه مساعدت و همراهی و یاری دیگران (پسران و اصحاب مخصوص بهاء) بوده است ، و یا خود بهاء در این چند سال عربی نوشتن را تمرین کرده است . ما نمیتوانیم بطور تحقیق در این موضوع حکومت کنیم .

با این حال گذشته از اغلاط و خرافات معنوی: اغلاط لفظی زیادی نیز پس از این همه دقت و اصلاح در آن دیده میشود .

و ما برای نمونه بچند مورد آن اشاره میکنیم:

- ۱- در (ص ۶ س ۸) یا قَلَمَ الْأَعْلَى قُلْ يَا مَلَأَ الْإِنشَاء . و باید بگوید : یا اِيْهَا الْقَلَمُ الْأَعْلَى قُلْ يَا مَلَأَ الْإِنشَاء .
- ۲- در (ص ۱۰ س ۸) و اشْتَغِلُوا بِمَا يَنْتَفِعُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ و أَنْفُسُ غَيْرِكُمْ . و باید بگوید : و اشْتَغِلُوا بِمَا تَنْتَفِعُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ .
- ۳- در (ص ۲۰ س ۳) أَنْ يَصِيرَ سَنَةً كَامِلَةً لَعَلَّ تَسْطَعُ بَيْنَهُمَا رَائِحَةُ الْمَحَبَّةِ . و باید بگوید : لَعَلَّ رَائِحَةَ الْمَحَبَّةِ تَسْطَعُ بَيْنَهُمَا .
- ۴- در (ص ۲۲ س ۱۵) لِتُعَاشِرُوا مَعَ الْأَدِيَانِ وَ تُبَلِّغُوا أَمْرَ رَبِّكُمْ . و باید بگوید : لِتُعَاشِرُوا الْأَدِيَانَ .
- ۵- در (ص ۳۷ س ۳) ثُمَّ انصِفُوا بِاللَّهِ لَعَلَّ تَجِدُونَ لِنَالِي الْأَسْرَارِ . و باید بگوید : لَعَلَّكُمْ تَجِدُونَ .
- ۶- در (ص ۳۷ س ۶) وَ بِهِ زُيِّنَ صُحُفُ الْأَوَّلِينَ . و باید بگوید : وَ بِهِ زُيِّنَتْ صُحُفُ الْأَوَّلِينَ .
- ۷- در (ص ۳۷ س ۱۵) لَعَلَّ تَدْعُونَ مَا عِنْدَكُمْ . و باید بگوید : لَعَلَّكُمْ تَدْعُونَ مَا عِنْدَكُمْ .

الآلواح بعد اقدس

مجموع این الواح (۶۶) لوح از میرزا بهاء است که بتقلید قرآن مجید ابتداءً الواح بزرگتر و بعد الواح کوچکتر ترتیب داده شده است . و چون بلافاصله در پشت سر اقدس چاپ شده است : قهراً سال طبع سنه (۱۳۱۴) در بمبئی و مطبعة ناصری و هر صفحه در (۱۹) سطر و جمعاً در (۲۱۲) صفحه است . ولی چون

شماره صفحات این الواح با اقدس متعاقب و یکسره است : ما هم در نقل عبارت بهمان شماره چاپ شده اشاره کرده ایم . و این الواح بسیار دیدنی و خواندنی است . در لوح اول میگوید : بِسْمِ الْأَعْظَمِ الْأَقْدَسِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ ، يَا عِنْدَلِيْبُ إِسْمَعِ الْبِدَاءَ أَنَّهُ يَظْهَرُ مَرَّةً بِاسْمِ الْحَبِيبِ وَ أُخْرَى بِاسْمِ الْمَحْبُوبِ وَ تَارَةً بِاسْمِ قَلَمِي الْأَعْلَى وَ طَوْرًا بِهَذَا الْاسْمِ (بهاء) الَّذِي بِهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِضُ الْأَسْمَاءِ قَدْ حَضَرَ لَدَى الْمَظْلُومِ (اینجا مظلوم شده است) كِتَابُكَ الَّذِي أَرْسَلْتَهُ ... وَ أَرَدْنَا أَنْ نَذَكَرَ كُلَّ اسْمٍ كَانَ فِي كِتَابِكَ ... الخ . شروع کرده یکایک اسمای پیروان خود را با تعارفات و اظهار عنایات ذکر میکند ، و جمعاً (۴۰) صفحه میشود .

و در پایان میگوید : إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعَكُمْ الشُّثُونَاتُ الْفَانِيَّةُ عَنِ مَالِكِ الْبَرِيَّةِ ، الْبِهَاءِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى إِمَائِي اللَّائِي أَقْبَلْنَ وَ سَمِعْنَ وَ أَجَبْنَ مَالِكَ يَوْمَ الدِّينِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

و در لوح (۱۱) صفحه (۲۲۲) قصه بسیار شیرین و خواندنی را نقل میکند : أَنَا كُنَّا مُسْتَوِيَا عَلَى الْعَرْشِ (تخت بهاء) دَخَلَتْ وَرَقَةٌ نُورَاءَ (زن خوشگل) لِابْسَةِ ثِيَابًا رَفِيعَةً بَيْضَاءَ أَصْبَحَتْ كَالْبَدْرِ الطَّالِعِ مِنْ أَفْقِ السَّمَاءِ ، تَعَالَى اللَّهُ مَوْجِدُهَا لَمْ تَرَعَيْنِ بِمِثْلِهَا (این جمله تکرار میشود بتقلید سوره الرحمن) فَلَمَّا حَلَّتِ اللَّيْلُ الْبِشَامَ (چون برقع برداشت) أَشْرَقَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ ، ثُمَّ وَجَدْنَا الشَّعْرَاتِ السُّودَاءَ عَلَى طُولِ عُنُقِهَا الْبَيْضَاءَ كَأَنَّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ اعْتَنَقَا ، لَمَّا تَفَرَّسْنَا فِي وَجْهِهَا وَجَدْنَا النُّقْطَةَ الْمَسْتَوْرَةَ تَحْتَ حِجَابِ الْوَاحِدِيَّةِ مُشْرِقَةً مِنْ أَفْقِ جَبِينِهَا . وَ حَكَتْ عَنْ تِلْكَ النُّقْطَةِ نَقْطَةً أُخْرَى (خال) فَوْقَ ثَدْيِهَا الْأَيْمَنِ (پستان راستش آشکار شد) وَ قَامَ هَيْكَلُ اللَّهِ (میرزابهاء) يَمْشِي وَ تَمْشَى وَرَائَهُ سَامِعَةٌ مُتَحَرِّكَةٌ ، إِلَى أَنْ وَضَعَتْ

يَدَهَا حَوْلَ عُنُقِ رَبِّهَا وَ ضَمَّتْهُ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَقَرَّبَتْ تَقَرَّبْنَا (مقاربت کردیم) وَ جَدْنَا مِنْهَا مَا نَزَلَ فِي الصَّحِيفَةِ الْحَمْرَاءِ مِنْ قَلَمِي الْأَعْلَى (خودتان معنی کنید) تَعَالَى مُوجِدُهَا لَمْ تَرَ عَيْنٌ بِمِثْلِهَا .

البته ما نمیتوانیم بگوئیم که : این ملاقات و مقاربت در حال بیداری بوده است ، زیرا ممکن است در حال خواب دیده شده است ، و در اینصورت لازم بود که : میرزا بهاء غسل جنابت بجا آورد ، اگرچه غسل جنابت را میرزا بهاء برداشته ، و بطهارت ماء نطفه قائل شده است .

و از جمله الواح کوچک (ص ۲۴۸) او است : إِنَّ الْمَظْلُومَ يُنَادِي بَيْنَ الْعَالَمِ وَ يَأْمُرُ النَّاسَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ لَدَى الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ، قُلْ قَدْ خَلَقْتُ الْأَذَانَ لِإِصْغَاءِ نِدَائِي وَ الْأَبْصَارَ لِأَفْقَى الْمُنِيرِ ، قَدْ خَلَقْنَا الْأَيَادِي لِأَخْذِ كُتُبِي وَ الْقُلُوبَ لِحُبِّي وَ الْعُقُولَ لِعِرْفَانِي الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ . الخ .

چون همه قلوب بخاطر حب میرزا بهاء خلق شده‌اند و تمام عقول برای معرفت ایشان و چشمها برای نظر بسوی میرزا آفریده شده‌اند : پس در قصه گذشته برای توجه و میل و علاقه آن ورقه مانعی نخواهد داشت .

مَقَالَةُ سِيَّاح

این کتاب در (۲۴۰) صفحه و هر صفحه در (۹) سطر در تاریخ (۲۶) ربیع‌الثانی سنه (۱۳۰۸) هجری قمری در کاغذهای الوان در مطبعه سنگی مطبوع شده است .

این کتاب تألیف عبدالبهاء است که : بنام مقاله یک سیاح بیطرف در تاریخ باب و

بهاء نوشته و منتشر کرده است .

در اینکتاب قضایای تاریخی باندازه دگرگون و وارونه شده است که هر مطالعه کننده را متحیر و مبهوت میکند .

اینکتاب در حقیقت یکی از کتب استدلالیه اینطائفه است ، و مؤلف تا میتوانسته است در تحریف مطالب و تأویل حقائق و تغییر و تصرف در وقایع مسلمه تاریخ کوتاهی نکرده است .

یک نسخه دیگر از اینکتاب بنظر رسیده است که در سال (۱۳۳۵) از روی همان نسخه مزبور چاپ کرده اند ، ولی در هیچکدام از این دو نسخه بمطبعه و شهر طبع آن اشاره نکرده اند .

در (ص ۳) میگوید : چون روایات مختلفه در سایر اوراق مذکور و بیانش سبب تطویل لهذا آنچه تعلق بتاریخ این کیفیت دارد در اوقات سیاحت در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای تدقیق از خارج و داخل آشنا و بیگانه جستجو شده و متفق علیه مفرضان بوده باختصار مرقوم میگردد ... الخ .

و اغلب مطالب اینکتاب ، با خود نوشته های دیگر اینطائفه نیز سازگار نمیشود ؛ تا برسد باینکه متفق علیه بیغرضان باشد ، اولین خیانت عبدالبهاء در اینکتاب همانستکه : اسم خود را پنهان کرده و بنام سیاح مجهول که سیاحت ایران نموده و از اشخاص بیطرف تحقیق کرده است : این مجموعه را تألیف نموده است ، در صورتیکه عبدالبهاء اصلاً پس از هفت سالگی ایرانرا ندیده ، بلکه با یک نفر از اشخاص بیطرف ایرانی نیز که شاهد قضایاء بودند ، مصادف نشده است .

در (ص ۱۲۳) میگوید : و جمعی علمای اعلام و مجتهدین عظام را در کاظمین

(علیهما السلام) جمع نمودند و متحد و متفق شدند و بمجتهدین کربلای معلی و نجف اشرف نوشتند و جمیع را دعوت نمودند بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از جمله عالم جلیل تحریر و فاضل نبیل شهیر خاتمة المحققین مرحوم مغفور الشیخ مرتضی که رئیس مسلم کل بود من دون اطلاع حاضر شدند و چون از حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند من بر کنه حقائق این طایفه و اسرار و سرائر مسائل الهیه این فئه کما هی حقها مطلع نیستم و تابحال در احوال و اطوارشان منافی کتاب مبین که داعی تکفیر باشد چیزی ندیده و نفهمیدم لهذا مرا از این قضیه معاف دارید هر کس تکلیف خویش را دانسته عمل نماید ... الخ .

ملاحظه میفرمائید که : چقدر در بافتن مطالب برخلاف حقیقت و نوشتن اکاذیب صریحه و واضحه بی پروا است .

۱- دعوت علمای کربلا و نجف . ۲- آمدن شیخ انصاری . ۳- پس از اجتماع علماء و بزرگان کربلا و نجف اظهار بی اطلاعی کردن مرحوم شیخ ۴- گفتن اینکه این طائفه منافی قرآن چیزی نمیگویند . ۵- معافیت خواستن از اظهار نظر . و همه اینها با همدیگر مخالف هستند .

آیا بخاطر چند نفر آدم عوام که بعنوان شورش و آشوب طلبی از ایران تبعید شده بودند : ممکن است علمای کربلا و نجف دعوت بشوند ؟ آیا ممکن است مرحوم شیخ که بقول خود او رئیس کل بود نفهمیده باشد که سید علی محمد باب چه میگفته است ؟ آیا دعوی کتاب و مسلک جدید و دعوت نبوت برخلاف قرآن مجید نیست ؟ آیا کسیکه همه نجاسات را پاک دانسته و وضوء و غسل نکرده و نماز نمیخواند و خمس نمیدهد و حج نمیروود و بکتاب مجید قرآن معتقد نیست و منکر

حشر و نشر است : اعمال او منافی قوانین مقدسه اسلامی نخواهد بود ؟

گنجینه حدود و احکام

این کتاب در (۳۸۴) صفحه باضافه فهرست و هر صفحه در (۲۰) سطر و برای چهارمین مرتبه در طهران در سنه (۱۰۹) بدیع مطابق سال ۱۳۳۱ شمسی تکثیر شده است .

در پشت صفحه اول کتاب مینویسد : حضرت ولی امرالله جل سلطانہ (شوقی افندی) در توقیع محفل روحانی راجع باین کتاب میفرمایند ، راجع بتألیف جناب اشراق خاوری موسوم بگنجینه حدود و احکام انتشار آن مفید و لازم زیرا اجرای احکام الهی در این ایام از امور اساسیه محسوب و کافل و ضامن حفظ و صیانت یاران در این ایام پر انقلاب است .

و از منشورات دفتر ملی نشر آثار امری است .

در این کتاب آنچه راجع بحدود و احکام مسلک بهاء است ، از اقدس و رساله سؤال و جواب و الواح متفرقه بهاء و عبدالبهاء و شوقی افندی جمع آوری نموده است .

در آخر کتاب میگوید : نگارنده فانی عبدالحمید اشراق خاوری در طهران شهر الرحمة سنه (۱۰۲) بدیع باتمام این رساله توفیق یافت .

نظر اجمالی در دیانت بهائی

این کتاب در (۱۴۸) صفحه با فهرست و هر صفحه در ۱۹ سطر در سال (۱۳۲۶)

شمسی با تصویب لجنه ملی نشریات امری - در طهران تکثیر شده است و مدرک ما این چاپ میباشد . و باز مرتبه دوم در (۱۶۰) صفحه و هر صفحه در (۲۰) سطر در سال (۱۳۲۷) شمسی هجری با تصویب لجنه ملی نشریات امری - طهران ، تکثیر شده است . و مؤلف آن احمد یزدانی از مبلغین بهائیه میباشد .

این کتاب در (۹) فصل است : در تاریخ مختصر از سران این مسلک ، و در مبادی تعالیم آنان ، و نظم اداری ، و احکام و فرائض ، و بشارات و استدلال ، و کلمات ، و اظهارات جمعی از خارجیها ، و احصائیه آنان ، و فهرست کتب اینجماعت . این کتاب نیز مانند کتب و تألیفات دیگر اینطائفه : بکلی از دقت و تحقیق و نظر عمیق و فکر درست خالی بوده ، و مطالب را با صورتسازی و مغالطه و تأویلات سست و دعویهای پوچ تنظیم میکند .

تلخیص تاریخ نبیل زرنندی

از اشراق خاوری ، از لجنه ملی نشر آثار امری در سنه ۱۰۳ بدیع - طهران مطابق ۱۳۲۵ شمسی « منتشر شده است ، و در ۶۶۰ صفحه است .

این کتاب باندازه‌ای مطالب دروغ و مجعول و مسخره و بی‌اساس را جمع کرده است که : آدمی از خواندن و مطالعه آن در دریای حیرت و تعجب فرو میرود . راستی خیانت و تقلبی بالاتر از آن نمیشود که مطالب تاریخی را منعکس کرده و یکرشته حقایق و قضایا را بصورت دیگری ضبط نمایند ، و جنایتکاری بزرگتر از چنین نویسنده‌ای نباشد که عمداً قلم را بدست گرفته و تنها هدفش منحرف کردن افکار و اضلال مردم و منعکس نمودن قضایای تاریخی و ابطال حقایق باشد .

و ما برای نمونه بچند قسمت از نوشته‌های این کتاب اشاره میکنیم :

در صفحه (۱۶) گوید : شیخ احساسی اغلب اسم حسین را بر زبان میراند و نام علی را نیز مکرر میفرمود ، مقصودش از حسین حسین شهید نبود بلکه مولود جدید (میرزا بهاء) بود ، و مقصودش از علی مبشر آن ظهور فرید (سید باب) ... شیخ پسری داشت موسوم به علی که در سال تولد حضرت باب (۱۲۳۵ - هجری) وفات کرد ، شاگردان بر وفات او تأسف میخوردند ، شیخ بآنها میفرمود : از فوت پسر من محزون نشوید زیرا من او را در راه علی که همه شما منتظر ظهور او هستید فدا ساختم ... (ص ۱۹) شیخ در کربلا هرچند دور ضریح حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام طواف میکرد ولی معناً طائف حول حسین حقیقی موعود بود که در هنگام مناجات و دعا قلب و فؤادش بآن بزرگوار توجه مینمود ... الخ .

اینکلام باندازه‌ای خرافی و موهوم و مسخره است که : ما را از اشاره بجهات ضعف آن مستغنی میسازد .

و برای اینکه بیشتر به تقلب و خرافی بودن این تاریخ مجعول آشنا باشید : قسمت دیگری نیز از این کتاب را نقل میکنیم .

در ص ۳۴۸ میگوید : تا بقلعه رسیدند ، جناب قُدوس پیاده شدند تکیه بضریح مقبره طبرسی کرده فرمودند - بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ، اول بیان جناب قُدوس بتلاوت همین آیه شروع شد ، و آنچه را که حضرت رسول (ص) بشارت داده بودند در آنمقام مصداقش کاملاً ظاهر شد ، زیرا حدیثی هست که حضرت رسول (ص) فرمودند : وقتی که مهدی ظهور میکند پشت خودش را بکعبه میدهد و بسیصد و سیزده نفر از اصحابش که دورش حلقه زده‌اند میفرماید (بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) مقصود جناب قُدوس از بَقِيَّةَ اللَّهِ حضرت بهاء الله بودند ... الخ .
واقعا چقدر انسان انحطاط اخلاقی داشته و بی پروا باشد که از نوشتن اینگونه
کلمات متناقض و خرافی و خنده آور منفعل نشود !
اولاً - کعبه چه ربطی دارد بمقبره شیخ طبرسی .
ثانياً - ظهور و قیام کجا و تحصن و پناهنده شدن بقلعه کجا .
ثالثاً - اگر قُدوس تکیه کرده و سیصد و سیزده نفر در اطراف او بودند ، و اگر
رسول اکرم فرموده است که مهدی آیه - بَقِيَّةَ اللَّهِ - را میخواند : پس نمیفهمم جناب
بهاء که در آن قلعه نبوده و تکیه بر مقبره نکرده و آیه را تلاوت نفرموده بود ، چگونه
یکمرتبه مهدی شد .

رابعاً - اما روایاتی که از حضرت رسول (ص) نقل کرده است : اولاً - روایت از
آنحضرت نیست بلکه روایاتی بهمین مضمون از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق
(ع) نقل شده است . از جمله آنها در اکمال الدین صدوق (ص ۱۹۱ ط ۱۳۰۱) از
حضرت باقر (ع) نقل میکند که : چون قائم ما خروج کند بر دیوار کعبه تکیه کرده و
سیصد و سیزده نفر در اطراف او جمع شوند ، و اول سخن او اینستکه - بَقِيَّةَ اللَّهِ
خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ، من بَقِيَّةَ اللَّهِ و حجت خدا و خلیفه او هستم برای شما و
چون جمعیت اصحاب او بده هزار نفر رسید : خروج میکند و صنمی در روی زمین
باقی نماند مگر اینکه از بین میرود .

حالا شما ملاحظه فرمائید که جناب قُدوس از ترس قوای دولتی و افراد ملی
بهمراهی حدود دویست نفر بقلعه طبرسی متحصن شده است ، پس مهدی که پسر
یازدهم علی بن ابیطالب (ع) است بجناب ملا محمد علی قُدوس تطبیق شده است ،

و خانه کعبه بمقبره طبرسی مازندران ، و دویست نفر افراد جاهل فریب خورده بسیصد و سیزده نفر از خواص مسلمین که اوتاد اهل زمین هستند ، و سپس این جمعیت قبل از رسیدن بده هزار نفر و قبل از اینکه قیام و خروجی کنند همه کشته شده‌اند ، و تازه مراد از مهدی هم قدوس نیست بلکه جناب میرزا حسینعلی بهاء است .

تفو بر این جهالت و حماقت ! تفو بر این جنایت و خیانت ! تفو بر این بیشرمی و بیحیائی ! تفو بر چنین بشر سراپا تزویر و دروغ و خائن !
 آری دروغگو حافظه ندارد ، در همین کتاب ملاحظه فرمائید که در صفحات مختلف آن در اطراف قائم چه حرفهای مختلفی زده و چه تناقضاتی بهم بافته است ، یکجا قدوس قائم شده است ، جای دیگر بهاء قائم است ، جای دیگر باب قائم شده است .

در صفحه (۳۰۷) گوید : در شب دوم پس از وصول به تبریز حضرت باب جناب عظیم را احضار فرمودند ، و علناً در نزد او اظهار قائمیت نمودند ، عظیم چون این ادعاء را شنیدند در قبول متردد شد ، حضرت باب باو فرمودند من فردا در محضر ولیعهد و در حضور علماء و اعیان ادعای خود را اظهار خواهم کرد ، و برای اثبات ادعاء بآیات تحدی خواهم نمود ... الخ .

۱- پس معلوم میشود جناب باب هم بعد از ورود به تبریز دعوی قائمیت کرده است ، متأسفانه خانه کعبه نبوده است که بدیوارش تکیه کند ، و ضمناً فهمیده میشود که تا آنروز این ادعاء را نکرده بود ، و چون هوای تبریز را می‌بیند : لحن ذکریّت و بابیت را تبدیل بقائمیت کرده ، و از اثبات مقام و علائم بابیت از قائم که

امر مشکل بود ، بمرحله انزال آیات (جملات قافیه‌دار بیمعنی) تمسک میجوید .
 ۲- در مقام تحدی هم متأسفانه تنها بجملة - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ
 (بفتح تاء) وَ الْأَرْضِ - اکتفاء کرده ، و بجای تحدی و اعجاز دیگران در همان
 جمله اول برخلاف میزان زبان عرب قرائت کرد .

۳- در این دعوی جدید نیز چون هنوز پخته و آزموده نبود : نتوانست یک امر
 کلی را ادعاء کند ، و بطوریکه در ص ۳۰۹ میگوید : (حضرت باب سه مرتبه فرمودند
 من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر ظهور او هستید و چون
 اسم او را میشنوید از جای خود قیام میکنید ... الخ) دعوی کرد که مقصود از قائم
 آل محمد که امام دوازدهم و شخص منتظر شیعه است من هستم .
 پس اگر این کتاب بدست شما رسید ، خوب آنرا مطالعه کرده و نهایت درجه
 خیانت و تزویر یکفرد از بشر را به بینید .

صَحِيفَةٌ عَدْلِيَّةٌ

این کتاب در سالهای اخیر از طرف بابیه‌های مقیم طهران در (۴۲ صفحه) بقطع
 کوچک و با حروف (۱۲) در (۲۵) سطر حروفی چاپ شده است : و از تاریخ و
 چاپخانه و ناشر ذکری نشده است .

این کتاب بطوریکه از اول آن معلوم میشود : بعد از مراجعت از مکه در سال
 (۱۳۶۲) در شیراز از طرف خود سید علیمحمد باب تألیف شده ، و بواسطه انتشار
 آن در سالهای اول : محتوی جملاتی راجع باسلام و دوام و بقاء آن و مراتب عظمت
 حضرات ائمه (ع) و اعتقاد بوجود حضرت ولی عصر (ع) میباشد .

اصل ایقان بمعانی و اذعان بکلّ مقامات آن اقرار بمحمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است ، بآنکه آن اول مخلوق و اشرف مجعول است ، و خداوند عالم جعل فرموده است او را از برای قیام بمقام خود در اداء و قضاء و بداء و امضاء ، و مثل او در عالم در علم خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممکن نیست . و در مقام اشاره بمبدء حال خود گوید (ص ۱۴) : و بدانکه اینظهور آیات و مناجات و علوم لدنیّه از نومی است که مشاهده نموده ، بآنکه دیده رأس مطهر جناب سیدالشهداء (ع) را مقطوع از جسد مطهر با رؤس ذوی القربی و هفت جرعه دم از کمال حبّ از دم آنجناب شهید نوشیده ، و از برکت دم آنحضرت است که صدر آن بمثل این آیات متقنه و مناجات محکمه منشرح گشته .

پس این جملات از نظر تاریخ و از لحاظ اطلاع باوائل حالات و اظهارات سید باب بسیار مهمّ است ، و خوانندگان محترم از همین قسمتها متوجه خواهند شد که دعوی سید باب در سالهای اول قیام خود بجز ادعاء رکن بودن و بابت با حفظ حدود قوانین و اصول اسلام چیز دیگری نبوده ، و تنها اظهار او اثبات ارتباط با اهل بیت و حضرت ولیّ عصر (ع) بوده است .

و شواهد زیادی برای این مطلب موجود است که هیچگونه قابل انکار و تردید نباشد ، و برای نمونه و تأیید مطلب رجوع کنید بعبارت تلخیص تاریخ نبیل (ص ۳۰۷) که در چهار صفحه قبل ذکر شده است .

مذاهب ملل متمدنه

یا تاریخ سید علیمحمد باب ، اصل کتاب بزبان فرانسه نوشته شده است ، و

بطوریکه در مقدمه کتاب مینویسد : تألیف مسیو نیکلا منشی اول سفارت فرانسه در ایران بوده ، این کتاب در پنج جلد بفرانسه منتشر شده است ، جلد اول در مختصری از عقائد شیعه و در شرح و تفصیل جریان امور باب و بایئه است ، و جلد های دیگر در ترجمه کتاب بیان باب است که در هر جلد مقدمه اضافه نموده است .

و این کتاب که بفرسی ترجمه شده است : محتوی (۴۸۷) صفحه در ترجمه جلد اول و (۵۲) صفحه در ترجمه چهار مقدمه چهار کتاب است ، و مترجم عنوان خود را برمز (ع - م - ف) معین کرده . و در ماه اردیبهشت (۱۳۲۲) شمسی در اصفهان بطبع رسانیده است . [اگر این نوشته ها صحیح باشد]

مترجم و همچنین مؤلف کتاب (اگر در ترجمه تغییرات و تصرفاتی بعمل نیامده باشد) از پیروان مسلک بایئه هستند ، و مخصوصاً هدف اصلی در این کتاب ترویج و تجلیل از سید علی محمد باب و انتقاد و بدگوئی از دین مقدس اسلام و مسلمین است ، و گاهی باندازه ای در این قسمت افراط و اظهار تعصب و عناد میشود که : واقعاً خنده آور و حیرت انگیز است .

و این اندازه نادانی و دروغ و پرده پوشی در مقابل حقائق : میرساند که این طرز عمل و فکر از یکفرد فرانسوی روشن فکر ، قطعاً روی یک جهات سیاسی و یا مادی صرف انجام گرفته است .

آری شخص اجنبی دلش بحال مسلمین نسوخته و پیوسته از ضعف و اختلال و انحطاط امور مسلمین و گسیخته شدن وحدت و برابری جامعه اسلام مسرور و مشعوف بوده و استفاده میکند .

او دلش میخواد که : مسلمین بصدها قسمت منشعب و متفرق شده ، و اتحاد و اتفاق خودشانرا از دست داده ، و بجای اینکه در مقابل دشمنان خودشان نیرومند و توانا باشند : با دست خود تیشه بریشه خود زده و اساس محکم اسلام مقدسرا متزلزل نمایند .

و برای اینکه شما از نادانی و دروغگوئی و تزویر این مؤلف مجهول آگاه باشید : بدو قسمت ساده از این کتاب اشاره میکنیم .

در صفحه (۲۱۶) میگوید : فقط در ابتدای امر قرّةالعین به حاجی ملا علی کنی و ملا میرزا محمد آندرمانی که مأمور برگشت او باسلام بودند و باو میگفتند که مطابق اخبار و احادیث امام مهدی باید از جابلسا و جابلقا بیاید ، جواب داد این حرفهای بچه گانه را برای بچه بگذارید .

اولا - مقام آیه الله کنی که شخص اول طهران بود ، بالاتر از این بود که مأمور باشد تا با قرّةالعین بمذاکره پردازد .

ثانیاً - ظهور امام از جابلقا و جابلسا : از سخنان سست و بی اساس شیخیه و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی دو استاد و مبشر سید علی محمد باب (بقول خود باب و بابیه) میباشد ، و دانشمندان محقق و علمای دیگر اینحرف را ضعیف و باطل میدانند .

باز در همان صفحه میگوید : از او متوقع بودند که پیش گوئیهای احادیث و اخبار را محقق نماید ، یعنی احادیث و اخباریکه تکیه بهیچ جا ندارد و اساسش فقط تکیه بجهالت و تعصبات و بالآخره بفساد عقیده کسانیکه آنها را جمع کرده اند دارد . سپس مؤلف در پاورقی مینویسد : در اینجا نقطه نظر من مخصوصاً مجلسی است

که کتابهای پر حشم شاهکارهاییست مملو از تزویر و دروغ .
 اولاً - از او متوقع نبودند پیشگوئیهای احادیث وارده و اخبار صحیحه را محقق
 نماید ، بلکه توقع و انتظار داشتند که : برای اثبات دعوی خود اگر هیچگونه دلیل و
 شاهد و برهانی ندارد ، اقل از روایات صحیحه شاهد و دلیلی ذکر نماید ، و متأسفانه
 در اینمقام نیز پای ایشان لنگ بوده و اظهار عجز میکرد .

ثانیاً - اگر روایات کتب مجلسی دروغ و تزویر است : پس چگونه در مقام اثبات
 دعاوی باطله این فرقه ، احادیثی از جلد سیزدهم بحارالانوار و کتب دیگر مجلسی
 بقید تحریف و تقطیع ذکر میشود .

ثالثاً - مؤلف مجهول این اندازه فهم و آگاهی نداشته است که بفهمد : نوشته‌های
 علامه مجلسی کلمه بکلمه از روی مدرک و مأخذ نقل شده است ، و خود مجلسی
 در تمام مؤلفات خود حدیث مختصری از خود ننوشته است تا مورد مؤاخذه و
 اعتراض واقع بشود .

رابعاً - اینعمل از یکنفر فرانسوی روشن فکر که بدون تحقیق و بررسی بمقام
 جسارت و توهین آمده ، و نسبت بمقدسات جمعی حمله کند : در نهایت بی ادبی و
 حماقت و جهالت است . [اگر واقعاً از او باشد]

و صدها امثال این جملات که در این مجموعه سراپا دروغ و تزویر مطالعه
 میکنیم ، ما را در مؤلف این کتاب به تردید وامیدارد .

اگرچه مؤلف و مترجم از یکجهت حق دارند : زیرا وقتی که در کتاب ایقان که
 حدود دویست صفحه کوچک است و یا در امثال آن از نوشته‌های اینطائفه دهها
 تحریف آیه و روایت و دروغ و تزویر و خیانت در نقل دیده میشود ، چگونه یکمرد

بی اطلاع و بیخبر از همه جا باور کند که در کتاب بزرگ بحارالانوار که هزار مقابل ایقان است، تحریف و تزویری نباشد.

آری افراد این جمعیت از روزیکه چشم باز کرده اند، بجز تقلب و تزویر و تحریف و دروغ چیزی ندیده اند، و حق دارند که سخن حق و راست را باور نکنند.

خوب بود جناب مؤلف یکی از آن تزویر و دروغهائیکه از جانب علامه مجلسی در کتاب بزرگ بحارالانوار صورت گرفته است پیدا کرده در کتاب سراپا دروغ خود مینوشت.

و یا اقلًا بمقدمه بحارالانوار مراجعه کرده و می فهمید که مقصود علامه مجلسی از تألیف این کتاب چه بوده است. [و چه مدارکی داشته است]

اقتدارات

این کتاب در (۳۲۹) صفحه (۱۵) سطری، و محتوی الواح و نوشته های بهاء است، و در مطبعه سنگی در سال (۱۳۱۰) هجری بخط مشگین قلم مطبوع شده است.

تاریخ چاپ این کتاب یکسال پس از فوت بهاء است، و چون سبک نوشته و قلم این کتاب با نوشته های عربی دیگر بهاء فرق کلی دارد: بطور مسلم اگر اصل این الواح از بهاء باشد، در تحت نظر و با اصلاح دیگران صورت گرفته است.

آغاز: هو المُنَادِی بِالْحَقِّ أَمَامَ وُجُوهِ الْخَلْقِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَخَّرَ شَمْسَ الْبَيَانِ بِقُدْرَتِهِ وَقَمَرَ الْبُرْهَانِ بِسُلْطَانِهِ... الخ.

مطالب این کتاب همه دعاوی صرفه و مفاهیم مکرره میباشد، و گاهی که وارد

استدلال یا بیان علمی میشود : باندازه سست و خنده آور و بی پایه است که مورد شگفت و حیرت است .

در صفحه (۶۱) خود را قیوم و سید باب را قائم فرض کرده و میگوید : و اذا يُنادى القائمُ (سید باب) عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ (اریکه بهاء) و يَقُولُ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ تَاللَّهِ هَذَا لَهُوَ الْقَيُّومُ (بهاء) قَدْ جَاءَكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ هَذَا لَهُوَ الْأَعْظَمُ الَّذِي سَجَدَ لِوَجْهِهِ كُلِّ أَعْظَمٍ وَعَظِيمٍ ... تا اینکه در صفحه (۶۵) میخواهد فرق ایندو لفظ را بیان کند و میگوید : فَأَعْلَمُ بِأَنَّ الْفَرْقَ فِي الْعَدَدِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ (قائم بحساب ابجد ۱۴۲ و قیوم ۱۵۶ ، میباشد) و هذا عددُ البهاءِ إِذَا تَحَسَّبُ الْهَمْزَةُ سِتَّةً لِأَنَّ شَكْلَهَا سِتَّةٌ فِي قَاعِدَةِ الْهِنْدِسَةِ (ولی همزه را شش حساب کردن بتناسب اینکه در کتابت مشابه هم هستند سابقه ندارد) و لو تَقْرَأَ الْقَائِمُ إِذَا تَجَدُّ الْفَرْقَ خَمْسَةً وَ هِيَ الْهَاءُ فِي الْبِهَاءِ (خوب بود که باز میگفت عدد پنج موافق میشود با کلمه باب که لقب قائم بود) ... الخ .

و در صفحه (۲۱۰) در ضمن لوحیکه به حاجی کریمخان نوشته است میگوید : در ایام توقف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبد آمده مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعاء نموده اند که این کلماترا معنی و تفسیر نمایند و اینعبد نظر باینکه سائلین را طالب کوثر علم الهی نیافت متعرض جواب نشده (منظورش از نقل این مکتوب عاجز کردن خان است) و هذه صورة ما كتبه الشيخ الاجل الأفاضل ظهر الاسلام و كعبة الانام الشيخ احمد الأحسائي الذي كان سراج العلم بين العالمين في جواب من قال إن القائم في الأصلاب إنا تركنا أوله و كتبنا ما هو المقصود . بسم الله الرحمن الرحيم . أقول روي إنه بعد انقضاء المص

بالمَرِّ يَقُومُ الْمَهْدِيُّ ... الخ .

حاجی کریمخان این مکتوب را مستقلاً شرح نموده و بضمیمه شرح دعای سحر در سال (۱۳۱۸) هجری مطبوع شده است .

ولی جناب بهاء اولاً از شرح کردن آن بعنوان اینکه سائلین را طالب کوثر علم الهی نیافت ، معذرت خواسته است . در صورتیکه بودن قائم در اصلاص از اسرار و علوم مکنونه نیست که صلاح در اخفاء آن باشد ، بلکه تمام دعاوی باب و بهاء روی همین مطلب و بر این پایه برقرار میشود .

و ثانیاً - چون اول مکتوب بضرر جناب بهاء تمام میشد : باز از ذکر آن معذرت خواسته است ، زیرا نظر شیخ اسکات و الزام کردن کسی بوده است که قائل بعدم وجود فعلی حضرت قائم باشد ، چنانکه بهاء نیز اعتقادش همین است .

و اول مکتوب اینست : **كَانَ فِي زَمَانِنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ يَدْعِي مَعْرِفَةَ الْحَقِيقَةِ وَالرَّمْزِ ... وَ هُوَ عَلَى مَذْهَبِ أَهْلِ الْخِلَافِ فِي أَنَّ الصَّاحِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَصْلَابِ ... أَنْ أَكْتَبَ لَهُ مَسْئَلَةً فِيهَا رَمْزٌ لَا يَفْهَمُهَا حَتَّى يَنْكَسِرَ وَإِنْ فَهَمَهَا انْكَسَرَ لِأَنَّهَا تُلْزِمُهُ مَذْهَبَ الْحَقِّ ضَرُورَةً وَعَيَاناً مَشَاهِدَةً وَكَشْفَاوِ إِشَارَةً وَدَلَالَةً وَحَسَاوِ جَفْرًا وَشُرْعًا وَغَيْرَ ذَلِكَ حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ وَلِئِنْ كَرِهَ سَبِيلٌ فِي أَرْضٍ وَسَمَاءٍ .**

و تعجب در اینجا است که : بهاء خود را پس از حذف ابتدای مکتوب کاملاً بتجاهل و تغافل زده ، و از مرموز بودن و عدم صراحت مکتوب مزبور سوء استفاده نموده ، و آنچه را که بخاطر الزام و افحام او نوشته شده است ، از دلائل دعوی خود می‌شمارد .

آری جناب بهاء طوری تعبیر کرده است که : خواننده تصور میکند که شیخ

احسائی میخواهد نامه کسیرا که قائل به بودن قائم است در اصلا ب جواب نوشته و سخن او را تأیید کند .

ولی شما از نقل کلمات او متوجه شدید که صریح کلام او اینست که اگر گوینده قول ببودن قائم (ع) در اصلا ب ، این سخن را خوب بخواند و بفهمد ، بطلان عقیده خود را از راه حس و عیان و کشف و مشاهده و اشارت و دلالت و شرع و علم جفر دریافته و برای انکار خود راهی نمی بیند .

مصاییح هدایت - اول

این کتاب در (۳۶۵) صفحه و هر صفحه در (۲۳) سطر و بقطع بزرگتر از وزیری است ، و بتصویب لجنه ملی نشریات امری و با اجازه محفل روحانی ملی بهائیان ایران در طهران سنه (۱۳۲۶) شمسی تکثیر شده است ، و تألیف عزیزالله سلیمانی اردکانی میباشد .

در این کتاب شرح حال نه نفر از مبلغین بهائیه را (میرزا حیدرعلی اصفهانی ، نیروسینا ، میرزا حسین زنجانی ، ملا رضا ، ملا نصرالله ، شیخ محمد ابراهیم ، نبیل اکبر ، و آقابزرگ مستوفی ، و رقاء) بطور شرح و بسط نوشته است .

مؤلف تا توانسته است مقامات علمی و اخلاقی و عملی اشخاص نامبرده را بالا برده ، و جهات مظلومیت و حقانیت و استقامت آنانرا در مقابل دیگران در راه اثبات و ترویج بهائیت تشریح نموده است ، و در هر موردیکه اشاره به مباحثه و احتجاج آنان مینماید : بطور کلی بغلبه و تفوق ایشان اشاره کرده ، و متأسفانه خصوصیات بحث و احتجاج را ضبط نمیکند ، تا خوانندگان محترم خودشان حکومت نمایند .

ولی در چند مورد که بطور اجمال اشاره بخلاصه احتجاجات آنها نموده است : بی‌نهایت سست و موهون مینماید ، و ضمناً در هر موردیکه اسمی از مخالفین خودشان میبرد : مقرون به تحقیر و اهانت و استهزاء و تعبیرات سوء میباشد . مثلاً در صفحه (۱۷۶) مینویسد : آخوند ملا ابراهیم نام از اهل قریه سرخه دیزه در آنجا بود مردی بود حرّاف و مغرور و نادان و بیشعور خود را جلوه داده گفت آخر مطلبی نیست اگر مقصود آیات گفتن است منم میگویم حضرت و رقاء (میرزا علیمحمد یزدی متوفی سال ۱۳۱۳ قمری در طهران) فرمود در زمان رسول الله هم ، لَوْ نَشَاء لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا ، گفتند ولکن نتوانستند اتیان بمثل نمایند آخوند گفت من میگویم و از این بهتر هم اتیان بمثل میآورم ، و رقا گفت اولاً که نمیتوانی گیرم که بعد از گفتن چند کلمه عربی هم بقول خودت از این بهتر هم باشد اگر کسی از تو پرسد که این کلام کیست تو چه میگوئی گفت میگویم کلام من است ایبا نمیکنم و رقاء فرمود ایمرد صاحب اینکلام میگوید اینکلام خدا است و وحی آسمانی است و چندین هزار نفوس زکّیه از علماء و فضلاء بخونشان شهادت داده‌اند بوحی بودنش و دیگر آنکه مدعی است که موعود توراة و انجیل منم و موعود قرآن منم از اهل دیانت از هر گروه باو ایمان آورده‌اند تو هم یکنفر شاهد بیاور باخوندی خودت ... الخ .

از نقل امثال این احتجاجات و هزاران مطالب سست و خنده‌آور دیگر معلوم میشود که : جناب مؤلف از مبانی علمی و از مقام تشخیص و تمیز دور بوده است ، مثلاً در همین احتجاج متوجه نشده است که :

۱- نوشته‌ها و کلمات بهاء از درجه متوسط و معمولی پائینتر است ، تا برسد

باینکه کسی نتواند امثال آنرا اتیان کند .

۲- دعوی کردن بخودی خود هیچگونه ارزش و اثری ندارد ، واگر نه : هرکسی میتواند مقامی یا عنوانی را برخلاف حقّ دعوی کند . و بموجب اظهار جناب و رقاء میباید آن جنس معیوب و پستی که مالک آن دعوی برتری و مرغوبیت و خوبی آنجنس را مینماید بالاتر و بهتر از جنسی باشد که در حقیقت نیکوتر است ولی مالک آن دعوی نیکوئی آنرا نداشته و حرفی نمیزند .

اینست حقیقت پرستی و استقامت فکر و صحت نظر جناب و رقا که بقول خودشان یکی از سران همان نفوس و علمای زکّیه است .

۳- اگر چند نفر مانند گلپایگانی (که از ده نفر تجاوز نمیکند) ببهاء گرویده و مسلک او را ترویج و تبلیغ نموده‌اند : بطور مسلم روی اغراض دنیوی و اغواءات شیطنانی بوده است ، و جمله - چندین هزار نفوس زکّیه از علماء - در نهایت درجه کم لطفی است .

۴- ایمان آوردن مردم مختلف هیچگونه دلیل بر اثبات دعوی نیست ، واگر نه : میباید بت پرستی و آتش پرستی و گاو پرستی و ستاره پرستی که هر یک هزاران مقابل جناب بهاء مرید و پیرو دارد ، حقّ و صحیح باشد .

و ظاهراً امثال این احتجاج از بحثهای جالب و علمی و برهانی (بعقیده خودشان) آنانست که برای نقل و ضبط در تاریخ انتخاب شده ، و مؤلف مصابیح نیز با آب و تاب بسیاری آنها را در کتاب خود درج نموده است .

مصابیح هدایت - دوم

این مجلد نیز مانند جلد اول در شرح احوال و تاریخچه سران بهائیه است ، و

مجموع کتاب در (۴۸۰) صفحه بقطع کوچکتر از وزیری و هر صفحه در (۲۰) سطر ، و در سال (۱۳۲۶) شمسی در طهران بتصویب لجنة ملی و با اجازه محفل روحانی بهائیان ایران ، تکثیر شده است .

در این مجلد شرح زندگانی ده نفر (میرزا ابویوسفخان وجدانی و شیخ حیدر معلم و ملا علی سبزواری و عباس قابل و گلپایگانی و شیخ علی اکبر قوچانی و امین‌العلمای اردبیلی و سید جواد کربلائی و حسینقلی میرزا موزون و عزیزالله خان مصباح) را بطور تفصیل و بطرز مجلد اول نگاشته است .

و برای مزید آشنائی بسبک تألیف و روش نگارش و پایه علمی محتویات کتاب چند سطر آنرا نقل میکنیم .

در صفحه (۱۹۶) مباحثه میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که پیش از قبول مسلک بهائیت با یکی از مبلغین بهائی واقع شده است ، باین ترتیب نقل میکند : ولی آنشخص را نیز مقامی از دانش نبود اما لسانی گویا و نطقی جذاب داشت و میرزا (گلپایگانی) از هر در که وارد مناظره و مباحثه گشت با جوابهای ساده دندان شکن روبرو شد از جمله از حدیث (حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) سائل گشت مناظر مزبور بکمال مهارت و بنحوی ساده قیامت مذکور را بیوم قیام قائم و قیامت صغری تعبیر و تفسیر نمود و آیات قرآنیته را از قبیل یوم‌الله و یوم‌الرب برت اعلی منطبق داشت . ابوالفضائل از اطلاق رب که از اسماء‌الله است بر وی اعتراض نمود که شما چرا آنحضرت را رب میخوانید و این کفر است مناظر جواب داد مگر نه از اسماء‌الله رب‌الآرباب است میرزا گفت چرا گفت مگر نه رب‌الآرباب (رب ربها) است میرزا گفت چرا گفت از قرار معلوم رتبه‌های

دیگری هم موجود است که خدا را رب این رتبه‌ها میخوانیم و حضرت اعلی از همان رتبه‌ها است ... این مباحثه میرزا را از آن مقام تبختر و کبریا فرود آورد و فی الحقیقه خود را در مقابل شخص عامی زبون یافت ... الخ .

این مباحثه باین ترتیب اگر صحیح و راست باشد : فهمیده میشود که گلپایگانی در آنروز هیچگونه از مباحث دینی و از آیات و روایات اطلاعی نداشته ، و پایه علمی او بسی سست بوده است .

۱- اگر منظور از قیامت قیام قائم و بعثت دیگری است : این تقييد لغو و عبث خواهد بود ، زیرا واضح و روشن است که دوام و بقاء هر شریعتی تا روزیستکه شریعت دیگری ظاهر شود ، و تا شریعت دیگری از آسمان مقرر نگردیده است : ثبوت و برقرار بودن آن مُحرز و قطعی است ، پس ذکر این غایت کاملاً لغو و عبث خواهد بود .

۲- معنای حقیقی (حقیقت شرعی) کلمه قیامت در لسان اخبار و آیات همان قیامت کبری و حشر مردم پس از موت است ، و اما بمعنی بعثت قائم و نبی : از مقام حقیقت دور بوده و در مقام تأویل و مجازگوئی اراده میشود ، اینستکه اراده اینمعنی در بسیاری از موارد در نهایت درجه فساد و بطلان است ، چنانکه در (بقره - ۲۱۲) وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، و در (مائده - ۳۶) لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهٖ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ ، و در (اعراف - ۳۲) قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، و در (زمر - ۲۴) اَفَمَنْ يَتَّقِيْ بِوَجْهِهٖ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِيْنَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ ، و همچنین نظائر آنها است .

۳- خنده آورتر و شگفت انگیزتر تاویل یوم الله و یوم الرب است بیوم قائم ، آنها هم بیوم قیام سید باب ، و سپس اثبات صحت و درستی دعوی او : در صورتیکه ایام خدا بآن روزهای اطلاق میشود که آثار رحمت و یا قهر و غضب خداوند متعال در آن ایام ظاهر شود ، در سوره ابراهیم (آیه ۵) میفرماید : **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ** - ما فرستادیم موسی را بآیات خودمان که خارج کند مردم را از تاریکیها بسوی نور و تذکر بدهد ایام خدا را که در گذشته یا در آینده هست تا مردم عبرت گیرند و بترسند . و در سوره جاثیه (آیه ۱۴) میفرماید : **قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ** - بگوی بکسانی که ایمان آورده اند تا بگذرند از اشخاصیکه نمیترسند از ایام خدا که غضب و عذاب خدا در آن ایام ظاهر میشود . و بجز این دو آیه شریفه استعمال دیگری از یوم الله و یوم الرب در قرآن مجید نشده است .

۴- اطلاق رب الأرباب بناء بعقیده مردم است که : روی خیال باطل و اعتقاد فاسد خود خدایانی درست کرده اند ، چنانکه از قول حضرت یوسف (آیه ۳۹) ذکر میشود : **يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَائُكُمْ** .

۵- در آیات قرآن مجید بطور صراحت از گرفتن و اخذ ارباب نهی شده است ، در سوره آل عمران (آیه ۸۰) میفرماید : **وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ** - خداوند امر نمیکند که شما ملائکه و انبیاء را برای خودتان ارباب بگیرید و آیا ممکن است که خدا امر بکفر نماید . و در سوره توبه (آیه ۳۱) میفرماید : **اتَّخِذُوا أَحْبَابَكُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** - پس معلوم میشود

جناب گلپایگانی از لحاظ علوم دینی و اطلاعات قرآنی در نهایت درجه فقر و جهالت بوده ، و از شنیدن مغالطه‌های باطل و مطالب فاسد چندی متحیر و متردد و متزلزل شده است .

۶- بعد از اینکه از همه حرفها صرف‌نظر کنیم این دعاوی و این کلیات با سید باب و میرزا بهاء چه ربطی دارد .

مصایح هدایت - سوم

این مجلد نیز بهمان سبک و روش اول و دوم ، در (۶۴۷) صفحه کوچکتر از وزیری و هر صفحه در (۲۰) سطر ، و در سال (۱۳۲۸) شمسی بتصویب لجنه و اجازه محفل روحانی ملی بهائیان منتشر و تکثیر شده است .

در این کتاب شرح حال و تاریخچه نه نفر از سران بهائیه (سید مهدی گلپایگانی و ملا عبدالغنی اردکانی و آقا محمد نعیم و میرزا محمد ثابت و ناظم‌الحکماء لاهیجانی و میرزا محمد ناطق و میرزا محمود فروغی و میرزا علیمحمد سررشته‌دار و استاد علی اکبر یزدی) را بطور تفصیل و بسط نوشته است .

مطالب این مجلد نیز در نهایت درجه سستی و ضعف و پر از تناقض و کلمات موهون و بی پایه است .

در ضمن شرح حال میرزا محمد اردستانی (متوفی ۱۳۱۵ شمسی در طهران) از نوشته خود او نقل میکند : و عمده اشکال من دو چیز بود یکی اینکه قائم را از اولاد امام حسن عسکری معین کرده‌اند ، و این شبهه باین اخبار رفع شد که ائمه را دوازده نفر اولاد امام و علی و فاطمه فرموده بودند و بعد از ایمان معلوم شد آن

اخبار هم اساس نداشته ولی قائم در اصل غیر از پسر امام عسکری بوده ... الخ .
 از این قسمت معلوم میشود : گذشته از اینکه ناطق اردستانی هیچگونه اطلاع
 اخباری و آگاهی علمی و روایتی نداشته است : مؤلف این کتاب نیز نتوانسته است
 ضعف و موهون بودن و سستی نوشته او را تمیز و تشخیص داده ، و امثال این
 مطالب را که نزد محققین و دانشمندان سخره‌آمیز و بی پایه است ، در کتاب خود
 ننویسد . زیرا :

۱- تا بحال کسی نگفته و ننوشته است که : ائمه (ع) با حضرت فاطمه (ع)
 دوازده نفر میشوند ، یعنی آنحضرت در شمار حضرات ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام
 باشد .

۲- اخباری در کتب تاریخ و حدیث دیده نشده است که دلالت بامامت حضرت
 فاطمه (ع) بنماید ، تا شبهه جناب ناطق بزرگوار بآن اخبار رفع بشود ، و خوب بود
 مرقوم میفرمودند که : آن اخبار در کجا است و سپس میگفتند که آن اخبار اساسی
 نداشته است .

۳- جناب ناطق از کجا فهمیده‌اند که قائم غیر از پسر امام عسکری (ع) بوده
 است ، آیا دلیل ما باعتقاد بوجود قائم و انتظار ظهور او بجز روایات و اخبار است ؟ و
 کدام روایت و خبری است که دلالت بدعوی جناب ناطق میکند ؟ پس خوب بود
 بصراحت لهجه میگفت که : روایات وارده و اخبار مربوطه بحضرت قائم همه
 بی اساس است . ولی در اینصورت نیز اشکال وارد می‌آید که : پس شما از کجا و روی
 کدام دلیل و مدرکی منتظر ظهور قائم بودید ؟ و آیا بجز روایات وارده چیز دیگری
 نیز در اینموضوع داشتید ؟

ألواح شوقی افندی

این مجموعه در (۴۱۰) صفحه بقطع کوچک و هر صفحه در (۱۷) سطر و محتوی الواح سال اول شوقی افندی تا پنج سال (۱۳۴۵) قمری ، و بخط علی اکبر روحانی میلانی است .

و در آخر کتاب ۲۶ لوح در (۵۲) صفحه از بهائیه خواهر عباس افندی است که پس از فوت عبدالبهاء برای تحریک و تشویق احباب و معرفی کردن شوقی افندی بمردم نوشته است ، و در هر نامه عنوان میکند که : غصن ممتاز حضرت شوقی افندی نظر بشدت تأثر و کثرت احزان و آلام از صعود مبارک اقدس حضرت عبدالبهاء اراده مبارکشان بر آن تعلق گرفت که چندی در گوشه خلوت و فراغتی بتضرع و ابتهال و مناجات و راز و نیاز خاطر انوار را مشغول دارند لهذا مسافرتی موقت نمودند امید است بزودی مراجعت نمایند .

این بیست و شش لوح بامضاء بهائیه است ، ولی پیدا است که دیگران بنام او تنظیم کرده اند .

آقای نیکو در جلد دوم فلسفه نیکو (ص ۱۵۹) میگوید : نگارنده از مندرجات این لوح (یکی از آن الواح بیست و ششگانه است که بنام ایشان تنظیم شده است) و دو سه لوح دیگر مایل بودم ورقه علیا (بهائیه) را ببینم و درجات فضل وی را مشاهده نمایم تا آنکه این مأمول مقبول شد و این مسئول انجام گرفت و دانستم ورقه علیا اصلاً سواد درستی ندارد . شبانه از میرزا منیر پسر زین المقربین که در آنجا منشی مخصوص است پرسیدم این نوشتجاتیکه باسم ورقه علیا نوشته میشود عبارات کیست آیا خود ورقه علیا دیکته میگوید و شما مینویسید یا از خودتان

مینویسید؟ گفت مگر شما نمیدانید که ورقه علیا همچو سواد و تسلطی ندارد فقط او بمن یا میرزا هادی میگوید برای فلان یک لوح تحبیب آمیزی یا حرارت انگیزی بنویسید ما هم مینویسیم ... الخ .

الواح و مندرجات اینکتاب بطور کلی همان الفاظ مکرره و رجزخوانیهای بهاء و عبدالبهاء و عبارات بیمعنی است .

در آخر اینکتاب لوح مفصلی که بقلم شوقی افندی در پیرامون فوت زوجه بهاء (مادر عبدالبهاء) در تاریخ ۱۴ شهرالمسائل سنه ۹۶ بابی صادر شده است ، نقل و درج نموده ، و در ضمن میگوید : در لوحی از الواح که از براعه میثاق (عبدالبهاء) در جواب سؤال یکی از احتبای غرب راجع بتفسیر اصحاب پنجاه و چهارم کتاب اشعیاء ... میفرمایند که این اصحاب راجع بورقه علیا ام عبدالبهاء است ، و از جمله آیات منزله در آن سفر کریم اینست : مکان خیمه خود را وسیع گردان و پردههای مسکنهای تو پهن بشود دریغ مدار و طنابهای خود را دراز کرده و میخهایترا محکم بساز زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت تو امتها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویرانرا مسکون خواهند ساخت مترس زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید ... زیرا که آفریننده تو که اسمش رب الجنود است شوهر تو است و قدوس اسرائیل که بخدای تمام جهان مسمی است ولی تو میباشد ... خدای تو این را میگوید زیرا ترا باندک لحظه ترک کردم اما برحمتهای عظیم ترا جمع خواهم نمود ... الخ .

جناب شوقی در اینجا از چند لحاظ مرتکب خیانت شدهاند :

۱- فصول کتاب اشعیاء از فصل چهارم تا شصت و شش یکسلسله

پیشگوئیهایست در پیرامون گرفتاریها و آزادی بنی اسرائیل و حالات حضرت مسیح (ع) و مخصوصاً این فصل مربوط بحضرت مریم است .

۲- جناب شوقی دو آیه از ابتدای فصل را ذکر ننموده است ، و آن دو آیه بصراحت مطلب را روشن میکند ، در اشعیاء فصل ۵۴ (ترجمه فاضلخان همدانی طبع ادن برغ در سال ۱۲۶۱ هجری) میگوید : ای عقیمة نازائیده ترتم نما و ای آنکه دردزه نمی کشی گلبانگ زده شادمان باش زیرا خداوند میفرماید که پسران متروکه از اولاد منکوحه زیاده اند . و در ترجمه عربی (مطبوعه اکسفورد سال ۱۸۷۱ میلادی) میگوید : تَرْتَمِي اَيَّتْهَا الْعَاقِرُ الَّتِي لَمْ تَلِدْ اَشِيدِي بِالْتَرْتَمِ اَيَّتْهَا الَّتِي لَمْ تَمْخُضْ لَانَ بَنِي الْمُسْتَوْحِشَةِ اَكْثَرُ مِنْ بَنِي ذَاتِ الْبَعْلِ - بصوت دلکش بخوان ای زن عاقریکه نزائیده است و آواز جالب خود را بلند کن بخوانندگی ای زنیکه هنوز درد زائیدنرا ندیده زیرا که فرزندان زن بی شوهر زیادتر از فرزندان زن شوهردار هستند . پس پیشگوئی این فصل مربوط بزنیستکه بی شوهر و زحمات حمل و وضع را آنطوریکه طبیعی و عمومیت دارد احساس نکرده ، و بجای شوهر پروردگار جهان بمنزله شوهر و ولی او باشد .

تعجب در اینجا است که : خود شوقی افندی آیه (۵) را (زیرا که آفریننده تو که اسمش رب الجنود است شوهر تو است) نقل کرده ، و هیچگونه متوجه نشده است که بهاء نه آفریننده زن خودش میباشد و نه رب الجنود ، و در ترجمه فاضلخان مینویسد : چونکه آفریننده است که اسمش خداوند لشکرها است بمنزله شوهر تست .

مگر اینکه ایشان بفرمایند : جناب بهاء خالق آسمان و زمین و آفریننده جن و

انس و مرسل انبیاء و مرسلین هستند .

نه کتاب از سید باب

بطوریکه از کلمات و سبک عبارات و مطالب این نه کتاب معلوم میشود : تاریخ تألیف این رساله‌ها پیش از دعوی مهدویت سید باب است ، زیرا در مواردی از اینرسائل تصریح باعتقادات حقّه اسلام و مخصوصاً بمقام حضرت حجت (ع) مینماید ، و از جهت عبارات و مطالب کاملاً با نوشته‌ها و رسائل سید رشتی مطابقت میکند ، یعنی همان الفاظ و بافندگیها و سبک نوشتن سید رشتی است که در رسائل و شرح قصیده و شرح خطبه او مشاهده میشود ، از پنج رساله این مجموعه که در تفسیرند در ضمن شرح حال سید باب و از جمله در کتاب ترجمه مذاهب ملل (ص ۴۰ پاورقی) اسم برده شده است .

۱- شرح سوره توحید : آغاز - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُنَزِّلُ الْأَمْرَ فِي الْكِتَابِ عَلَى قَدَرٍ غَيْرِ مَعْدُودٍ ... و بعدُ فَقَدْ قَرَأْتُ كِتَابَكَ و اطلعت بحسن دعائك و انّ الآن أجبتك فيما سئلت من تفسير سورة التوحيد فاعرف حق ما نزل الله ... الخ . در یازده صفحه و هر صفحه در هفده سطر است .

۲- تفسیر سوره قدر : آغاز - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أْبَدَعَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِأَمْرِهِ ثُمَّ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ ... اَمَّا بَعْدُ فَيَا أَيُّهَا الذَّاكِرُ ذَكَرَ الْجَمِيلِ وَالطَّالِبُ سِرِّ الْجَلِيلِ قَدْ قَرَأْتُ كِتَابَكَ و اطلعت بما أردت من تفسير انا أنزلناه في ليلة القدر و انّ الآن أجبتك بما سئلت فخذ ما آتيتك من ظهورات أسماء الجبروت في معاني اللاهوت ... الخ . در هفت صفحه هفده سطر است .

۳- رساله بسیط الحقیقه در جواب سؤالات ثلاثه میرزا محمد سعید زواره : آغاز - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أْبَدَعَ فِي كَيْنُونِيَّاتِ الْخَلْقِ آيَاتِ ظُهُورِ قُدْرَتِهِ لِيَعْرِفُوهُ ... و بعدُ لَمَّا سَأَلَ جَنَابُ السَّيِّدِ التَّقِيِّ وَ السَّنْدُ الْمُعْتَمَدِ النَّقِيُّ أَدَامَ اللَّهُ فَضْلَهُ فِي حَقِّهِ ... مِنْ ثَلَاثَةِ مَسَائِلَ مُشْكِلَةٍ الَّتِي ذَهَلَتْ الْعُقُولُ عَنْ دَرَكِهَا وَ زَلَّتْ أَقْدَامُ بَعْضِ الْحُكَمَاءِ فِي بَيَانِهَا فَاسْتَعْنَتْ مِنْ اللَّهِ ... الخ . در یازده صفحه هفده سطر است . و در این کتاب طبق ذوق احساسی و رشتی از مباحث بسیط الحقیقه ، و الواحد لا یصدرُ عنه الا الواحد ، و حدوث و قدم ، و غیر آنها بحث نموده است .

۴- تفسیر سوره و العصر : آغاز - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَلَّى لِلْمُمْكِنَاتِ بِظُهُورِ آثَارِ اِبْدَاعِهِ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ ... وَ إِنَّ الْآنَ لَمَّا نَزَلَ الْأَمْرُ مِنْ جَنَابِ الْمُسْتَطَابِ ذِي حَسْبِ الشَّامِخِ الرَّفِيعِ وَ ذِي الْعِزِّ الْبَاذِخِ الْمُنِيعِ وَ ذِي النَّسَبِ الْعَالِي الرَّفِيعِ وَ ذِي الصِّفَاتِ الْعُلْيَا وَ الْأَخْلَاقِ الرَّضِيَّةِ الْحُسْنَى سُلْطَانِ الْعُلَمَاءِ أَدَامَ اللَّهُ ظِلَّ عُطُوفَتِهِ عَلَى مَنْ سَكَنَ فِي ظِلَالِ رَحْمَتِهِ بِأَنْ أُفْسِرَ السُّورَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي نَزَّلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هَذِهِ وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ... الخ . در (۸۶) صفحه هیجده سطر است . در این رساله ابتداءً حروف اینسوره را که هفتاد و دو حرف است حرف بحرف تفسیر و بافندگی کرده و سپس کلمات آنرا شرح داده است . در صفحه (۵۳) میگوید : بل انه روحی فِداه لو لم یظلم علیه احدٌ لم یتغیّر جَسَدُهُ فی هذه الْحَیْوةِ الدُّنْیَا لِأَنَّهُ كَانَ مُعْتَدِلًا بِغَايَةِ الْإِعْتِدَالِ بِحَيْثُ لَوْ مَرَّ عَلَيْهِ سَرْمَدُ الدُّهُورِ وَ غَايَاتُ الظُّهُورِ لَمْ یَتَغَيَّرْهُ بَلْ إِنَّ جَسَدَهُ رُوحِي فِدَاهُ لَكَانَ اقْوَى مِنْ مَقَامِ تَجْرِیدِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ رُتْبَتِهِ لِأَنَّ ذَلِكَ الْمَقَامَ قَدْ ظَهَرَ فِي الْإِمْكَانِ بِجَسْمِهِمْ وَ إِنَّ ذَلِكَ حَكْمُ الْوَاقِعِ وَ لَذَا إِنَّ الْحِجَّةَ كَانَ حَيًّا مَعَ مَا قَضَى عَلَيْهِ مِنَ الشُّؤُونَاتِ

المَعْدُودَةُ وَ أَنَّهُ رُوحِي فَدَاهُ لَوْ لَمْ يَظْلَمِ أَحَدٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ فِي قَدِيمِ الدُّهُورِ وَ لَا فِيمَا يَحْدُثُ مِنَ الْأَزْمَانِ بَلْ يَدْخُلُ الرِّضْوَانُ بِجَسَدِهِ ... الخ .

۵- تفسیر سورة الحمد : آغاز - الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَقَدِّسِ مِنْ جَوْهَرِ نَعْتِ الْمَوْجُودَاتِ وَ الْمُتَعَالَى مِنْ مُجَرَّدِ وَصْفِ الْمُمَكِّنَاتِ ... الخ . در سی و سه صفحه هفده سطر است . و صفحه سی و دو سفید است و در حاشیه صفحه سی و سه آخر رساله نوشته است : این صفحه بفاصله یک صفحه بیاض در آخر تفسیر الحمد که دستور هیکل سبع دوائر مرقوم گشته و انتهایش متصل بتفسیر بسم الله است ، ولی در کتاب دیگر تفسیر بسم الله با خطبه غزائی مرقوم گشته که جناب باب الباب بر حسب امر مبارک حضرت نقطه آن تفسیر را مرقوم فرموده اند ، چون در این صفحه امر فرموده اند که حرز مبارک یعنی هیکل سبع دوائر را همراه داشته باشند در این کتاب ثبت گردید .

۶- رساله اعتقادات : آغاز - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ كُلُّ الْخَلْقِ يَرْجِعُونَ وَ إِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَوْصِيَاءِ الَّذِينَ قَدْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ أئِمَّةَ الدِّينِ وَ أَرْكَانَ أَهْلِ الْيَقِينِ وَ نَزَّلَ اللَّهُ حُكْمَهُمْ فِي الْقُرْآنِ حَيْثُ قَالَ عِبَادُ مُكْرَمُونَ ... وَ بَعْدُ لَمَّا سَمِعْتُ أَنَّ بَعْضَ النَّاسِ قَدْ عَرَضُوا بِمَحْضَرِ خَضِرِ الْعَالِي بَعْضَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي يَنْبَغِي فِي هَذَا الْمَقَامِ أَنْ أَذْكَرَهَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ فَابْتَدَأْتُ بِذِكْرِ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ لِثَلَا يَظُنَّ أَحَدٌ فِي نَفْسِي دُونَ الْحَقِّ ... وَ أَشْهَدُ لِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ انْتَجَبَهُ مِنْ بُحْبُوحَةِ الْقِدَمِ عَلَى مَقَامِ تَجَلِّيهِ وَ جَعَلَهُ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي الْإِدَاءِ وَ الْقَضَاءِ ... وَ أَشْهَدُ لِأَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٍ وَ فَاطِمَةَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ بِمَا شَهِدَ اللَّهُ لَهُمْ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ بِأَنَّهُمْ أَرْكَانُ التَّوْحِيدِ وَ ظُهُورَاتُ التَّقْدِيسِ ... وَ أَشْهَدُ

انّی عبدُ آمنتُ باللّهِ و آیاتِهِ و اتّبعْتُ حکمَ القرآنِ و ما اردتُ فی شأنِ اِلا حکمَ اللّهِ الخالصِ و انّ الذّینَ یفترون علیّی بما اتّبعْتُ اهوائهم فلیسوا منّی و انا منهم بریءٌ و لقد حدّثتُ الناسَ بما اکرمتنی اللّهُ من العلم ... و لقد اکرمتنی اللّهُ فی مقام العلم شئوناً اربعة فمناها شأن العلم حیثُ یدلّ علیه ما فصلتُ فی ذکر النبوة الخاصه ... و منها شأن المناجات حیثُ یجرى بفضل اللّهِ و منّیه من قلمی فی سِتّة ساعاتٍ اَلْفُ بیّتٍ من المُناجات ... و منها شأنُ الخُطبِ حیثُ یجرى من قلمی کلماتٌ عالیة ... الخ . در پنج صفحه هفده سطر است .

۷- رساله مختصر در دو صفحه در پیرامون جسد النبّی : آغاز - اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی تَجَلّی للمُمکنات بظهور المَشیّة لها ... و بعدُ لما سئل الجنابُ المستطابُ فی مقام الخِطابِ تَبیانَ الاشکالِ الَّذی هو مَعروفٌ بَینَ رجالِ الاعرافِ بانّ جَسَدَ النّبِیِّ صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ و آله کَیفَ یُمْکِنُ فی زَمانٍ و احدٍ و مکانٍ و احدٍ بانّ یَحضَرَ فی جَمیعِ اصْصاقِ الوُجودِ ... الخ . در پاسخ این اشکال هم فقط عبارت پردازی و بافندگی کرده است .

۸- سلسله ثمانیه : آغاز - سیّدنا و مولانا قد اشکل علیّی مسائلٌ متعدّدة و ارجو من فضلکم العالی ان تَمَنّوا علیّی عَبدکم بالتعرّض لجوابها ... الخ . در سه صفحه است ، و از شرح سلسله ثمانیه طولیه و تأویل باطن و مظاهر ظاهر ظاهر و از نسبة مابین احسائی و رشتی و ذکر قائم (که خود باب است) سؤال کرده ، و جواب مبهم داده و در آخر میگوید : و اَمّا السّؤالُ بَینی و بَینهما فما صَغُرَ جُثَّتک و کَبُرَ مَسئَلتک لا یَعلمه ذلک اِلا اللّهُ رَبّی و رَبّ العالمین جمیعا ... الخ .

۹- تفسیر سوره بقره : در آغاز این کتاب سوره حمد را نوشته و میگوید این

سوره هفت آیه است و هر آیه را مخصوص یکی از چهارده معصوم تا حضرت موسی بن جعفر (ع) قرار داده ، و سپس بسوره بقره شروع میکند ، و تا آیه (۱۴۳) از سوره بقره را بهمان سبک رشتی تفسیر و عبارت پردازی میکند . و در خاتمه کتاب مینویسد : در تاریخ یوم چهارشنبه مهر ماه سنه ۱۳۵۹ تحریر تفسیر مبارکه نیم ساعت بغروب مانده خاتمه یافت - نعمت الله صفاری .

این نه رساله را پیش یکی از دوستان محترم که از آقای سید عباس علوی خراسانی از مبلغین بهائیه گرفته بودند دیده و مطالعه کردم .

و در صفحه (۱۲۰) میگوید : و لا یجری التّغیّر لهم کما یكون الحجّة محمد بن الحسن علیهما السلام حیّا عذب الله قوماً قتلوهم بعد ما عرفوا علو جلالتهن .

تعجب در اینجا است که : سید باب در تمام نوشته های خود که قبل از رسیدن به تبریز از او منتشر شده است ، اعتراف بمبانی و اصول مسلمه دین مقدس اسلام و مخصوصاً ولّی عصر (عجل الله فرجه) کرده ، و اقرار بحیوة آنحضرت و نسب و غیبت او میکند .

ولی بعد از رسیدن به تبریز که تغییر هوا میدهد : لحن دعوی خود را عوض کرده ، و یکمرتبه خود او امام دوازدهم و مهدی موعود میشود ، و متأسفانه این مهدی موعود بجای فتح و ظفر و غلبه و نشر حقایق و حکومت حقّه که روی زمین فراگیرد : در بقیه زندگی سه ساله خود همه در حبس و از هر جهت محدود و بالآخره با نهایت عجز و مغلوبیت در میدان بزرگ شهر تبریز بدار زده میشود .

تنبيه النائمين

مشهور برساله عمه ، منسوب بعزیه خانم خواهر بزرگ صبح ازل و دختر میرزا عباس نوری و از پیروان سید باب و صبح ازل است ، اینکتاب در جواب نامه است که از طرف عباس افندی جهت عمه خود نوشته شده و آن نامه مشهور بلوح عمه و در مکاتیب دوم چاپ شده است .

این کتاب سه قسمت است : اول - محتوی مقدمه است در ۱۲ صفحه مربوط بخصوصیات کتاب و شرح حال عمه و لوح عمه . قسمت دوم - کتاب رساله عمه است در ۱۱۵ صفحه قسمت سوم - حاوی بر خطبه و رساله ردیه حاجی میرزا احمد کرمانی است در ۲۶ صفحه . در سالهای اخیر از طرف بایه بدون ذکر تاریخ و محل طبع چاپ و منتشر شده است .

این کتاب در اثبات وصایت صبح ازل و نقل اعمال سوء میرزا حسینعلی بهاء و رد و طرد دعاوی او است ، و بطوریکه از بررسی کتاب معلوم میشود : نویسنده آن شخص مطلع و محقق و فاضلی بوده است ، و ممکن است یکی از فضلی بایه از زبان عمه این کتاب را تألیف و تنظیم کرده است ، و انصافاً در مقام رد دعاوی بهاء خوب از عهده برآمده است .

در صفحه (۴۶) گوید : چگونه میشود که شخص نبی و رسول ظاهر شود و برهان اقامه نماید و احکامی از جانب خدا بیاورد که عباد را از وادی ضلالت و جهالت نجات داده بجنّت عرفان و ایقان رساند ، هنوز احکام او را کسی نشنیده و بموقع اجراء نرسانیده دیگری بیاید احکامش را نسخ نماید و متمسک ببعضی از کلمات و عبارات متشابه کتاب بیان باشد ، در صورتیکه خودش نتواند احکامی

بیاورد در ظرف اینمدتیکه مشق این کار را میکرد و نتوانست ترتیب اثری دهد، پس از آنکه دید دروغش مکشوف و کذب و ادعایش آشکارا میگردد بمردّه کالقرده خود گفت که نقطه بیان را در عالم نورانیت ملاقات کردم چون طفل رضیعی که برای ثدی ام خود ضراعت و زاری نماید که احکام بیان او را نسخ ننمایم، منهم بر او رحم آورده احکام کتاب او را نسخ ننمودم مگر چند حکم از محترّات و منکرات او را چون بر عاملین ترک آنها شاق بود استعمال آنها را جایز شمردم، و این اشعار را در اینمقام انشاد نمودند:

بیان از من شده صادر منم بر نسخ او قادر

کنون بر وی شدم آمر چرا کو شد مرا ساجد

یا معاشر المُنصفین به بینید و بشنوید که: این مدعی شمس حقیقت چه میگوید! اشهدکم بالله هیچ شخص عامی باشعور چنین سخنی میگوید و چنین ادعائی مینماید اگر نقطه بیان از جانب خدا و احکامش متبع بوده تو چه میگوئی مگر کتاب بیان رساله عملیه فلان مجتهد بوده که تو تقلید میت را جایز بدانی که احوط چنین یا اقوی چنان است ... الخ.

هشت بهشت

این کتاب در سالهای اخیر از طرف بابیه بدون تاریخ و بی آنکه اسم محلّ طبع ذکر شود، در ۳۳۰ صفحه وزیری با ۱۸ صفحه مقدمه کتاب چاپ حروفی شده است. در اول مقدمه مینویسد: کتابیکه اینک بخوانندگان گرامی تقدیم میشود هشت بهشت معروف است که در فلسفه احکام آئین بیان و شرح حال عدهای از فضلاء و

قدمای بابیه و چگونگی انقسام با بیان بازلی و بهائی و ردّ بهائیان نوشته شده ، و بقول استاد علامه محمد قزوینی از مآخذ کتب نفیسی است که پروفیسور ادوارد براون مستشرق دانشمند عالیقدر انگلیسی دربارهٔ بابیه تألیف نموده است ، و هر چند مرحوم قزوینی در شرح حالیکه راجع بشیخ احمد روحی نوشته اینکتاب را از او دانسته است لکن بنا بدلائلیکه در دست است شیخ احمد و میرزا آقاخان کرمانی متفقاً بتألیف آن پرداخته‌اند ... الخ .

در این کتاب بتناسب قضایا و دعاوی و آداب سید باب و کتاب بیان او : حرفهای عجیب و بافندگیهای سستی درست کرده است .

در صفحه (۲۶) گوید : احکام این شریعت مقدّس از حیث قدمت و حکمت بآئین آفتابپرستان و مغان مماثل است و از نقطه نظر فلسفه و عمق تأویل بدین برهما و بودا مشابه و از حیث بساطت و مناسبات طبیعی با قانون کنفسیوس ... الخ . و در صفحه (۴۵) گوید : چون این جرم شریف جهانتاب نیر اعظم و مرتبی ابدان و طبایع و پرورنده قوی و آرکان است و بواسطه ضیاءپاشی و نوربخشی این جرم منیر همه هیئت غاسقه از ظلمت سرایِ عدم بشبستان وجود قدم نهادند لاجرم در هر روز جمعه امر شده در برابر این جرم شریف نورانی ایستاده و با کمال صفا و توجه قلب و لطافت جسم و نظافت لباس متوجه او گشته بگویند - **إِنَّمَا الْبَهَاءُ مِنَ اللَّهِ عَلَى طَلْعَتِكَ الْمُضِيئَةِ يَا أَيُّهَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ فَاشْهَدِي كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ ...** و هر روز هنگام ظهر که آیه شهدالله بجای نماز میخواند باید متوجه این پیکر شریف تابناک و این جرم لطیف پاک شد ... و حضرت نقطه بیان در ابتدای ظهور هر روز در برابر آفتاب گرم بوشهر ایستاده و ادعیه و زیارات میخواند تا بعضی را گمان

باطل بیقین پیوست که مقصود آنحضرت تسخیر آفتاب است ... الخ .
 پس از این جملات فهمیده میشود که : در آئین بیان توجه مخصوص برای آفتاب شده است ، و از آفتاب پرستی نمونه‌ها و آثاری در اینمسلک گذارده شده ، و مخصوصاً خود سید باب هم در مقام دعاء و زیارت در هوای گرم بوشهر توجه بآفتاب میکرده است .

صَحِيفَه عَدْلِيَّه

این کتاب در (۴۲) صفحه بقطع کوچک ۱۷ در ۱۲ سانتیمتری در این چند سال اخیر از طرف بابیه مقیم مرکز چاپ حروفی شده است .
 این کتاب را سید باب در سالهای اولیه خود بعد از مراجعت از سفر حج تألیف کرده است ، و از این لحاظ بکلیتات و اصول مسلمة دین مقدس اسلام در خلال این کتاب اعتراف میکند .

در صفحه (۱۰) گوید : و توهم نمائی که میگویم این دعوات اتم و اعظم است .
 نه چنین است بحق خداوندیکه آل الله را بولایت مطلقه خود ظاهر فرموده که وجود و صفات من و کلماتیکه از لسان و قلم من جاری شده و باذن الله خواهد شد ، معادل یکحرف از ادعیه اهل عصمت سلام الله علیهم نخواهد شد لِاجل آنکه ایشان در موارد مشیت الله سکنی دارند و ماسوای ایشان در اثر فعل ایشان مذکورند .
 و در صفحه (۱۳) گوید : از سبیل فضل امام غایب عجل الله فرجه عبیدی از عبید خود را از بَحْبُوْحَه اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حقه که اعظم کل خیرات است باو اعطا فرموده ... الخ .

و در صفحه (۲۷) گوید : رابع معرفت امامت است ، و در اینمقام بر کُلّ موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدّس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند ... و اسماء مقدّسه ایشان که مَرایای بیان است اینست : الحسن بن علیّ و الحسین بن علیّ ... و الحجّة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصّدیقة صلوات الله علیهم أجمعین ... الخ .

و در صفحه (۴۰) گوید : و أشهدُ لِأوصیاءِ محمدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَهُ عَلِيٌّ (ع) ثُمَّ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ (ع) ثُمَّ بَعْدَ الْحَسَنِ صَاحِبُ الْعَصْرِ حُجَّتُكَ وَ بَقِيَّتُكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّهُمْ قَائِمُونَ مَقَامَ حَبِيبِكَ فِي كُلِّ شَأْنٍ ... وَ أَشْهَدُ بِأَنَّ قَائِمَهُمْ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ حُجَّتُكَ إِمَامِي الْحَقُّ بِهِ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَ بِهِ أَعْتَصِمُ بِحَبْلِكَ وَ بِهِ أَرْجُو لِقَائَكَ ... الخ .

من معتقدم که : اگر یکنفر بابی یا بهائی روشنفکر و خواستار حقیقت تنها این کتاب را بدقت مطالعه کند ، او را از فحص ادله و براهین و در مقام تحرّی حقیقت کافی خواهد بود ، و بیقین خواهد دانست که سید باب روی سادگی خود و اغوای شیاطین و اجانب رفته رفته لحن کلام خود را عوض کرده ، و از عقاید اولیه خود دست کشیده است .

قسمتی از ألواح خطّ

نُقطه اولی و آقا سید حسین کاتب

در این کتاب (۲۰) لوح بخطّ سید باب و سید حسین یزدی کاتب سید گراور شده است . و در مقابل هر گراور ترجمه و توضیح آن بخطّ سربی چاپ شده ، و باز در مقدمه کتاب نیز توضیحاتی بنحو کلی در اطراف هر یک از آنها داده شده است ، و مجموعاً (۵۰) صفحه میباشد .

این کتاب مثل چند کتاب گذشته در سالهای اخیر (۱۳۳۶-۱۳۳۸ - شمسی) از طرف بابیه مقیم مرکز بدون ذکر مطبعه و محلّ طبع چاپ شده است .

در لوح دوم (ص ۳) که بخطّ خود سید باب است مینویسد : تَبَارَكَ اللهُ مِنْ ذَلِكَ الْإِلَهِ الْمُثَلِّهِ الْمُثَالَهُ تَبَارَكَ اللهُ مِنْ ذَلِكَ الرَّيِّبِ الْمُرتَبِّبِ الْمُتَرَابِّبِ تَبَارَكَ اللهُ مِنْ ذَلِكَ الْكُونِ الْمُكْتَوْنَ الْمُتَكَوِنِ ... تَعَالَى اللهُ مِنْ ذَلِكَ الطَّرْزِ الْمُتَطَارِزِ تَعَالَى اللهُ مِنْ ذَلِكَ الْجَرْدِ الْمُتَجَارِدِ تَعَالَى اللهُ مِنْ ذَلِكَ السَّزْجِ الْمُتَسَازِجِ تَعَالَى اللهُ مِنْ ذَلِكَ النَّقْبِ الْمُتَنَاقِبِ تَعَالَى اللهُ مِنْ ذَلِكَ الثَّمْرِ الْمُتَثَامِرِ ... يَا مَنْ لَهُ الْبَهِيّ وَ الْبَهِيّوْت يَا مَنْ لَهُ الْجَلُّ وَ الْجَلِيّوْت يَا مَنْ لَهُ الْجَمَلُ وَ الْجَمَلوْت يَا مَنْ لَهُ الْكَمَلُ وَ الْكَمَلوْت يَا مَنْ لَهُ الْعَظْمُ وَ الْعَظْموْت يَا مَنْ لَهُ الْكَرَمُ وَ الْكَرْموْت يَا مَنْ لَهُ النَّصْرُ وَ النَّصْرَوْت ... هُوَ أَنَا يَا مَنْ لَهُ الْوَلَايَةُ وَ الْاَوْتَلَاءُ يَا مَنْ لَهُ الْقَدَارَةُ وَ الْاِقْتَدَارُ يَا مَنْ لَهُ الْحَشَامَةُ وَ الْاِحْتِشَامُ يَا مَنْ لَهُ الشُّكُوَاوَةُ وَ الْاِشْتَوَاكُ يَا مَنْ لَهُ الْجَلَالَةُ وَ الْاِجْتَلَالُ ... أَنَا هُوَ يَا مَنْ لَهُ الْعِزُّ وَ الْعِزَّانُ يَا مَنْ لَهُ الطَّرْزُ وَ الطَّرْزَانُ يَا مَنْ لَهُ الْقَدْرُ وَ الْقَدْرَانُ يَا مَنْ لَهُ الْعِلْمُ وَ الْعِلْمَانُ يَا مَنْ لَهُ الظُّهْرُ وَ الظُّهْرَانُ يَا مَنْ لَهُ السُّلْطُ وَ

السلطان ... یا مَنْ له الغنی و الغنیان یا مَنْ له البهی و البهیان یا مَنْ له النصر و النصران اللّٰه انا یا مَنْ له الباهین و البهیا یا مَنْ له الراضین و الرضیاء یا مَنْ له العالین و العلیاء یا مَنْ له العالین و العلیاء یا مَنْ له الباقین و البقیاء ... الخ . [کلمه‌های ذلک در خط سید با الف است = ذالک]
 خوانندگان محترم اینکلماترا بدقت بخوانند و بهر طوریکه تشخیص میدهند (درباره گوینده آنها که سید باب است و بخط خود نوشته است) حکم کنند .

نقطة الکاف

اینکتاب محتوی (۶۶) صفحه مقدمه و (۲۹۶) صفحه اصل کتاب با فهرست است ، و هر صفحه در (۲۵) سطر است ، در سنه (۱۳۲۸) هجری مطابق (۱۹۱۰) مسیحی در مطبعه بریل در لیدن از بلاد هلاند بطبع رسیده است .
 مؤلف کتاب حاجی میرزا جانی کاشانی مقتول در سنه (۱۲۶۸) هجری است که از خصیصین سید باب بوده است ، و اینکتاب در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه است .
 مستشرق شهیر ادوارد برون انگلیسی مقدمه مفصلی بر این کتاب نوشته ، و خود مباشر طبع و نشر آن شده است .
 مستشرق نامبرده زحمت زیادی در تصحیح و طبع اینکتاب متحمل شده ، و مخصوصاً در تنظیم مقدمه که (۶۶) صفحه است : تحقیق و دقت قابل تقدیری نموده است .

و برای اینکه اینکتاب در ایام ریاست و نیابت میرزا یحیی صبح ازل نوشته شده ،

و در موارد زیادی نیز بمقام وصایت و مرجعیت و مقام او بصراحت لهجه اشاره شده است ، بهائیه با این کتاب کاملاً مخالف بوده ، و با نشر و طبع آن هیچگونه موافقت ندارند .

اینکتاب نیز مانند مقاله سیاح بصورت تاریخ ولی در حقیقت یکی از کتب استدلالیه بابیهها میباشد که : روایات و احادیث را تأویل کرده ، و قضایای تاریخی را تحریف نموده است .

و در عین حال ، مطالب زیادی از اینکتاب فهمیده میشود که : امروز اثری از آنها در نوشتهها و تألیفات موجوده نیست .

در (ص ۱۵۲) میگوید : جناب حاجی (حاجی محمدعلی قدوس) مدعی مقام قدوسیت که رجعت رسول الله بوده باشد و بادلّه حقه حق خود را ثابت میفرمودند یکی آنکه صاحب آیات و مناجات و خطب عالیه بودند ، دوم آنکه احادیث در حق ایشان از ائمه دین بسیار وارد است ، یکی حدیث در باب آیات سود من قبل المشرق است که میفرمایند و فیه خلیفه الله المهدی ، یکی در باب آیات اربعه است که رایت یمانی و حسینی و خراسانی و طالقانی است که هر چهار حق میباشند و رایت سفیانی باطل است که مقابل این چهار می ایستد ، اما رایت یمانی جناب ذکر است ، و رایت حسینی که از همه مشخص تر است و رایت محمد بن الحسن (ع) میباشد و رایت حضرت قدوس است ، و رایت خراسانی مراد از رایت جناب سیدالشهداء (ع) است که از خراسان حرکت نمود و باب جناب ذکر بودند و رایت طالقانی که میفرماید از بطن طالقان ظاهر میشود مراد جناب طاهره است که والد ایشان طالقانی هستند ، و رایت سفیانی رایت ناصرالدین شاه است .

آری اغلب نوشته‌های اینکتاب چون این قسمت در نهایت درجه اختلال و تناقض و ابهام است .

۱- قدوس مدعی رجعت شده و میگوید : من پیغمبر هستم و برگشته‌ام بسوی شما و مانند آنحضرت آیات و خطب دارم .

۲- و پس از دو سطر آیات سود را بقدوس تطبیق میدهد .

۳- سه سطر دیگر او را مصداق رایت حسینی قرار میدهد .

۴- باز در سطر دیگر او را محمد بن الحسن معرفی میکند .

۵- رایت یمانیرا که از جانب یمن خارج میشود : تطبیق بسید باب کرده و میگوید مراد جناب ذکر است .

۶- رایت خراسانیرا که از خراسان ظهور کرده و در کوفه و عراق اقامت میکند در مقابل سفیانی به بشروئی تطبیق میکند .

۷- رایت سفیانیرا که از شام خروج کرده و همه ممالک شامات (ممالک خمسه که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین باشد) را تصرف کرده و بکوفه وارد میشود : بناصرالدین شاه قاجار تطبیق میکند .

۸- و رایت طالقانیرا بطاهره تطبیق میکند .

تعجب در اینجا است که : تازه اینها خروج هم نکردند ، بلکه در اثر فشار و تعقیب دولت وقت ، همه در قلعه طبرسی محصور شده و پیش از اینکه کوچکترین پیشرفت و موفقیتی داشته باشند از بین رفتند .

و سپس میگوید : مراد از حضرت قائم که رجعت رسول الله بوده باشد همان حضرت قدوس بودند ، و جناب ذکر رجعت حضرت امیرالمؤمنین ، چونکه دوره

ولایت بود آنجناب سبقت بظهورات نمودند ، از این جهت علیمحمد نام شریف ایشان است ، و جناب قدوس محمدعلی ... الخ .
 پس روی اینسخن لازمست که : سید باب تابع قدوس بوده ، و قدوس از هر جهت بر او برتری و فضیلت و تفوق داشته باشد .
 و ما اگر بخواهیم تناقضات و مهملات این کتابرا نقل کنیم : خود دفتر مستقلی خواهد شد .

فرائد گلیایگانی

اینکتاب در (۷۳۱) صفحه و هر صفحه در (۱۹) سطر است ، باضافه (۲۵) صفحه که محتوی فهرست و جدول صواب و خطاء میباشد .
 در صفحه سوم از ملحقات مینویسد : و قد طُبِعَ الْكِتَابُ بِنَفَقَةِ الْحَاجِّ عَبْدِ الْكَرِيمِ الطَّهْرَانِيِّ وَ مِيرْزَا عَلِيِّ مُحَمَّدِ الشِّيرَازِيِّ ، وَ حَقُوقِ الطَّبْعِ مَحْفُوظَةً لِلْمُصَنِّفِ وَ بَعْدَهُ لَهَا ، طَبْعَ مَطْبَعَةِ هِنْدِيَّةِ بَشَارِعِ الْمَهْدِيِّ بِالْأَزْبَكِيَّةِ .
 و در صفحه (۳) میگوید : بعد الحمد و الصلوة ، اقلّ عباد ابوالفضل محمد بن محمد رضا الجرفادقانی و فقه الله لخدمة العالم و ازالة الضغائن الكامنة في صدور الأمم معروض میدارد که در سنه ماضیه رساله ملاحظه شد که جناب مستطاب میرزا عبدالسلام شیخ الاسلام مدینه تفلیس و سائر بلاد قفقازیّه البسه الله رداء العزة الابدیّة و زین به و سادة المشیخة الاسلامیّة در ردّ کتاب مستطاب ایقان تألیف نموده و انتقادی چند در لباس سؤال در آن درج فرموده‌اند . الخ .

و در آخر کتاب مینویسد : و قد فرغ من تألیفه و تنمیقه مؤلفه الفقیر فی مدینه القاهره المعزیه حاضرة البلاد المصریة فی لیلۃ عید الفطر المبارک غرّة شوال المکرّم سنة (۱۳۱۵) من الهجرة .

این کتاب مفصلترین و بالاترین کتاب استدلالی و نظری بهائیه است که : روایات وارده اسلامیه را تحریف و تأویل نموده ، و با هزاران بافندگی بمسلك بهاء منطبق میکند .

واقعا آدم مبهوت و متحیر میشود که : خیانت و بیشرمی انسان بجائی برسد که در نوشته‌های خود (که برای همیشه در میان مردم باقی خواهد بود) کوچکترین ملاحظه از مراتب امانت و شرف و فضیلت و تقوی را ننموده ، و بهر طوریکه میتواند برای اثبات مقصد موهوم و خرافی خود قلم‌فرسائی کند .

آری در صورتیکه خود سید باب و میرزا بهاء در نوشته‌های خود (جلد اول ص ۱۲۱ رجوع شود) این قسمت را ملاحظه نکرده‌اند : از پیروان ایشان چه توقعی داریم^۱ .

در صفحه (۴۴۹) در مقام فصاحت و بلاغت کتاب ایقان میگوید : چون جناب شیخ نتوانسته‌اند در این رساله و هم در رساله ثانیه بعبارتی از عبارات کتاب مستطاب ایقان استشهاد نمایند که در آن عبارت اخلاقی بقواعد فصاحت شده باشد و یا امری مخالف قوانین لغت یافت شود ، ایرادشان قابل جواب نبود ، زیرا که ایراد بلا دلیل و انتقاد بلا استشهاد قابل توجه و اعتناء نیست .

و ما برای استشهاد و برای اینکه جناب میرزا توجه و اعتنائی بنمایند یک جمله

از عربیهای ایقانرا نقل میکنیم :

در صفحه (۱۰۲) چاپ اول ایقان میگوید : و اَيَّاكُمْ يَا مَعْشَرَ الرُّوحِ لَعَلَّ انْتُمْ
بِذَلِكَ فِي زَمَنِ الْمُسْتَعْتَاتِ تُوَفَّقُونَ - که استعمال کلمه (انتم) در محلّ نصب (بعد
از لعلّ) غلط است ، ابن مالک میگوید : وَ فِي ارْتِفَاعٍ وَ انْفِصَالٍ اَنَا هُوَ . وَ اَنْتَ وَ
الْفُرُوعُ لَا تَشْتَبَهُ ، و برای مزید اطلاع بعنوان ایقان (صفحه آینده) مراجعه فرمائید
تا قسمتی از اغلاط ایقانرا ببینید .

و میرزا ابوالفضل در سال (۱۲۶۰) در گلپایگان متولد شده ، و در سال (۱۲۹۳)
در اثر ملاقات با فاضل قائنی و دیگران بهائی گشته و مشغول تبلیغ شد ، و
مسافرت‌های باروپا و امریکا و مصر و ترکستان و سوریه کرده و تألیفات چندی نموده
است .

و در سال (۱۳۳۲) هجری در مصر درگذشت .

و از جمله تألیفات او : دُرَرُ بَهِيَّةٍ وَ حُجُجُ بَهِيَّةٍ وَ بُرْهَانُ لَامِعٍ وَ رِسَالَةُ اَيُوبِيَّةٍ وَ
رساله اسکندریه است .

ایقان بهاء

اینکتاب در (۱۵۷) صفحه و هر صفحه در (۱۵ سطر) و چاپ سنگی است ، و
ظاهراً چاپ اول باشد که در زمان خود بهاء چاپ شده است ، در پایان کتاب میگوید :
الْمَنْزُولُ مِنَ الْبَاءِ وَ الْهَاءِ وَ السَّلَامِ عَلَى سَمْعِ نَعْمَةِ الْوَرَقَاءِ فِي سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى
فَسُبْحَانَ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى . و در آغاز میگوید : بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْبَابُ
الْمَذْكُورُ فِي بَيَانِ أَنَّ الْعِبَادَ لَنْ يَصْلُوا إِلَى شَاطِئِ بَحْرِ الْعَرْفَانِ ... الخ .

و منظور از ربّ اعلی سید باب است : چنانکه از موارد استعمال این کلمه در کتابهای دیگر ایشان واضح و روشن میشود .

و تألیف اینکتاب در ایام اقامت بهاء در عراق و پیش از دعوی ظهور (مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ) بوده است .

و اغلب عبارتهای عربی اینکتاب مغلوط و لحن است ، و از اینجا معلوم میشود که : تحصیلات جناب میرزا روی اساس صحیح و پایه منظم نبوده است .

و طوریکه از اینکتاب و از سائر نوشته‌های ایشان برمیآید : جناب میرزا از همان اول در این فکر بوده و مقدمات دعوی و پیغمبری خود را تهیته میدیده است ، مثلاً در اینکتاب با اینکه هنوز دعوی خود را ظاهر نمیکند ، با این حال نوشته‌های خود را بنام الواح نامیده ، و در آخر هر مطلب یک جمله بصورت آیه نازل میکند ، اگرچه اغلب آنها غلط است مانند جمله ، *كانوا بجناحين الا يقان في هواء العلم مطيوراً ، و - لعلّ تكوننّ في مناهج العلم و الحكمة باذن الله مسلوکاً ، و - و لتطيرنّ بجناحين الانقطاع في هواء الذی كان عن الابصار مستوراً .*

و در آخر باب اول (صفحه ۵۸) برای درست کردن زمینه و مستعد نمودن مردم میگوید : در این وقت از اهل بیان و عرفاء و حکماء و علماء و شهدای آن استدعاء مینمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده (در بیان راجع به مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ) فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة الحقایق و نور الانوار (که خود جناب میرزا باشد) متمسک ببعضی از عبارات کتاب (بیان) شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد چه که آن سلطان هویت قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق او را بحرفی

از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید :

و در صفحه (۸۰) میگوید : امیدواریم نسیم رحمتی بوزد و شجره وجود (منظور خود میرزا یا مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ است) از ربیع الهی خلعت جدید پوشد و تا باسرار حکمت ربّانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کَلّ شیء (احکام باب روی عدد کَلّ شیء ۳۶۱ برقرار شده است) بی نیاز گردیم تا حال که نفسی مشهود نگشت که باین مقام فایز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند (ظاهراً اشاره میکند باشخاصیکه دعوی مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ نمودند از قبیل دیّان و دیگران) تا بعد قضای الهی چه اقتضاء نماید و از خلف سُرّادق امضاء چه ظاهر شود .

و در صفحه (۱۰۷) میگوید : قسم بخدا که این حمائه تُرابیرا غیر این نغمات نغمها است . تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد تا عروسهای معانی بیحجاب از قصر روحانی قدم ظهور بعرصه قدم گذارند و ما مِنْ أَمْرٍ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ ... الخ .

از این عبارتها واضح و معلوم میشود که : جناب میرزا هنگام نوشتن اینکتاب خیال دیگری در سر میپرورانید ، و پیوسته در فکر نقشه جدیدی بوده و مترصد موقع مقتضی بود که نقشه خود را بمقام اجراء گذاشته ، و از نو طرح تازه را بریزد . آری طوریکه دیگران نوشته اند : میرزا با بودن اصحاب بزرگ سید باب و با وجود اشخاص دانشمند و معنون ، موقع را برای دعوی خود مناسب نمیدید .

اگرچه دیگران این حالترا از جناب میرزا احساس کرده ، و این فکر را در خلال کلمات او یافته ، و آثار سستی و بیعلاقه بودن او را نسبت بخودشان می فهمیدند . و روی اینجریان جناب میرزا در مورد قهر و غضب و بیمهری اصحاب واقع شده ، و حرفهای گوناگون در پیرامون او گفته میشد .

و خود میرزا در صفحه (۱۵۳) ایقان باینمعنی اشاره میکنند که : با آن همه ابتلاء و بأساء و ضراء که از اعداء و اولوالکتاب وارد شد نزد آنچه از احتباء وارد شد معدوم صرفست و مفقود بحت ... و این عبد در اوّل ورود این ارض چون فی الجملة بر امورات مُحدّثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم ، و مقصود این بود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و غیر از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد .

و منظور میرزا از مصدر امر : برادرش میرزا یحیی صبح ازل است که نامه بسوی بهاء نوشته و تقاضا کرد تا از مسافرت برگردد ، و چون میرزا در آن ایام اطاعت او را لازم میدانست : از سفر برگشت .

و اینموضوع را در مقدمه نقطة الکاف (لط) بطور شرح و بسط از کتاب هشت بهشت تألیف حاجی شیخ احمد کرمانی نقل کرده ، و توضیح داده است .

و اینکتابرا در سال (۱۳۱۸) در مطبعه موسوعات مصر چاپ حروفی کرده ، و تا ممکن بود اغلاط لفظی و معنوی آنرا اصلاح کرده‌اند و ما بچند مورد آن اشاره میکنیم :

در صفحه (۱۳) از طبع اولی جمله - مِنْ السِّدْرَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي رِضْوَانِ الْأَحَدِيَّةِ ، چنین تصحیح شده (ص ۱۷ طبع سربی) مِنْ شَجَرِ كَانٍ فِي الرُّوْضَةِ الْأَحَدِيَّةِ .

و در صفحه (۷) جمله - بَجَنَاحَيْنِ الْاَيْقَانِ ، چنین تصحیح شده ص (۸) بَجَنَاحِي الْاَيْقَانِ ، و همچنین در چند جای دیگر .

و در صفحه (۱۲) جمله - کانت بنارِ الجَحیم موقوداً ، تصحیح شده (ص ۱۶)
و عَذَّبهم بنارِ کانت فی هاوِیةِ الجَحیم .

و در صفحه (۱۶) جمله - کان غَنیًّا عن کلِّ من فی العالمین مجموعاً ، تصحیح
شده (ص ۲۱) کان غَنیًّا عنه و عن ما یُشاهد و یُری .

و در صفحه (۲۱) جمله - و تكونَ من الذینهم كانوا عن کأسِ العلمِ مشروباً ،
تصحیح شده (ص ۲۸) شَرِبُوا مِن کَأسِ العِلْمِ و العِرْفانِ .

و در صفحه (۳۸) جمله - کَذَلِکَ نَرَشُ عَلَیکَ مِن اَنوَارِ شُموسِ الحِکْمَةِ ...
کانوا بِجناحِینِ الايقانِ فی هَواءِ العِلْمِ مَطیورا - تصحیح شده (ص ۵۲) کَذَلِکَ
نَوَّرنا افقِ سماءِ البیانِ مِن اَنوَارِ شُموسِ الحِکْمَةِ و العِرْفانِ ... طاروا بِأجنحةِ
الایقانِ فی هَواءِ مَحَبَّةِ رَبِّهم الرَّحمنِ .

و در صفحه (۴۷) جمله - یومَ یأتی اللّهُ فی ظُللٍ مِنَ الغَمَامِ ... روزیکه میآید
خدا در سایهٔ ابر - در (ص ۶۳) تصحیح شده - هَلْ یَنْظُرُونَ اِلَّا اَن یأتیهم اللّهُ فی
ظُللٍ مِنَ الغَمَامِ ... آیا انتظار میکشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه از ابر .

و همینطور تا آخر کتاب که : همه غلطهای چاپ اولرا تا میتوانستند در این
مرتبۀ تصحیح نموده‌اند .

و تعجب در اینجا است که : در این تصحیح قسمت آخر چون متوجه شده‌اند که
آیهٔ شریفه در مقام استفهام انکاری (نفی) است ، و هیچگونه مقصد آنرا که
بشارت از ظهور باشد ثابت نخواهد کرد ، از این لحاظ در مقام ترجمه : ترجمه را
طوری درست کرده‌اند که مجمل بوده و مفهوم آیه شریفه معلوم نشود .

اینجا است که : ما میگوئیم در میان بهائیه‌ها یا آدم با علم و با فضیلت و با سواد

پیدا نمیشود ، و یا همه بیدین و شهوت‌پرست و هواخواه هستند و اگر نه : چطور میشود که آدم با فضیلت و حقیقت‌پرست از این تحریفات و دزدیها و خیانت‌های بزرگ عالم انسانیت مطلع نبوده ، و تازه چنین شخصیرا بمقام روحانیت و نبوت و الوهیت و ربوبیت به‌پذیرد .

و تألیف اینکتاب در سال (۱۲۷۸) هجری یعنی یک سال پیش از تبعید جناب میرزا از عراق اتفاق افتاده است ، چنانکه در صفحه (۱۳۸) میگوید : ولیکن این انوار مقدسه هیجده سنه (از ظهور باب) میگذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید .

و در صفحه (۱۵۴) گوید : و لابتأ تسلیم نمودم و راجع شدم و دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد که اعداء در اهلایک این عبد فانی بنهایت سعی و اهتمام دارند .

النور الأبھی فی مُفاوَضات عبدالبهاء

اینکتاب در مطبعه بریل در شهر لیدن هلاند بقطع وزیری بچاپ رسیده است ، در سنه ۱۹۰۸ میلادی . مطابق (۱۳۲۵) هجری قمری ، جمعاً در (۲۴۲) صفحه و هر صفحه در (۲۵) سطر .

اینکتاب در پنج قسمت است ، قسم اول مقالات در تاثیر انبیاء در ترقی و تربیت نوع انسانی ، قسم دوم مقالات متعلق بمسائل مذهب عیسوی قسم سوم در علامات و کمالات مظاهر الهیه ، قسم چهارم در مبدء و معاد و قوی و حالات مختلفه انسان ، قسم پنجم مقالات در مواضع مختلفه .

در پایان کتاب گوید : الحمد لله شما بایران رفتید و ملاحظه نمودید که از نفعات قدس بهاءالله ایرانیان چگونه بنوع انسان مهربانند و پیش هر نفسی را از سائر طوائف تصادف مینمودند نیش میزدند و نهایت بغض و عداوت و کینه داشتند حتی تنجیس مینمودند و انجیل و توراترا میسوختند و اگر دستشان آلوده بآن کتاب میشد می‌شستند حال اکثر از مضامین این دو کتاب را در محافل و مجالس بالمناسبه ترتیل مینمایند ... الخ .

ولی طوریکه ما اطلاع داریم و در گردش شهرهای شرقی و غربی و شمالی و جنوبی ایران مشاهده نمودیم : اینستکه در میان اهالی ایران عنوانی بدتر و پستتر از عنوان بهائیت نیست ، حتی اگر کسی مسیحی یا یهودی یا زردشتی یا طبیعی باشد ؛ کمتر در مورد نفرت و اتهام واقع میشود تا بهائی .

البته ایرانیها عداوت و بغضی با اقلیتهای مذهبی و ملل دیگر ندارند ؛ زیرا مسلک و عقیده آزاد است ، ولی بهائیهها را یک ملت فاسد و مفسد و اخلالگر و بیوطن و شهوت پرست و مضرّی میدانند .

و شاید از این جهت باشد که : مسلمین از همان زمان اول اسلامرا آخرین دین و پیغمبر اسلامرا خاتم الانبیاء والمرسلین دانسته ، و اینمطلب را یکی از ضروریات عقائد خود میدانند ، و مخصوصاً اینکه از این جماعت حيله گریها و بهتانها و دروغهای زیادی دیده‌اند ، زیرا اینها در نوشته‌های خود آیات قرآنرا تحریف میکنند ، روایات و اخبار را تأویل مینمایند ، نسبتهای برخلاف حقیقت و بهتانهای دروغی بر افراد ایرانی روا میدارند ، چنانکه در همین عبارت ملاحظه میفرمائید که میگوید : از نفعات قدس بهاء ایرانیان چگونه ... الخ . در صورتیکه ایرانی از این اسم و از این

رسم منزجر و بیزار است ، جناب بهاء در نظر یک فرد ایرانی مجسمه تزویر و ریاء و مظهر حيله و مکر است ، جناب بهاء اگر حرفهایش از طلا و جواهر باشد ! ایرانی کمترین توجه و تمایلی بآنها پیدا نخواهد کرد .

نویسنده آدم بیطرفی هستم ، ولی از سخنهاى برخلاف حقیقت بسی متأثر شده ، و بی اختیار خود را برای اظهار حقائق ملزم می بینم ، مثلاً شما در همین این کتاب ، قسم اولرا خوب مطالعه بفرمائید و ببینید جناب عبدالبهاء تا چه اندازه در صراط ریاکاری و حيله ورزی سلوک کرده و حق و عدالت را زیر پای خود محو و پایمال نموده است .

درباره سید باب (صفحه ۱۹) میگوید : در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که ابدأ حضرت در هیچ مدرسه‌ای تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند . و درباره میرزا پدر خود در صفحه (۲۱) میگوید : پدرش از وزراء بود نه از علما و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه‌ای علمی نیاموختند و با علماء و فضلاء معاشرت ننمودند . و در صفحه (۲۲) در مقام جامعیت و علو مرتبت او گوید : جمیع جواب کافی شافی می شنیدند و مقنع میگشتند حتی علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالی را انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملاً حسن عمو بود آمد بحضور مبارک بعضی سؤالات از طرف علماء کرد جواب فرمودند ، بعد عرض کرد که علماء در علم و فضل حضرت مقرّ و معترفند و مسلم عمومست که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارد ... الخ .

من که نمیتوانم پیش خودم تحلیل کنم که : انسان چطور میتواند تا این اندازه از دروغ گفتن و دروغ نوشتن باکی نداشته و کوچکترین ملاحظه ننماید ، همه

نوشته‌اند که سید باب پیش شیخ عابد تحصیل میکرد و بدرس سید رشتی در کربلا حاضر میشد، مطالب خود بیان و نوشته‌های سید نیز بر این معنی شهادت میدهد. و خود بهاء نیز در صد مورد از کتاب ایقان بعلم و اطلاع و مطالعات خود اشاره کرده است! با اینحال جناب عبدالبهاء هیچگونه بخود نیاورده و خود را بتجاهل زده و میگوید: همه ایرانیها بر بیسوادی سید باب و میرزا بهاء شهادت میدهند، و سپس بفاصله یک صفحه میگوید: مآل حسن عمو (که معلوم نیست کیست و کجائست و طوریکه از اسمش معلوم میشود یک پیرمرد عوام و از عمله موتی بوده است) گفت همه بمقام علم و فضل شما معترفند. و هیچ فکر نمیکند که جناب میرزا که تحصیل نکرده و علم نداشت (بقول خودش)، و آثار علمی هم که از آنجناب (بجز عبارتهای مغلوط) ترشح نکرده است، و احکام و مجعولات ایشانهم که همه کشف از کمال بی‌اطلاعی و نادانی ایشان میکند، پس کدام علم و فضل؟ و کدام دانشمند و عالم تا بحال بمقام فضل و علم او اشاره نموده است؟

بیان سید باب

اینکتاب در (۴۰۸) صفحه و هر صفحه (۱۹) سطر، و نسخه بسیار تمیز و خوشخط است. و در پایان کتاب مینویسد: و لَتُطَهَّرَنَّ أَنْفُسَكُمْ عَلَى حَقِّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مُقْتَدِرُونَ. تَمَّتِ الْكِتَابُ بِعَوْنِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ فِي رَابِعِ عَشْرِينَ شَهْرَ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ (۱۳۳۰).

کاتب اسم خود را ننوشته است، ولی در حاشیه صفحه (۷۸) باب سادس عشر از واحد ثانی مینویسد: کاتب الحروف بگوش خود از حضرت ثمره (منظور صبح

ازل است) شنیدم که فرمودند : جمله (وصی عاشر من) هرگاه بخط جناب آقای سید حسین هم باشد اشتباه نوشته و (وصی ثامن) صحیح است پس فهمیده میشود که کاتب این نسخه از پیروان صبح ازل بوده است .

اینکتاب تا آخر باب عاشر از واحد تاسع است ، و بطوریکه معلوم میشود : نسخه‌های بیان فارسی بیش از اینمقدار نیست .

در آئین باب (پاورقی ص ۱۰) مینویسد : کتاب بیان دو جلد است یکی بیان عربی و دیگری بیان فارسی است که تفسیر کتاب عربی است و در ماکو نوشته شده ولی موفق باتمام آن نشده است ، بیان اصولاً باید نوزده واحد و هر واحدی ۱۹ باب باشد ولی بیان عربی فقط شامل ۱۱ واحد است و بیان فارسی تا باب دهم از واحد نهم میباشد .

مُتَمِّم بِيَان

این کتاب در (۱۵۶) صفحه باضافه ده صفحه مقدمه و فهرست در سالهای اخیر (۱۳۳۶-۱۳۳۸) از طرف بابیه مقیم مرکز گراور و طبع شده است .

در مقدمه مینویسد : و فارسی بیان تا باب دهم از واحد نهم که مجموعاً ۱۶۲ باب میشود حضرت نقطه اولی نازل فرموده ، و دو واحد و نه باب آن که ۴۷ باب میشود (مطابق با بیان عربی که یازده واحد تمام است) توسط حضرت ثمره ازلیه (میرزا یحیی صبح ازل) نازل گردیده ، که اینک با شکرگذاری از توفیق بدست آمدن خط منزل آن عینا گراور شده ... الخ .

در باب سابع از واحد حاديعشر گوید : فی انّ الله نهی فی البیان ان لا تملکن

فوق عدد الواحد (۱۹) من کتاب و ان تملکتُم فیلزمَنکم تسعة عشر مثقالاً من ذهب ... و هیجده کتاب دیگر که عدد حتی بوده (۱۸) آنچه در ظلّ بیان در او انشاء شود از علومیکه لازم آید شما را و نفع دهد و سود ظاهر و باطن در جمیع عوالم آشکار و مرتفع سازد در آئین خدا از قبیل نحو و صرف و علم حروف و اعداد آن ... الخ .

بطور مسلم خود بابیه هم باین سخن می خندند ، و عجب اینستکه : نوزده کتاب را در مرتبه اول اجازه داده است که از نحو و صرف و اعداد انتخاب کنند . در صورتیکه نحو و صرف را جناب سید باب آزاد گذاشته است ، و حروف و اعداد هم بجز ضررهای دنیوی و اجتماعی و اخروی فائده‌ای ندارد ، و از این لحاظ است که علوم غریبه چون رمل و جفر و تسخیرات در آئین مقدس اسلام حرام شده است ، و ظاهراً جناب صبح ازل بجز صرف و نحو و اعداد و حروف بعلم دیگر توجّه و علاقه نداشته ، و علوم ریاضی و طبیعی و فلسفی و حقوقی در نظر ایشان ارزشی نداشته است .

و بطوریکه در مقدمه این کتاب نوشته است : جناب صبح ازل ۴۷ باب بعنوان تکمیل بیان فارسی از بیان عربی استفاده کرده و مطابق مطالب آن تنظیم و ترتیب داده است .

در بیان عربی در واحد حاديعشر (ص ۵۶) میگوید : قُل السابِعُ نَهی عنکم فی البیان ان لا تملکنّ فوقَ عدد الواحد من کتاب ... قل الاول نفس البیان ثمّ الحیّ ما انشیء فی البیان من علوم یلزمَنکم فی دینکم مثلُ النحو و الصرف و الحروف و اعداد الحروف - بگوی که هفتم از واحد یازدهم آنکه نهی کرده است شما را در

کتاب بیان اینکه مالک نشوید از کتابها بیش از نوزده جلد را که اوّل آنها کتاب بیان باشد و هیجده کتاب دیگر (عدد حتی) آن کتابهائی باشد که در دوره بیان در علوم لازمه تألیف شده است مانند علم نحو و صرف و حروف و اعداد حروف .

پس جناب سید باب خودش اجازه داده است که : کتب مربوط بعلم نحو و صرف را از جمله نوزده کتاب بشمار آورده و تهیّه کنند ، و البته اینمعنی با آن فضل و احسانیکه درباره ملت خود کرده بود (از جهت رفع تقید بقواعد نحو و صرف) منافی است .

[بیان عربی]

این کتاب نیز در سالهای اخیر در (۶۲) صفحه از روی نسخه قدیمی گراور شده است ، و در آخر کتاب چند واحد از نسخه اوّلی که بخط سید باب است عکسبرداری شده است .

بیان عربی یازده واحد است ، و در ضمن هر واحد نوزده مطلب بترتیب و شماره بیان میکند ، و مثل بیان فارسی هر بابی بنحو استقلال و تفصیل ذکر نمیشود .
مثلاً در بیان فارسی (باب رابع عشر از واحد خامس) میگوید : و مظاهریکه مُطَهَّر است اوّل ایمان بیان است که مبدّل میفرماید جسد او را بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست همینقدر که تلقاء آیه از آن واقع شد شیء که عینیت در او نباشد طاهر میگردد و ثالث اسم الله هست که شصت و شش مرتبه که الله اطهر بر شیء خوانده شود طاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل و وصل آن باهل بیان است ... الخ .

و در بیان عربی در ضمن واحد خامس نیز میگوید : **ثُمَّ الرَّابِعُ مِنْ بَعْدِ الْعَشْرِ يُطَهَّرُكُمْ اسْمُ اللَّهِ إِذَا تَقَرُّونَ اللَّهُ أَطَهَّرُ سِتَّةً وَ سِتِّينَ مَرَّةً ثُمَّ النِّقْطَةُ وَ مَا يَشْرُقُ مِنْ عِنْدِهَا مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ثُمَّ كَلِمَاتِهِ إِنْ أَنْتُمْ بِهَا تُوقِنُونَ ثُمَّ مَنْ يَدْخُلُ فِي الدِّينِ ... الخ -** پاک میکند شماها را اسم خدا چون بخوانید کلمه (**اللَّهُ أَطَهَّرُ**) را شصت و شش مرتبه ، سپس از مطهرات وجود خود نقطه است ، و باز آنچه از کلمات و آیات او ظاهر میشود ، و بعد آنکسیکه داخل در آئین بیان شود ... الخ .

پس بیان عربی مانند فهرست مفصلی است از بیان فارسی ، باختلاف آنکه در بیان عربی یازده واحد تمام ذکر شده است ، و همه بعربی نوشته شده است .

و در آخر این کتاب (بیان عربی) دو رساله دیگر ملحق و بطبع رسیده است .
اول - لوح هیکل الدین از سید باب که خلاصه احکام بیان است ، و در آخر آن نوشته شده است : این بخش از کتاب که در ۳۶ صفحه پایان یافته رونوشت هیکلی است که نقطه اولی در ایام آخر احکام آئین خود را اختصاراً در آن گنجانیده ... الخ .
دوم - تفسیر دو آیه از هیکل الدین از سید باب که در ۲۷ صفحه میباشد ، و در مقدمه آن نوشته شده است : تفسیری است که خود نقطه اولی بر آیات باب اول و باب دوم هیکل نازل فرموده ... الخ .

آغاز : بِسْمِ اللَّهِ ذِي الْعِلْمِ ذِي الْعَلَامِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيمِ ذِي الْعَلَامِينَ وَ إِنَّمَا الْبِهَاءُ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْوَاحِدِ الْأَوَّلِ ثُمَّ مَنْ يَشَاءُ ... الخ .

و در جلد اول اینکتاب (ص ۱۴۵) نیز در پیرامون کتاب بیان مطالب مفیدی را

تذکر دادیم^۱ .

آئین باب

اینکتاب در (۹۸) صفحه و هر صفحه در (۲۵) سطر است ، و بطوریکه در آخر مقدمه مینویسد : در فروردین سال (۱۳۲۳) شمسی در شهر اصفهان تألیف شده است .

و مؤلف در پشت کتاب اسم خود را برمز (ع - ف) تعیین کرده است .
مؤلف کتاب خود را بیطرف قلمداد میکند ، ولی بطوریکه از مطالب و نوشته‌های او معلوم میشود : از متعصبین بابیه میباشد .

اینکتاب محتوی یکمقدمه و پانزده فصل است ، و بطور کلی : راجع به تاریخ و زندگانی سید باب و صورت نوشته‌ها و تألیفات او و تعالیم و سخنان و احکام او میباشد .

الکواکبُ الدُرّیّة

الکواکبُ الدُرّیّة فی مآثر البهائیّة مشتمل بر سه فصل و یک مقدمه و یک خاتمه است ، جلد اول آن تا آخر فصل دوم است که در اختلافات اسلامیّه و حالات باب و بهاء و اصحاب آنان است .

جلد اول در (۵۷۵) صفحه و هر صفحه در (۲۵) سطر است ، و در آخر کتاب مینویسد : و قد فرغ عن مباشرة طبعه مؤلفه الحقیر عبدالحسین آواره بمصر (القاهرة) فی یوم الاثنین ۲۰ شهر محرّم الحرام سنة ۱۳۴۲ هجریّة مطابق ۳ سبتمبر ۱۹۲۳ میلادی بمطبعة السعادة بجوار محافظة مصر .

و تصادفاً پیش اینجانب فقط جلد اول اینکتاب موجود است ، با یک جلد از

ترجمه آن که احمد فائق بک رشد بعربی ترجمه کرده ، و در سال (۱۳۴۳) هجری در مطبعة عربیه مصر منتشر شده است .

و عربی اینکتاب در (۴۶۲) صفحه و هر صفحه در ۲۰ سطر است ، و تا آخر فصل اول نوشته شده است .

آواره (که بعد از توبه آیتی شده است) در جلد دوم کشف الحیل (ص ۶۳ - استطراد) میگوید : و بدیهست در آنموقع اگر بعقیده بیهائیت هم میشدم ممکن نمیشد که لگه‌های تاریخی برایشان در کتاب بگذارم و اگر میگذاردم ناچار آنها به شست‌شوی آن مبادرت میکردند ، چنانکه کردند ، یعنی هزاران قضیه مسلمه تاریخی را که محل تردید نبود از تألیف من (کواکب الدرّیه) برداشتند بعنوان اینکه صلاح امر نیست و صدها دروغ بجایش گذاشتند بعنوان اینکه حکمت اقتضاء دارد که اینها نوشته شود ، معذک گله اینک با مراجعه نظر می‌بینیم باز حقائق از قلم جاری شده و در همان کتاب ثبت گشته و عباس افندی هم با همه زرنگیهایش و با اینکه چندین دفعه آنکتابرا خواند و قلم اصلاح در آن نهاد باز برخورد نکرده و آن مسائل برای استدلال کنونی ما باقی مانده ، و اینجا است که باید گفت یا آواره در نگارش آن کتاب بیدار بوده یا خدای بهائیان در آنموقع خوابش برده بوده است ، و انّ هذا لشیءٌ عجب ، و از جمله آنها قضیه بدشت است که اینک عیناً از کواکب الدرّیه نقل میشود الخ .

و ما قضایای بدشت را در جلد اول اینکتاب (ص ۱۰۳ و ۷۲) از کتب خودشان نقل کرده‌ایم^۱ .

دروس الدیانة

این کتاب محتوی قسمتی از عقائد و احکام و تعلیمات بهائیه است که در (۱۳۵) صفحه و در سال (۱۳۴۱) هجری در مصر قاهره باهتمام فرج الله کردی و باجازه محفل روحانی مصر مطبوع شده است .

در صفحه (۱۱۳) در پایان دروس الدیانة میگوید : هذه دروس الدیانة لتلامذة المدرسة البهائیه قد فرغت من ترتیبها و تحریرها فی سنة تسع و عشرين و ثلاثمأة بعد الألف من الهجرة النبویة علی هاجرها الف بهاء و تحية و انا الفانی محمد علی القائی .

این کتاب محتوی چند قسمت است ، قسمت اول مشتمل بر شصت و چهار درس و قسمت دوم در پیرامون دروس اخلاقی است .

مؤلف این کتاب شیخ محمد علی قائی اخوی زاده نبیل اکبر (آقا محمد فاضل قائی پسر ملا احمد متوفی سال ۱۳۰۹ هجری در بخارا) و از مبلغین بهائیه بوده است ، و در سال (۱۳۴۲) در عشق آباد وفات کرده است .

رسالة للثمرة

این کتاب نسخه خطی است که در عنوان سر مقاله های آن نوشته است : للثمرة ، و ظاهراً منظور از ثمره صبح ازل باشد ، و یا بطور کلی : خطاب بآیندگان و اعقاب بوده و بعنوان وصیت برای آنان نوشته شده است این مجموعه از جناب باب است ، و طوریکه از خصوصیات خط و کاغذ معلوم میشود در حدود زمان خود او استنساخ شده است .

آغاز : للثمره ، بسم الله الازل الازل ، اننى انا الله لا اله الا انا الوحد الوحيد
 اننى انا الله لا اله الا انا الاحاد الاحيد اننى انا الله لا اله الا انا الصماد الصميد اننى
 انا الله لا اله الا انا الفراد الفريد اننى انا الله لا اله الا انا السراج السريج اننى انا
 الله لا اله الا انا الجذاب الجذيب ... الخ . و آغاز ثمره دوم اينست : ايضاً للثمره ،
 الله اكبر تكبيراً كبيراً ، هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن
 القيوم ... الخ ، و آغاز ثمره سوم اينست : ايضاً للثمره ، الله اقدس ، بسم الله الاله
 ذى الالهين قل اللهم انك انت سبحان السموات و الارض و ما بينهما و الهان من
 فى جبروت الامر و الخلق ... الخ ، و آغاز ثمره چهارم اينست : ايضاً للثمره ،
 بسم الله الامنع الاقدس ، سبحانك اللهم يا الهى لاشهدتك و كل شىء على انك
 انت الله لا اله الا انت ... الخ .

اين نسخه جمعاً (۴۷) صفحه و محتوى (۱۲) لوح و هر صفحه (۱۵) سطر
 است ، ولى بهتر اين بود كه براى اينكتاب لغتنامه هم مينوشت ، زيرا بسيارى از
 لغات آن در كتب لغت پيدا نميشود ، و ظاهراً جناب باب خيال كرده‌اند ، كسى كه
 دعوى نيابت يا نبوت يا الوهيت ميكند ، ميتواند در قواعد ادبى و قوانين لفظى و
 لغات آنملت نيز دخل و تصرف كند .

و در صفحه (۱۶) ميگويد : يا من له البهى و البهوت يا من له الجبل و
 الجليوت يا من له الجمل و الجملوت يا من له الكمل و الكملوت يا من له العظم و
 العظموت يا من له الكرم و الكرموت يا من له النصر و النصروت يا من له الفتح و
 الفتحت ... الخ .

و در صفحه (۲۱) ميگويد : اياى اياك سبحان من هو الهان (بضم همزه)

الالهین سبحان من هو ربان الربیین سبحان من هو کوان الکوانین سبحان من هو
ازلان الازالین سبحان من هو قدامان القدامین سبحان من هو قدران القدارین
سبحان من هو حکمان الحکامین ... الخ .

و ظاهراً این همان کتابیست که در آئین باب (ص ۱۲) بعنوان نصوصات راجع
بوصایت صبح ازل (از مؤلفات سید باب می‌شمارد .

ترجیع بند نعیم

این کتاب محتوی (۱۳۳) ترجیع و هر ترجیعی نه بیت است (بعدد بهاء) که در
یک صفحه چاپ شده است : باضافه (۱۳۲) شعر تبلیغی (بقافیة ون) که مطلعش
اینست :

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون یکی چو دجله آب و یکی چو لجه خون
چرا ننالم سخت و چرا نگریم زار که از مضیق جهان ره نمیرم بیرون
این اشعار در (۱۵۰) صفحه و حروفی چاپ شده است .

در ترجیع (۵۱) گوید :

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| شاه ابهی اراده چون فرمود | خلقت نو ز کاف و نون فرمود |
| چون من الله یبدؤن بودند | و اِلی الله یرجعون فرمود |
| ظواهر و فاش ان مادونی | خلقی ایای فاعبدون فرمود |
| علم اننی انا للهش | رایت شرک سرنگون فرمود |
| آن مُغیث بیان بحجت تسع | کلّ خیر لثدرکون فرمود |
| گفت آن یک که مستغاث نشد | گفت این یک چرا کنون فرمود |

چون نگشته بیان ما تکمیل باز تجدید دوره چون فرمود
در بیان ذات حضرت اعلیٰ با دل تنگ و غرق خون فرمود
که منم بنده او شهنشاہ است حجتش اننی انا اللہ است

اسم نعیم محمد و در سال ۱۲۷۲ در سده اصفهان متولد شده ، و از رفقای سینا و نیر بوده است .

از نعیم چند کتاب دیگر (استدلالیہ) نیز مشهور و منتشر است .

و دیگر از آثار او قصیدهٔ صیفیہ است که منتهی میشود بتوصیف عبدالبهاء و میگوید :

توئی تو فرع تقویم توئی تو اصل قدیم توئی تو رب کریم توئی تو خلق علیم
توئی تو حتی قدیم توئی تو عرش عظیم مهر تو خلد نعیم قهر تو نار جحیم
حب تو نعم القرین بغض تو بئس القرار

طلعت شمس الشموس طلعت عبدالبهاء است

قدرت رب النفوس قدرت عبدالبهاء است

رحمت رب الزیوب رحمت عبدالبهاء است

حضرت غیب الغیوب حضرت عبدالبهاء است

ذات إله الألوہ ذات ہمین شہریار

اگر نماز آوریم توئی تو مسجود ما اگر نیاز آوریم توئی تو معبود ما
بحق چو راز آوریم توئی تو مقصود ما رو بکہ بار آوریم توئی تو معبود ما

شہود ما را بس است بغیب دیگر چه کار

و در (۱۳۳۴) هجری فوت کرده است .

یک نسخه دیگر نیز از اینکتاب پیش اینجانب موجود است که در (۱۵۱) صفحه نه سطری است ، و در آخر کتاب مینویسد : کتبه میرزا آقای نیریزی مهاجر ارض ص سنه ۱۳۲۵ .

این نسخه اختلافات زیادی با نسخه اول دارد ، و گذشته از اختلافات : هیچده ترجیع که صد و شصت و دو بیت میشود اضافه دارد .

مکاتیب عبدالبهاء

مجلد اول از مکاتیب میرزا عباس پسر میرزا بهاء در (۴۴۸) صفحه و هر صفحه در (۱۷) سطر و (۸) صفحه فهرست دارد .

اینکتاب در سال (۱۳۲۸) هجری در مطبعه کردستان علمیه در درب مسقط جمالیته در مصر مطبوع شده است .

اینکتاب محتوی نامه‌ها و خطبه‌هائست که عبدالبهاء در موارد مختلفه و برای اشخاص نوشته است .

اینکتاب مانند مقامات دارای سجع است ، ولی گذشته از مطالب عجیب و ضعیف و غریبی که دارد : آثار تکلف و ساختگی و سستی از صفحات و الفاظ آن پیدا و روشن است .

و چون بدقت بررسی شود : اغلب عبارتها و کلمات و جملات و مطالب آن مکررات است که در هر لوحی تکرار میشوند .

مکاتیب سه جلد است ، ولی نزد اینجانب تنها جلد اول و دوم آن موجود بوده است ، و روی همین لحاظ در اینکتاب از جلد سوم آن استشهاد و نقل عبارتی

نشده است .

مکاتیب عبدالبهاء مجلد دوم

اینکتاب دارای (۳۴۴) صفحه و هر صفحه آن (۱۶) سطر است باز محتوی مکاتیب عبدالبهاء است که باشخاص مختلف نوشته است ، عبارات اینکتاب مانند جلد اول آن همه مسجع و بهر نحوی است آیه‌بندی و جمله‌بندی شده است ، و در حدود نصف کتاب عربی و بقیه فارسی است .

مطالب اینکتاب همه رجزخوانی و مکررات بوده ، و یک مطلب را بصد لباس با تغییرات مختصری بیان میکند ، ولی جمله‌بندی اینکتاب در مقابل مقامات حریری و کتب ادبی دیگر خنده‌آور است .

در یکی از مکاتیب صفحه (۳۳۲) میگوید : **يا أمةَ الله تعلَّمی اللسانَ الفارسی و اللسانَ العربی و لكن اجتهدی فی نشر نَفحاتِ الله و قولي لكَ الحمدُ يا الهی بما أنعمتَ علیَّ بفضلک ربِّ ربِّ اجعلنی فِداءاً لِإِمامِک و شهیداً فی سَبیلک و خاضِعاً و خاشِعاً لِخَلقِک و خادماً لِلسَلَمِ العامِّ و الصُّلحِ و الحَبِّ و الأمانِ انک انتَ الکریمُ المتعال .**

و در مطبعه کردستان علمیه در سال (۱۳۳۰) هجری در مصر مطبوع شده است ، و در اول و آخر کتاب خط عبدالبهاء را عکس برداشته و چاپ کرده است که : این مجموعه را جناب آقا شیخ فرج‌الله طبع و نشر فرموده فی الحقیقه در آنچه باید و شاید قصور ننموده از حق تأیید او را میطلبیم ع ع .

کتاب بدیع

این کتاب در سال (۱۲۸۶) هجری قمری در (۴۱۵) صفحه ۱۹ سطری در (م - ۲۸۴ - ط) بچاپ رسیده است ، و طوریکه در صفحه آخر کتاب میگوید : میرزا مهدی قاضی نامه که محتوی اعتراضاتی بوده است از اسلامبول در سال (۱۲۸۳) بعنوان آقا محمدعلی اصفهانی یکی از بهائیان به ادرنه میفرستد ، و نامه را بهاء ملاحظه نموده و از لسان آقا محمدعلی پاسخ اعتراضات قاضی را نوشته و ارسال میدارند .

بهاء در اقتدارات (ص ۱۴۰ س ۱۵) میگوید : بر او لازم کتاب بدیع که باسم یکی از احباب از مطلع بیان ربّ الأرباب نازل شده بسیار ملاحظه نماید .
این کتاب چون در اوائل سالهای پیغمبری بهاء بوده است : تمام عبارتها و آیات منزله او که عبری نازل شده است غلط و سست است .

ظاهراً طوریکه آیتی و دیگران هم نوشته‌اند : بهاء قوه علمی بیشتری نداشته است و عبارات و مطالب اقدس و الواح دیگر را بکمک دیگران (بعد از رونق گرفتن) درست کرده باشد ، اجمالاً در این کتاب آیات منزله عجیب و خنده‌آوری دیده میشود که مانند آیات باب در نهایت درجه سستی میباشند .

و در مقام پاسخ اعتراضات معترض عنوان و مقام خود را محفوظ و مسلم دانسته ، و خود را (مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ) دیده ، و شروع بتاخت و تاز میکند و کوچکترین سخنی از اصل ثبوت این عنوان بمیان نمیآورد ، و از این لحاظ : کتاب دیدنی است .

و از این کتاب زیرکی و مهارت و استادی جناب بهاء کاملاً معلوم میشود مثلاً در

صفحه (۱۴۹) میگوید : اگر نفسی بعلاّمت محدود باشد میفرماید که ایّا کم ان تَحْتَجِبُوا بِهَا چه که احدی بر کیفیت ظهور آن ذات قدم مطلع نه يُظْهَرُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَشَاءُ و اگر کسی بتکمیل ناظر باشد میفرماید که تصدیق کُلّ شیء منوط بتصدیق آن منبع صدق بوده و خواهد بود و اگر بفرماید کُلّ کاملند لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لِمَ وَ بِمَ و اگر بفرماید کُلّ ناقصند لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَعْتَرِضَ عَلَيْهِ و اگر کسی بوقت محدود باشد چنانکه این ایّام کُلّ بآن محتجب میفرماید هر وقت ظاهر شود میباید کُلّ تصدیق بشجره حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند ... الخ .

و حاصل سخنهای جناب میرزا اینستکه همه باید ایشانرا بمقام نبوت و ربوبیت و آنچه دعوی کند قبول کرده و کسی را حق اینکه دلیلی یا علامتی بخواهد نیست ، و اگر نه محجوب و کافر و مشرک خواهد شد .

و تعجب در اینجا است که : این جملات سراپا لحن و غلط و تودرهم خود را آیات الهی فرض کرده ، و در موارد زیادی از اینکتاب بواسطه همین آیات بمقام نبوت و الوهیت خود استدلال میکند ، از جمله در صفحه ۱۶۳ میگوید ، حکم محکم بیان آنست که اگر نفسی بآیات ظاهر شود باو معارضه ننمائید و مجادله نکنید و احتجاج ننمائید ... و چون ملاحظه نمودند که آیات الهی مثل غیث هاطل نازل و بحر اعظم ربّانی در امواج ... الخ .

و اعجب اینکه در هر موضوعیکه میخواهد آنرا اثبات کند ، فوراً چند آیه مخلوط و جملات سستی بهم بافته ، و بنام کلمات نازله الهی (که در همان موضوع نازل شده است) برای اثبات دعوی خود استشهاد میکند .

واقعاً بر خریّت و نادانی و حماقت مریدان جناب میرزا بایستی آفرینها گفت (نه

ده نه صدهزارها) .

مثلاً در صفحه (۱۶۴) میگوید : که شبه اینظهور در ابداع نیامده ، و سپس برای اثبات دعوی خود میگوید : و یَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا نَزَلَ مِنْ جَبْرُوتِ اللَّهِ الْمُهِيمِنِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ فَافْتَحَ بَصْرَاكَ لِتَشْهَدَ بَانَ جَمَالَ الظُّهُورِ قَدْ كَانَ مُسْتَقَرًّا عَلَى عَرْشِ الْعِظْمَةِ وَالْاِسْتِقْلَالِ وَ عَنْ يَمِينِهِ نَقْطَةُ الْبَيَانِ بِسُلْطَانِ الْعِزَّةِ وَالْاِجْلَالِ وَ عَنْ يَسَارِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بِأَنْوَارِ اللَّهِ عَزِيزِ الْمَتَعَالِ ... الخ .

و بطور اجمال : اینکتاب از چندین نظر مطالعه کردنی است ، اول - از نظر سستی عبارات و اغلاط لفظی و معنوی ، دوم - از جهت دلائل و براهینی که همه مصادره بمطلوب و عین دعوی باشند ، سوم - از لحاظ اینکه اغلب گفتگوهای اینکتاب در مقام احتجاج با ازل و رد اعتراضات او است ، چهارم از نظر معرفت بمقام مهارت و استادی جناب میرزا است .

کتاب مُبِين

محتوی سوره هیکل و الواح دیگر است از میرزابهاء در (۳۶۰) صفحه (۱۵) سطری در سنه ۱۳۰۸ هجری مطابق سنه (۴۸) بابتی چاپ شده است .
در اینکتاب عبارتهای عجیب و غریبی از جهت معنی پیدا میشود ، مثلاً در صفحه (۲۸۴) میگوید : اِنَّ السَّمَاءَ اَثْرُ رَفْعَتِي وَ الْاَرْضُ اَثْرُ سُكُونِي وَ السَّاعَةَ الَّتِي اَخَذْتُ دَاهِيَتَهَا الْعِبَادَةَ اِنَّهَا اَثْرُ قَدْرَتِي الْمُهِيمِنَةَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ السَّحَابُ اَثْرُ حَرَكَتِي وَ الْاَرِيَاخُ مُرْسَلَاتٌ مِنْ كَلِمَتِي وَ الْاَيَاتُ بِأَمْرِي الْبَدِيعُ تَاللَّهِ اِنَّ الشَّمْسَ اَثْرُ وَجْهِ الْمُشْرِقِ الْمُنِيرِ وَ السُّكْرُ الَّذِي تَرَى النَّاسَ فِيهِ اِنَّهُ اَثْرُ خَشِيَّتِي ... الخ - خدا میگوید

آسمان اثر بلندی و زمین اثر ساکن شدن منست و ساعتیکه داهیة آن مردم را فراگرفته است (ساعت ظهور باب یا بهاء) اثر توانائی و ابر اثر حرکت منست و بادهای فرستاده میشوند بکلمه من آیات بسبب امر بدیع من ظاهر میشوند و قسم بخداوند که آفتاب اثر چهره تابنده من و این مستی که مردم را فراگرفته است اثر خشیت من میباشد .

از این عبارتها معارف و حقائق تازه کشف میشود که بوسیله پیغمبر قرن نوزدهم ظاهر شده است ، اول زمین ساکن است . دوم خدا سکون و حرکت دارد . سوم خدا ترس و خشية پیدا میکند . و ظاهراً خدا در موقع فرستادن این آیات در حال خشية و اضطراب بوده است .

آغاز کتاب ، هذه سورة الهيكل قد جعلها مرآت آسمائه بين السموات والأرض و جعلها آية ذكره بين العالمين هو الأبدع الأبهى سبحانه الذي نزل الآيات لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ... الخ .

از سبک و کیفیت کتاب معلوم میشود که : این الواح مانند قرآن از جانب خداوند متعال و کلمات و آیات او است ، ولی جناب میرزا در بعضی جاها از این قسمت غفلت کرده ، و روی همان فطرت خود ، از زبان و جانب خود خطاباتى بدیگران نوشته است .

و نسخه خطی دیگر از این کتاب بخط زین المقربین (از خصیصین اصحاب میرزا (بهاء) نزد اینجانب موجود است که از جهاتی با این مطبوع تفاوت دارد ، و در آخر کتاب مینویسد : فرغ من کتابته كاتبه المسكينُ حرفُ الزاء فى يوم العلاء من شهر الجمال من سنة الوهاج من الواحد الثانى (۲۹) بابى) من ظهور نقطة

البيان روح ما سويه فداه مطابقا للثالث من جمادى الاولى ۱۲۹۴ من الهجرة النبوية و هذه هي النسخة السابعة التي وقفتني الله لكتابتها في ارض الحدباء .

احسن القصص يا تفسير سورة يوسف

این کتابرا سید باب در ایامیکه دعوی بابیت و بعنوان ذکر مشهور بود ، نوشته است ، و سوره سوره قرار داده و تعداد آیه‌های سُور را معین نموده است . آغاز - سورة الملك و هي اثنتان و اربعون آية ، بسم الله الرحمن الرحيم ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ عَلَى عَبْدِهِ بِالْحَقِّ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ سِرَاجًا وَهَاجًا إِنَّ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ عِنْدَ رَبِّكَ بِالْحَقِّ قَدْ كَانَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ عَلَى الْحَقِّ الْقِيمَ مُسْتَقِيمًا (و پس از شش سطر گوید) اللَّهُ قَدْ قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيِّ ابْنِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبِ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ حِجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ (ذکر خودش است) عَلَى الْعَالَمِينَ بَلِيغًا . انجام - وَهُوَ اللَّهُ قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً وَهُوَ اللَّهُ كَافٍ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً - پوشیده نماناد آنکه این کتابرا استنساخ نمودم از نسخه‌ایکه در تاریخ یکهزار و دویست و شصت و یک هجری بامداد جوهری قرمز بخط محمدعلی ابن ملا عبداللّه نوشته شده و آن نسخه عیناً در کتابخانه مبارکه رضویه موجود است - سید جواد بافقی کاتب مکتبه رضویه . اینکتاب (۴۱۵) صفحه میباشد و جمعا (۱۱۱) سوره است ، نویسنده اینکتابرا از جانب دانشمند معظم واعظ شهیر آقای حلبی گرفته ، در تألیف اینکتاب مورد استفاده قرار دادم .

در صفحه (۲۷) گوید : و لا تقولوا كيف يكلم عن الله من كان في السن علي الحق خمسة و عشرونا اسمعوا فورب السماء و الأرض اني عبد الله آتاني البينات من عند بقیة الله المنتظر بامامكم (سوره ۹) .

در اوائل هر سوره از اینکتاب آیه از آیات سوره یوسف را عنوان کرده و بعد مهملات و مکررات بیمعنی را شروع و در چند صفحه آنسوره را تمام میکند .
و در سوره (۵) گوید : و قد قصد الرحمن في ذكر يوسف نفس الرسول و ثمرة البتول حسين بن علي بن ابيطالب مشهوداً و در سوره های دیگر روی همین اساس آیه نازل میکند .

و در سوره (۲۱) گوید : يا عباد الرحمن ان الله كتب لكم عند ذكر الحسين بكاء الثكلاء و ان حکم الله في ثاره قد كان على الحق بالحق مقضياً .

و در سوره (۱۱) گوید : اذ قال قائل من اخوة يوسف و هو الحسن بن علي في أم الكتاب قد كان حول النار بالنار القديم كبيراً و لا تقتلوا يوسف و ألقوه في غيابة الجب الأحديّة في حول النار مستورا .

و در سوره (۳۲) گوید : فلما قد سمعت اخت الحسين (ع) بالوقوف لشيعه جدّه في يوم العاشوراء اعتزلاً عن الله الذي لا اله الا هو قد أرسلت الى نفوسهن آية الحب و قد اعتدت لهن سلاح الحرب فأتت لكل واحدةٍ منهن سيفاً عن الحق لله الحق ملفوفاً ثم قالت يا أخي فأظهر عليهن من جلالتك أقل من سم الإبرة لله الذي لا اله الا هو و انه قد كان عن العالمين غنياً فلما رأينه أكبرنه و قطعن انفسهن في بين أيديه ... الخ .

و احكاميکه در اینکتاب ذکر نموده است همان احکام و قوانین مقدسه اسلام

است، چنانکه در سوره (۴۹-۵۰-۱۰۶-۱۰۷) قسمتی از احکام صلوة و زکوة و حج و میراث و طهارة و اطعمه و اشربه و غیر آنها را مطابق احکام اسلام (با مختصر اختلاف) ذکر نموده است .

و طوریکه اشاره شد : در اینکتاب اینطور وانمود میکند که این جملات از جانب حجّة منتظر نازل میشود .

در سوره (۱۰۹) گوید : **يَا أَهْلَ الْأَرْضِ اللَّهُ قَدْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ شُهَدَاءُ بِالْقِسْطِ إِنَّ هَذَا الذِّكْرَ عَبْدُ اللَّهِ وَ كَلَّمْتُنَا عَلَى الْحَقِّ وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَنْزَلَ الْآيَاتِ عَلَى حِجَّةِ الْمُنتَظَرِ وَ أَنِّي بِإِذْنِ اللَّهِ قَدْ أَنْزَلْتُهَا مَعَ مَلَائِكَةِ الْعَمَاءِ إِلَى قَلْبِ ذِكْرِي الْأَكْبَرِ .**

ظهور الحقّ

بخش سوم از بخشهای نه‌گانه در بیان معظم و مشهور از مؤمنین و شهداء دوره نقطه‌البيان و شرح احوال مهمّین از اعداء و تبیین اماکن مهمّه بترتیب حروف تهجّی است ، کتاب بقطع وزیری (۲۲) سطری در (۴۸۵) صفحه ، بضمیمه دو رساله از قرّة‌العین که رساله اولی را در جواب ملا جواد قزوینی و ملا عبدالعلی در کربلا بسال (۱۲۶۱) و دومیرا در سال (۱۲۶۳) در جواب حاجی کریمخان کرمانی نوشته است و رساله اول (۱۷) صفحه و دوم (۳۰) صفحه است و در آخر کتاب (۲۲) صفحه فهرست و غلطنامه و (۸) صفحه بزرگ نظر محفل روحانی است راجع باینکتاب .

مؤلف کتاب فاضل مازندرانی از معتمّین و مبلغین بهائیه و ساکن تهران است ، با

اینکه اینکتاب بدستور شوقی افندی در سال (۱۹۳۲) میلادی تحت نظر لجنه مخصوص و محفل روحانی تهران قرار گرفته و با تاریخ نبیل زرنندی مطابقت شده است : باز مطالب سودمند و قضایای عجیبی دارد که ما برخی از آنها را در خلال کتاب نقل نمودیم . در آغاز کتاب پس از چهار صفحه مقدمه کتاب خطبه از سید باب نقل کرده و سپس وارد مبحث میشود : آذربایجان ارض الالف ایالت غربی ایران از مهمترین قسمتهای تاریخیه این امر محسوب است ... الخ .

از مطالعه دقیق اینکتاب کاملاً واضح و روشن میشود که پیروان فهمیده و علاقه‌مندان سید باب همه و همه بعنوان رکن رابع و شیعه کامل و نیابت سید رشتی باو گرویدند ، و حتی خود سید باب نیز بجز این عنوان ادعائی نداشته و کوچکترین اظهاری ننموده است .

مثلاً در (ص ۲۷۴) قول سید باب را نقل میکند که : **وَ اعْلَمَ أَنَّ جَوَادَ الْقَزْوِينِي كَتَبَ فِي كِتَابِهِ الْأَعْجَمِي الَّذِي كَتَبَهُ مِنْ صُورِ السِّجِّينِ كَلِمَاتٍ بَاطِلَةٌ مِنْهَا اخْتِبَارُ الْحُجَّةِ فَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ حُمَقِهِ كَأَنَّهُ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اخْتِبَارَ الْحُجَّةِ مِنْ شِيعَةِ آلِ اللَّهِ (ع) يَسْتَلْزِمُ اخْتِبَارَ الْإِمَامِ (ع) وَإِنَّ اخْتِبَارَ الْإِمَامِ (ع) يَسْتَلْزِمُ اخْتِبَارَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّ اخْتِبَارَ النَّبِيِّ يَسْتَلْزِمُ اخْتِبَارَ الرَّبِّ جَلَّ وَعَلَا وَهَذَا كَفْرٌ صَرَّاحٌ ... الخ .**

و در (ص ۳۱۴) مینویسد : بابیه غالباً حضرت باب اعظم را در سنین اولیه ظهور رکن معرفه‌الامام دانسته و بحدیثی مروی از ائمه اطهار باین و مضمون که هرکس شیعه کامل را سب نماید هر آینه ائمه را سب نموده و هرکه امام را سب نماید رسول‌الله را سب کرده و ناصب آنحضرت کافر و نجس است تمسک جسته اعداء و ناصبین شیخ و سید و بابرا مردود و واجب‌الاجتناب شمرده از ذبیحه و

طبیخشان احتیاط کردند و بعداً چون رساله فروع معروف برسالة العدلیه از قلم ذکر الله الأعظم صادر و منتشر شد و نظر آل الله یکی از مطهرات معدود گردید و آن جنابرا مظهر طهارت و عصمت فاطمیّه شناختند لذا آنچه ذبیحه و طبیخ و غیره از سوق میخریدند و بنظرش (قرّة العین هنگامیکه در کربلا بود) می‌رسانیدند مطهر میگشت .

دانشمند معظم آقای مدرّسی چهاردهی در تاریخ فلاسفه اسلام (ص ۲۸۰) مینویسد : مطلب (عالم در زمان شیخ احمد بکمال رسید) عنوان کردند بعد از سید رشتی گفتند در این زمان ترقی بیشتر نموده و ایمان ندارد هرکه معتقد برکن نباشد و اگر ایمان برکن نیآورد از تمام کافران بدتر است ، و سید باب همین دعوت را بدون خدعه نمود که من هستم ناسخ کتاب حق و نبی مطلق ، نهایت اینکه از لازمه حرف کرمانی نسخ نمیرسید بلکه کذب کتاب میرسید که **الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** - اگر راست باشد پس ترقی زمان آقا یعنی چه ؟

بهجت الصدور

اینکتاب در (۵۳۰) صفحه و هر صفحه در (۱۹) سطر در سال (۱۳۳۲) هجری مطابق با (۱۹۱۴) میلادی است ، ولی در پشت صفحه اول مینویسد در بندر معموره بمبئی بزبور طبع آراسته و پیراسته گردید بتاریخ شهر صفر المظفر سنه یکهزار و سیصد و سی و یک هجری .

مؤلف اینکتاب یکی از فضلاء مبلغین بهائیه بنام میرزا حیدرعلی اصفهانی است که در (۱۳۳۸) هجری در عکا فوت کرده است .

این کتاب بظاهر شرح حالات و مسافرت خود مؤلف است که در ضمن یک مقدمه و نه بهجت و خاتمه نوشته میشود، ولی در معنی یکی از کتب استدلالیه و تبلیغی این طائفه است.

در صفحه (۱۱) میگوید: حضرت خاتم از عرب بود و بعد از چهل سال قرآن بر او نازل و در مدت بیست و سه سال سی جزو بر قلب مبارکش نازل و از لسان صادق امینش ظاهر ... و حضرت قائم از فارس و فارسی‌زبانان بدون تعلیم و تعلم از حجره تجارت بیرون آمد و در بیست و پنج سالگی من عندالله تکلم بآیات فرمود و در شش سال با منع و زجر و حبس و نفی سی مقابل قرآن بر قلب مبارک انورش نازل و از لسان اصدق الصادقین حضرتش باهر، بین تفاوت ره از کجا است تا کجا ... الخ.

از همین چند جمله اندازه فهم و معرفت و تشخیص و عقل مؤلف معلوم میشود. اولاً - کسیکه از فارس برخاسته است چرا عربی میگفته است؟ ثانیاً - بنده هم میتوانم در مدت یکسال (نه شش سال) سی مقابل قرآن نویسندگی کنم (آنهم مطالب علمی و دقیق و بزبان شیرین و قلم روان نه خرافات و مهملات) ولی در عین حال خودم (و همه دانشمندان جهان) اعتراف میکنیم که همه نوشته‌های من باندازه یکی از آیات شریفه قرآن مجید ارزش و مقام علمی نخواهد داشت. ثالثاً - بقول گلپایگانی (در ذیل فرائد گذشت) خوب بود جناب مؤلف برای استشهاد چند جمله از نوشته‌های سید باب را نقل میکرد تا مردم آنها را بآیات قرآن مقایسه مینمودند.

و ما برای روشن شدن دیگران یکقسمت از کلام سید بابرا نقل میکنیم،

میرزا بهاء در کتاب بدیع (ص ۶۱ س ۱۷) از آیات سید باب نقل میکند ، و فوق کلّ ذی قدرة قد کان قدّارا مُقتدرا قدیر و فوق کلّ ذی عظمة قد کان عظّاما مُتعظّما عظیم و فوق کلّ ذی رفعة قد کان رفّاعا مُرتفعا رفیع و فوق کلّ ذی عزّ قد کان عزّازا متعزّزا عزیز و فوق کلّ ذی حکم قد کان حکّاما حاکما حکیم و فوق کلّ ذی جواد قد کان جوّادا جاوداً جوید ... الخ .

بدقت بخوانید و هر طوریکه میتوانید حکومت کنید .

دلایل العرفان

این کتاب نیز در (۳۱۷) صفحه و هر صفحه در (۲۱) سطر و در سال (۱۳۱۲) در بمبئی بچاپ رسیده است .

مؤلف این کتاب نیز همان میرزا حیدر علی اصفهانی است که : این مجموعه را در اثبات ظهور سید باب و دعوی میرزا بهاء نوشته است .

در صفحه (۱۹۳) میگوید : صاحب این امر ابداع امنع اعلی و مظهر اسم اعظم اقدم ابهی (میرزا بهاء) روح من فی الانشاء فداه مابین خلق بخصوص امراء و وزراء و علماء و حکماء قبل از ظهور سنه ستین (ظهور سید باب) معروف بحذاقت و فطانت و ذکاوت بل علم لدنی و مکاشفه و شهود و خارق عادت و بیان فائق و احسن اخلاق و اطوار موصوف ، و بعد از ظهور مذکور جمیع رتق و فتق جمهور این حزب بحضرته الاجل الابهی ارواحنا فداه راجع و من جمیع جهات حصن حصین و ظهر محکم متین و خزینه مالیه این بریه بود ، لذا جمیع عقلاء و اهل سیاست و صاحبان اهل حل و عقد از ملت و دولت محرک و مؤسس امر شیراز سنه ستین را از حضرته

الاجل دانستند ... الخ .

از همین عبارت مقام نادرستی و خبث او معلوم میشود :

۱- هیچ عاقلی احتمال این نمیدهد که : میرزا بهاء که خود پس از یکسال سید بابرا شناخته (و از حروف حی محسوب نیست) و از پیروان او قرار گرفته است : محرک و مؤسس ظهور سید باب باشد ، و کسی هم احتمال اینرا نداده است .

۲- علم لدنی و خوارق عادت از لوازم نبوت و مقام رسالت است و تا کسی از جانب پروردگار جهان مأموریتی پیدا نکند : خوارق عادت که از علائم و آیات همین مأموریت و مقام است ، باو عطا نخواهد شد .

و جناب مؤلف نفهمیده است که : معنای علم لدنی عبارت از اشراق و افاضه غیبی است ، نه علم ذاتی که مانند علم بنفس و علم حضوری خداوند از لوازم غیر منفکه ذات باشد .

آری روی همان علم لدنی بود که : جناب میرزا مدت دو سال در تکیه شاه نقش بندیه سلیمانیه اقامت کرده و از محضر عرفاء و مرشد و دراویش استفاده نموده ، و سپس کتاب بدیع و ایقانرا با آن اغلاط و اشتباهات فراوان تألیف و منتشر نمود^۱ .

اینجمله نمونه بود از صدها مطالب سست و پوچ و خرافی و ضعیف و بی اصل اینکتاب استدلالی مسلک بهاء .

۱- رجوع شود بجلد اول ص ۱۰۱ ط اول و ص ۱۱۶ ط دوم .

مجموعه مبارکه

این مجموعه در (۶۴) صفحه و هر صفحه (۱۱) سطر در سال (۱۳۳۶) هجری در تاشکند بطبع سنگی منتشر شده است .

ناشر این مجموعه اداره وحدت تاشکند و مؤلف آن آقای سید جمال بن سینا (سید اسمعیل سینا برادر سید محمد نیر از سده اصفهان و متوفای سنه ۱۳۳۶) از مبلغین بهائیه میباشد .

این مجموعه محتوی ادعیه و مناجاتهای چندی است (مانند زیارتنامه بهاء و صورت صلوة کبیر و دعای وقت خواب و بعد از بیدار شدن و خروج از بیت و دعای صوم و غیره) که همه اثر ساخته خود میرزابهاء است . و از جمله ادعیه این مجموعه ، دعای انت الکافی است که ما چند جمله از جملات آنرا در اینجا بعرض خوانندگان محترم میرسانیم : **بک یا سُبْحان بک یا رُفَعان بک یا دُیّان انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي بک یا سُبْحان بک یا قُدسان بک یا مستعان انت الکافی و انت الشافی بک یا رَحمن بک یا عَظمان بک یا قَدران انت الکافی و انت الشافی بک یا معمور بک یا مشهور بک یا مستور انت الکافی و انت الشافی بک یا قیوم بک یا دیموم بک یا علّوم انت الکافی و انت الشافی بک یا عظوم بک یا قدوم بک یا کروم انت الکافی و انت الشافی بک یا جان بک یا جانان بک یا ایمان انت الکافی و انت الشافی بک یا ذکر الأعظم بک یا اسم الأقدم بک یا اسم الأکرم انت الکافی و انت الشافی بک یا فتّاح بک یا نصّاح بک یا نجّاح انت الکافی و انت الشافی بک یا حبیب بک یا طیب بک یا جذیب انت الکافی و انت الشافی بک یا واثق بک یا عاشق بک یا فاتق انت الکافی و**

انت الشافی بک یا وهّاج بک یا بلاج بک یا بهّاج انت الکافی و انت الشافی بک
 یا وهّاب بک یا عطّاف بک یا رءآف انت الکافی و انت الشافی بک یا تائب بک
 یا نائب بک یا ذابوب انت الکافی و انت الشافی بک یا ثابت بک یا نابت بک یا
 ذوت یا قاتل عُّشاق یا واهب فسّاق یا کافی بک یا کافی یا شافی بک یا شافی یا
 باقی بک یا باقی ... الخ .

این جملات منزله و الهامی میرزا بهاء را بخوانید و لذت ببرید .

لوح شوقی افندی

این لوح در (۳۷) صفحه و هر صفحه در (۱۸) سطر در نوروز سنه (۸۸) بابی
 از جانب شوقی افندی صادر شده است .

آغاز : ممثلین آئین حضرت ربّ البریة در بلدان و ممالک شرقیّه اعضای مجلّه
 محافل مقدسه روحانیّه علیهم آلاف التّحیة و الشّناء ملاحظه نمایند ، یا امناء
 الرحمن بین خلیقته ... الخ .

در صفحه (۳۲) میگوید : سلسله ملوک قاجار در اولین قرن دور بهائی منقرض
 شد و نجم سلطنت و خلافت عثمانیان در مغرب زوال افول نمود اهل بهاء در خطّه
 ایران از زندان غم برهیدند و در ظلّ ملک عادل (مرادش پهلوی است) حلاوت
 آسایش بچشیدند دست تطاول کوتاه گشت و صبح آمال بدمید معبد جلیل القدر در
 قطب آمریک برپا شد و ولوله بیت اعظم بغداد سطوت امر ملیک آفاق را در سبع
 طباق ذائع و شائع نمود ... الخ .

لوح مسطور

نسخه خطی است و ظاهراً اسم آن (طوریکه در سر صفحه اول نوشته شده است) لوح مسطور است .

و در سوره (۱۷) میگوید : تَبَارَكَ الَّذِي أَنْزَلَ لَوْحَ الْمَسْطُورِ بِالْحَقِّ قُلُوبًا بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ لِمُوقِنُونَ .

این کتاب در (۸۰) صفحه و مشتمل بر (۵۲) سوره است ، و هر صفحه (۱۶) سطر و هر سوره اسم معینی دارد ، و ممکن است این همان لوح مسطور باشد که در خطبه کیفیت خلقت اشاره بآن شده است .

و اسامی سور از این قبیل است : التحمید ، التسبیح ، التعظیم ، التقدیس ، الشهادة ، الوجه ، الوحید ، التنزیل ، التنذیر ، و همچنین سائر سورهها و در سر هر سوره بسم الله مخصوص ذکر میکند : مانند بسم الله النُّصْرَ النُّصْرَانِ ، بسم الله السُّلْطَانَ ، بسم الله الفُتْحَ الفُتْحَانَ ، بسم الله العُلْمَ العَلِيمَ ، بسم الله القُدْرَ القَدِيرَ ، بسم الله الوَحْدَ الوَحِيدَ ، و همچنین تا آخر سورهها .

و کلمه اول را (صفت الله) در همه بسم اللهها بضم اول و تشدید و فتح دوم ضبط کرده است ، آغاز کتاب : التحمید احدی عشر آیات محکمت غریبه ظهوریّه ، هو ، بسم الله السُّلْطَانَ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ هُوَ الَّذِي بِيَدِهِ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ : الخ . و تألیف اینکتاب بعد از بیان است ، در سوره دهم و آیه (۱۲) میگوید : قُلْ أِنَّمَا الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ الْبَيَانِ سَوَفَ تَشْهَدُونَ وَ در سوره پنجم آیه (۲) گوید : شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَنَّ عَلِيًّا قَبْلَ نَبِيِّهِ (مطابق است با محمد) مَظْهَرٌ لِّكَيْنُونِيَّتِهِ قُلْ كُلٌّ

اليه يقلبون شهد الله انه لا اله الا هو وان ما في البيان دينه و كل اليه مسلمون .
 و از جملات كتاب معلوم است كه : اين عبارتها را بعنوان وحى و آسمانى بودن
 نوشته است ، و اغلب كتاب يكرشته الفاظ و جملات مكرره است ، كه از مفردات
 قرآن مجيد گرفته و صورت آنها را تغيير داده است ، و اغلاط لفظى و معنوى در
 اينكتاب آسمانى بحديست كه از شماره بيرون است .

و در آيه (۱۸) از سوره (۲۷) ميگويد : قُلِ اللّٰهُ خَلَقَ فِي الْجَنَّةِ قُصُورًا مِّنَ
 الْمَاسِ بَيْضٍ وَ مِّنْ يَّاقُوتٍ حُمْرٍ وَ مِّنْ زُمُرٍ خُضْرٍ وَ مِّنْ لَّعَلٍ صُفْرٍ مَّخْزُونٍ قُلْ هُوَ
 الْقَادِرُ عَلَىٰ أَمْرٍ وَ كُلٌّ لَّهُ سَاجِدُونَ اِنَّ فِيهِ مِّنْ اَسْدَارٍ مَّخْضُودٍ - كه نه جهت تذكير و
 تانيث بودن ضمير و صفات منظور شده است و نه جهت مفرد و جمع بودن صفت و
 موصوف و نه جهت صحت معنای جمله و نه جهت قواعد نحوی از جهات مختلفه كه
 برای دانشمندان روشن است ، و همه كتاب همينطور است ، و گاهى حكمهاى تازه
 و مسخره آميز و خنده آورى نيز دارد .

و در سوره (۲۹) ميگويد : اِنَّى كُنْتُ فَتًى اُمِّيَا مَا قَرِئْتُ شَيْئًا عَلِمِكُمْ اَفَلَا
 تَشْعُرُونَ وَ اِنَّ ذٰلِكَ مِمَّا اَجْرَى اللّٰهُ مِنْ لِسَانى كَيْفَ يَشَاءُ اَفَلَا تَشْعُرُونَ يَا قَوْمِ
 لَا تَرْضُوا بِقَتلى ثُمَّ عَن صِغَرِ سَنى تَخْجَلُونَ يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ كُفْرى اِنْ كَفَرْتُمْ
 بِاللّٰهِ وَ اَشْرَكْتُمْ فَعَلَىٰ ذُنُبِهَا مَالِكُمْ كَيْفَ تَفْتَرُونَ وَ تَحْكُمُونَ يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللّٰهَ ثُمَّ
 نَفْسى لَا تَحْزَنُونَ يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللّٰهَ ثُمَّ نَفْسى لَا تَقْتُلُونَ ... الخ .

و در سوره (۳۲) ميگويد : قُلِ اتَّقُوا اللّٰهَ يَا اَهْلَ الْمَلَا ئِمِ انظُرُوا كَيْفَ جَعَلْنَا
 السَّمَاءَ ذَاتَ رِفَاعٍ وَ الْاَرْضَ ذَاتَ مَطَاعٍ اَنْصَفُوا بِاللّٰهِ يَا قَوْمِ اَلَمْ نَجْعَلْ لَكُمْ شَمْسًا
 نُّوَّارًا وَ قَمًّا فِي السَّمَاءِ سَطَّاعًا وَ كَوَاكِبًا لَّمَّاعًا اِنَّ رَبَّكُمْ كَانَ قَدَّارًا وَ هُوَ الَّذى جَعَلَ

الجِبَالِ بَدَاخًا وَجَعَلَ السَّحَابَ سَبَّارًا ... الخ . انصافاً اینکلمات از یک آدم معمولی که فکر و عقل و هوشش بجا باشد ، صادر نشده است ، و بطور مسلم از مراکز دیگری وحی گرفته شده است (اِنَّ شَيْطَانَهُ يَتَكَلَّمُ بِالْهِنْدِيَّةِ) .

آری من در عین حال از سختیها و مصیبت‌هاییکه بسید باب متوجه شده است : متأثر و متأسفم ، زیرا یقین و قطع دارم که : ایشان این سخنهای ناجور و مختلفرا از روی خبث سیرت و غرضرانی نگفته است و بطور مسلم در اثر عارضه و کسالت روحی و مرض عصبی بوده است ، و در این صورت لازم بود : اولیای امور بخاطر ترحم بایشان و هم بخاطر رعایت امور اجتماعی و ملاحظه عواقب وخیم امور ، ایشانرا با نهایت دقت در تحت معالجت و مراقبت گرفته و از این کسالت سخت نجات میدادند .

آری از این حوادث ناگوار در نتیجه نادانی و سوءسیاست زمامداران مملکت بسیار تصادف میکند و پشیمانی و ندامت بعد هیچگونه فائده نمیبخشد .
و در اینمورد اگرچه اهل قضاء نیستم ، ولی بحکم قاطع میگویم که : اولیای امور برخلاف حکم قرآن مجید (وَ لَأَعْلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ) آن سید مریض و بیچاره را از روی جهالت و نادانی ستم و ظلم روا دیده ، و هم خود را مبتلا نمودند .

کتابهای دیگر

در اینکتاب (جلد اول و دوم) از چهل کتاب از کتب بابیه و بهائیه اسم برده شده ، و مستقیماً از مطالب و محتویات آنها نقل گردیده است . اینستکه : بطور تفصیل خصوصیات یکایک آنها را در اینجا شرح دادیم .

و کتابهای دیگر نیز بطور غیر مستقیم در مقام تألیف این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است که : اجمالاً بآنها اشاره میکنیم .

۴۱- الرسالة المدنیة الصادرة فی سنة ۱۲۹۲ در (۱۴۱) صفحه که در مطبعه کردستان علمیه در سال (۱۳۲۹) هجری مطبوع شده است .
در پیرامون تمدن و ترقی و ملتیت و بقلم میرزا بهاء است .

۴۲- بحرالعرفان تألیف شیخ محمد افشار کرمانی از کتب استدلالیه بهائیه در (۲۷۷) صفحه و محتوی سه فصل در اثبات نبوت خاتم النبیین و اثبات ظهور سید باب و ظهور میرزا بهاء است .

۴۳- رساله وحدت اساس ادیان تألیف اشراق خاوری که حسب الامر محفل روحانی بهائیان طهران در سنه (۱۰۴) تکثیر شده است .
در (۵۶) صفحه و هر صفحه (۲۰) سطر است .

۴۴- الواح از میرزا بهاء که در مدینه عشق آباد سنه (۱۳۲۹) بتحریر عبدالحسین ابن سمندر قزوینی و بسعی میرزا آقا صحاف و بحسب اذن و اجازه از مقام اعلی مطبوع شده است .

در (۱۲۶) صفحه و هر صفحه (۱۱) سطر است .
و در صفحه (۱۰۸) میگوید : وصیة الله آنکه باید آغصان و أفنان و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند ، انظروا ما أنزلناه فی کتابی الأقدس اذا غیض بحر الوصال و قُضی کتابُ المبدء فی المال توجَّهوا الی من أَراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القَدیم - مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک أظهرنا الأمر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم . قد قدر الله مقامَ الغصن الأكبر (میرزا

محمدعلی (بعد مقامه انه هو الامر الحکیم قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امرأ من لدن علیم خبیر ، محبت اغصان بر کتل لازم ولكن ما قدر الله لهم حقاً فی أموال الناس ... الخ .

میرزابهاء (دارای علم لدنی و پیغمبر قرن نوزدهم) نمیدانست که پس از خودش در میان غصن اعظم و اکبر اختلاف شدید و نزاع و کشمکش طولانی و عمیقی پیدا شده و بالآخره منجر به برکناری و مطرود بودن غصن اکبر (بعقیده عبدالبهاء) و یا مبعوض و مطرود بودن غصن اعظم (بعقیده میرزا محمدعلی) خواهد بود .

و در قسمت اموال نیز (ما قدر الله لهم حقاً فی أموال الناس) بعایدات بیت العدل مراجعه نموده و حکومت نمائید .

۴۵- مناجات نامه - محتوی مناجاتهای فارسی (بجز چند مناجات عربی) از عبدالبهاء است ، در (۷۷) صفحه و هر صفحه (۱۸) سطر است ، و هیچگونه اشاره بسال و محل و بانی طبع نشده است ، ولی در صفحه (۷۲) در آخر یکی از مناجاتها تاریخ ماه صفر ۱۳۴۰ - را نوشته است ، و از این تاریخ معلوم میشود که پس از آن تاریخ چاپ شده است .

در صفحه (۳۳) میگوید : الله ابھی - ای متوجه الی الله چشم از جمیع ماسوی بر بند و بملکوت ابھی (میرزابهاء) برگشا آنچه خواهی از او خواه و آنچه طلبی از او طلب بنظری صد هزار حاجات روا نماید و بالتفاتی صد هزار درد بیدرمان دوا کند و بانعطافی زخمها را مرحم نهد و بنگاهی دلها را از قید غم برهاند آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است .

و در صفحه (۵۵) هیجده بیت از اشعار عبدالبهاء را نقل میکند :

| | |
|---------------------|------------------|
| شمع شبستان حق | نور باآفاق بخش |
| مُقْتَبِس از شمع شو | شعله و اشراق بخش |
| شُرق منور نما | غُرب معطر نما |
| روح بصقلاب ده | نور بافلاک بخش |
| جسم علیل جهان | خسته شده ناتوان |
| مرحم هر زخم شو | داروی تریاق بخش |
| فیض بهائی سراج | عون بهائی زجاج |
| خاک درش بر تو تاج | مژده بمشتاق بخش |

از این چند شعر مقام شاعریت عبدالبهاء نیز روشن میشود .

۴۶- رساله اثبات الوهیت که مشتمل بر یازده مطلب و خاتمه است در (۳۶)

صفحه و تألیف اشراق خاوری است .

این رساله حسب الامر محفل روحانی طهران در سنه (۱۰۴) بابتی تحت نظر

لجنة ملی نشر آثار امری تکثیر شده است .

۴۷- رساله در پیرامون اعترافات سیاسی کینیازد الگورگی که از طرف محفل

ملی روحانی بهائیان در سال (۱۰۲) بابتی منتشر شده است .

این رساله در پیرامون مطالب اعترافات مزبوره بحث و انتقاد کرده و جمعاً (۸۲)

صفحه و هر صفحه در (۲۶) سطر است .

۴۸- مناجات نامه عربی محتوی مناجاتهای عربی که در (۷۲) صفحه و هر

صفحه در (۱۷) سطر و در سال (۱۳۱۹) هجری بحروف سربی مطبوع شده است .

آغاز : هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار ، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهَ الْأَسْمَاءِ أَنَا عَبْدُكَ و ابنُ عَبْدِكَ و ابنُ أُمَّتِكَ أَعْتَرُفُ بِوَحْدَانِيَّتِكَ و فَرْدَانِيَّتِكَ ... الخ .
ظاهراً این مناجات‌ها از عبدالبهاء باشد .

۴۹- ذِکْر الْأَسْرَارِ فِي مَعَارِجِ الْأَسْفَارِ لِمَنْ يُرِيدُ أَنْ يُسَافِرَ إِلَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْغَفَّارِ
الصادرة من قلم الأبهى حين كان جماله مُشرقاً عن أفق الزوراء ، در (۵۵) صفحه
و هر صفحه در (۱۴) سطر و در سال (۱۳۱۲) در بمبئی ، و سنگی چاپ شده
است .

در صفحه (۵) میگوید : و بعد مراتب سیر سالکانرا از مسکن خاکی بوطن الهی
هفت رتبه معین نموده‌اند چنانچه بعضی هفت وادی و بعضی هفت شهر ذکر
کرده‌اند ... الخ . مطالب اینکتاب کاملاً بر هفت وادی شیخ عطار تطبیق میکند و گویا
ترجمه آن باشد .

۵۰- سالنامهٔ سال ۸۹ بهائی - محتوی شرح حالات جمعی از مبلغین بهائی و
حروف حتی سید باب و مطالب دیگر ، جمعاً (۱۶۰) صفحه است . این سالنامه از
سال (۸۸) منتشر میشود .

۵۱- مقداری از شماره‌های نشریه محفل روحانی ملی بهائیان ایران (اخبار
امری) که در هر ماه شمسی یکمرتبه منتشر میشود ، و در سال (۱۰۲) بهائی
تأسیس شده است . نگارنده تا سال پنجم (۱۰۶) بهائی نشریه‌های آنرا بطور
غیر منظم دیده است .

۵۲- شماره‌هایی از مجلهٔ نجم باختر (تأسیس سال ۱۳۲۸ هجری) که در هر ماه
(نوزده روز) یکمرتبه منتشر میشود .

۵۳- دین عبارت از روابط ضروریّه منبعت از حقائق اشیاء است این رساله نگارش دکتر امین الله مصباح پسر عزیزالله مصباح (که مؤلف کتاب منشآت مصباح بود) که بتصویب لجنه ملی نشریات امری در سنه (۱۰۳) بهائی در (۴۳) صفحه بطبع رسیده است .

۵۴- زیارت جامعه است ، این رساله محتوی دو زیارت و برای ائمه (ع) است اولی مختصرتر و دومی مفصلتر و مجموعاً در ۲۹ صفحه و هر صفحه در (۱۵) سطر است ، و ظاهراً موقعیکه جناب باب معتقد بحضرات ائمه (ع) بوده این دو زیارت را که از الفاظ و عبارات و زیارات وارده مأخوذ شده است ترتیب داده است ، در پایان مینویسد : کتبه العبد الجانی محمدحسن بن محمدصادق الجرفادقانی فی شهر رمضان المبارک سنة (۱۲۶۷) و آغاز رساله این طور است : زیارة جامعة یزار بها کلّ الاثمة ، بسم الله الرحمن الرحيم ، فیا ایّها العزیز اتّبع آداب زیارة فیما ألقینا من قبل فی زیارة علیّ (ع) ... الخ ، و در آغاز زیارت دوم میگوید : الحمد لله ربّ العالمین و انما الصلوة علی محمد رسول الله خاتم النبیین و انما السلام علی آل الله و آل رسول الله و آل الله بما شاء الله و اراد انّه لا اله الا هو الحقّ المبین و بعد فاذا ... الخ .

و در ضمن زیارت میگوید : و ما اراد شیئاً الاّ للفناء فیکم و هرق دمی فی سبیلکم بابی و امی و ما فی علم ربی فاین ایام دولتکم حتی اجاهد بین ایدیکم و این ایام عزتکم حتی استدرک فیض طلعتکم و این ایام سلطنتکم حتی آخذ ثارکم من أعدائکم و این ایام ظهورکم حتی استغنی عمادونکم و این آثار بروز آثار ربوبیتکم حتی اقول باذنکم لما ارید کُنْ فیکون موجوداً بین ایدیکم ... بابی و امی

و ما فی علم ربی فکیف اصفکم و انّ الوصف ینجمل بین یدئ طلعتمکم و کیف انعتکم و انّ النعت یتیحی بین یدئ محضرمک فآه آه انا الذئ اجترحت علیکم بثنائی ... الخ .

آری این همان سید باب است که : پس از چهار سال خود را بمقام الوهیت و ربوبیت رسانیده ، و ایام دولت و عزت و سلطنت حضرات ائمه (علیهم السلام) را که در این زیارت متذکر میشود . منسوخ دانسته ، و مدت اسلام را منقضی دید .

۵۵ ۳۴- خطبة فیہ کیفیة خلق الإنسان و بدایات الأسرار و سر التربع فی التثلیث ، نزل من عند ربّ الأزل الوحید (مطابق است در عدد با یحیی) آغاز : هو الله تعالی قدرته ، الحمد لله الذئ جعل النقطة فی الظهور و أنطقه بآیات الأمر فی لوح المسطور و أظهره فی کلّ ماشاء من طراز المشهور ... الخ .

این نسخه خطی و قدیم و در حدود هشتاد و سه سطر معمولیست ، و بطوریکه از عنوان و از وسط خطبه معلوم میشود : از انشاء میرزا یحیی صبح ازل است ، در وسط میگوید : ألا فإوصیکم بعرفان الله و حُججه و أوصیکم أن تؤمننّ بالذئ جعله الله من عنده ذا حجة ظاهرة و ذا أمر باهرة ألا و انه من ینظره الله جلّ و ارتفع أمره و عزّ و امتنع ظهوره ... الخ .

از این عبارت معلوم میشود که صبح ازل خود را من ینظره الله میدانست چنانکه از نقطه الکاف نیز نقل شد (ص ۱۸) .

۵۶ ۴- نسخه خطی است مشتمل بر دعای بعد از نماز ظهر و دعای عید غدیر و طلوع شمس و جمعه و دعای حضور قلب ، در (۳۰) صفحه و هر صفحه (۱۵) سطر ، و ضمیمه نسخه زیارت جامعه و بهمان خط و سبک ، و ظاهراً در همان

تاریخ نوشته شده است .

و معلوم است که این ادعیه را جناب باب پیش از اینکه داعیه مستقل داشته باشد نوشته است ، عبارات این ادعیه اغلب از کلمات و جملات ادعیه وارده گرفته شده و بعضاً کلمات و عبارات غریبه نیز ضمیمه شده است .

و چند کتاب دیگر نیز از کتب بابیه و بهائیه در مقام تألیف اینکتاب مورد استفاده قرار گرفته است که : ما از شرح و تفصیل آنها صرفنظر میکنیم .

| صفحه | عنوان |
|----------------|-----------------------------------|
| | قسمت تاریخ |
| ۲۲۳ ، ۲۲۱ ، ۱۳ | شرح حال سید باب |
| ۱۸ | شرح حال بهاء |
| ۲۷ | شرح حال عبدالبهاء |
| ۲۴۰ ، ۲۹ | شرح حال شوقی افندی |
| ۳۴ | مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ كَيْسَتْ؟ |
| ۲۱۹ ، ۳۸ | شیخ احساسی و رشتی |
| ۲۲۹ ، ۴۵ | حاجی محمد کریمخان |
| ۴۸ | عدد نوزده |
| ۴۹ | احکام روی نوزده |
| | آداب انفرادی |
| ۵۴ | لزوم اتحاد و یگانگی |
| ۵۷ | تجدید استغفار و توبه |
| ۵۸ | حرمت ذکر در میان مردم |
| ۶۰ | تجدید سؤال از مطالب |
| ۶۲ | حرمت سؤال کردن فقیر |
| ۶۴ | لزوم تجدید اثاثیه |
| ۶۵ | جواز پوشیدن حریر |
| ۶۶ | تجویز تراشیدن ریش |

| صفحه | عنوان |
|---------------------|--------------------------------|
| ۶۷ | حرمت بوسیدن دست |
| ۶۸ | حرمت تراشیدن سر |
| ۶۸ | منع از جلوس بر منبر |
| ۶۹ | عدم اعتبار استخاره |
| ۷۱ | منع از طبع کتب |
| ۷۲ | نهی از تقیه کردن |
| ۷۴ | تجویز غناء و آوازه خوانی |
| ۷۶ | حرمت سفر زیارت |
| ۷۸ | لزوم خطّ و لغت واحد |
| ۸۱ | تجویز ظروف طلا و نقره |
| ۸۱ | با دست غذا نخورید |
| ۸۳ | خزّ و سمّور بپوشید |
| ۸۴ | تریاک حرام است |
| احکام و حدود | |
| ۸۷ | حدود شستن دست و پای |
| ۸۸ | طهارت تمام اشیاء |
| ۹۱ | طهارت منی |
| ۹۲ | سید باب و طهارت |
| ۹۴ | شرائط تطهیر آب |

| صفحه | عنوان |
|------|------------------------|
| ۹۵ | بحمامهای عجم نروید |
| ۹۷ | باب البلوغ |
| ۹۹ | وضوء چطور است |
| ۱۰۰ | وضوء در صورت عذر |
| ۱۰۲ | تکفین میت |
| ۱۰۳ | دفن میت در بلور |
| ۱۰۴ | کیفیت صلوة میت |
| ۱۰۶ | خصوصیات نماز |
| ۱۰۹ | نماز سه قسم است |
| ۱۱۱ | موارد سقوط نماز |
| ۱۱۲ | سجده در نماز نیست |
| ۱۱۴ | کیفیت نماز قضاء |
| ۱۱۶ | جواز نماز با غیر ماکول |
| ۱۱۷ | نماز جماعت حرام است |
| ۱۱۸ | عَکَا قبله است |
| ۱۲۰ | نماز آیات ساقط است |
| ۱۲۱ | ایام صوم |
| ۱۲۲ | حدود روزه |
| ۱۲۴ | موارد سقوط روزه |

| صفحه | عنوان |
|------|--------------------------|
| ۱۲۷ | صوم عید غدیر |
| ۱۲۸ | دعای ماه صیام |
| ۱۳۰ | مقدار زکوة |
| ۱۳۱ | زکوة در خوراکیها |
| ۱۳۲ | موارد صرف زکوة |
| ۱۳۴ | حقوق دیگر در بیان |
| ۱۳۸ | امر بمعروف |
| ۱۴۰ | جهاد در احسن القصص |
| ۱۴۱ | جهاد در بیان |
| ۱۴۴ | نسخ جهاد در اقدس |
| ۱۴۵ | سوء معاشرت بهائیان |
| ۱۴۶ | بدگوئی از صبح ازل |
| ۱۴۸ | جهاد از نظر اسلام |
| ۱۵۲ | خصوصیات حج و باب |
| ۱۵۵ | خصوصیات حج و بهاء |
| ۱۵۶ | شیراز و خانه باب |
| ۱۵۸ | شرائط خرید و فروش |
| ۱۵۹ | جواز رباء گرفتن |
| ۱۶۰ | حرمت معامله بنده |

| صفحه | عنوان |
|------|----------------------|
| ۱۶۲ | حرمت تجارت در نه روز |
| ۱۶۴ | خصوصیات نکاح |
| ۱۶۵ | تحدید کردن مهر |
| ۱۶۷ | منع نکاح با غیربھائی |
| ۱۶۸ | لزوم رضاء ابوین |
| ۱۷۰ | فاصله عقد و زفاف |
| ۱۷۱ | بیش از دو زن نگیرید |
| ۱۷۴ | عقد نکاح چیست ؟ |
| ۱۷۵ | در سفر وقت تعیین شود |
| ۱۷۷ | عده در خبر فوت |
| ۱۷۸ | در طبقات محترّات |
| ۱۸۰ | مُتعه حرام است |
| ۱۸۲ | اختیار زن در طلاق |
| ۱۸۳ | شرائط طلاق دادن |
| ۱۸۶ | طلاق و عقیده باب |
| ۱۸۷ | مُحلّل برداشته شد |
| ۱۸۸ | شرائط طلاق در سفر |
| ۱۹۰ | طبقات وُراثت در بیان |
| ۱۹۱ | طبقات وُراثه در اقدس |

| صفحه | عنوان |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ۱۹۴ | سهم بیت العدل |
| ۱۹۶ | اعمام و عمّات و غیر آنها |
| ۱۹۷ | خبوه چیست؟ |
| ۲۰۰ | جزای محزون کردن |
| ۲۰۲ | جزای سوزانیدن خانه |
| ۲۰۳ | حکم لواط چیست؟ |
| ۲۰۵ | حکم زانی و زانیه |
| ۲۰۶ | حدّ بر سارق |
| کتابهای بایته و بهائیه | |
| ۲۱۰ | اقدس بهاء |
| ۲۱۲ | از اغلاط اقدس |
| ۲۱۲ | الواح دیگر |
| ۲۱۳ | قصه ورقه نورا |
| ۲۱۴ | مقاله سیاح |
| ۲۱۶ | اکاذیب صریحه |
| ۲۱۷ | گنجینه حدود و احکام |
| ۲۱۷ | نظر اجمالی در دیانت |
| ۲۱۸ | تلخیص تاریخ نبیل |
| ۲۱۹ | تقلب عجیب مؤلف |

| صفحه | عنوان |
|------|--------------------------|
| ۲۲۲ | صحیفه عدلیّه |
| ۲۲۴ | تاریخ ملل متمدنه |
| ۲۲۵ | جهالت مؤلف ملل |
| ۲۲۸ | اقتدارات |
| ۲۳۱ | مصابیح هدایت اول |
| ۲۳۲ | از احتجاجات بهائیه |
| ۲۳۳ | مصابیح هدایت دوم |
| ۲۳۴ | مباحثه گلپایگانی |
| ۲۳۷ | مصابیح هدایت سوم |
| ۲۳۷ | اشکال اردستانی |
| ۲۳۹ | الواح شوقی افندی |
| ۲۴۱ | خیانت شوقی |
| ۲۴۲ | نه کتاب از باب |
| ۲۴۷ | رساله عمّه |
| ۲۴۸ | هشت بهشت |
| ۲۵۰ | صحیفه عدلیّه |
| ۲۵۲ | از الواح باب |
| ۲۵۲ | از کلمات عجیب باب |
| ۲۵۳ | نقطه الکاف |

| صفحه | عنوان |
|------|---------------------------------|
| ۲۵۴ | ناصرالدین شاه و قدّوس |
| ۲۵۶ | فرائد گلپایگانی |
| ۲۵۸ | فصاحت ایقان |
| ۲۵۸ | ایقان بهاء |
| ۲۵۹ | میرزا زمینه را مستعدّ کرد |
| ۲۶۱ | از اغلاط ایقان |
| ۲۶۳ | مفوضات |
| ۲۶۴ | مجموعات عبدالبهاء |
| ۲۶۶ | بیان سید باب |
| ۲۶۷ | متمّم بیان |
| ۲۶۹ | بیان عربی |
| ۲۷۰ | لوح هیکل |
| ۲۷۱ | آئین باب |
| ۲۷۱ | کواکب درّیه |
| ۲۷۳ | دروس الدیانة |
| ۲۷۳ | رسالة للثمرة |
| ۲۷۴ | از کلمات سید باب |
| ۲۷۵ | ترجیع بند نعیم |
| ۲۷۷ | مکاتیب عبدالبهاء |

| صفحه | عنوان |
|------|--------------------------------|
| ۲۷۸ | جلد دوم مکاتیب |
| ۲۷۹ | بدیع میرزا بهاء |
| ۲۸۰ | آیات نازل میشود |
| ۲۸۱ | کتاب مبین بهاء |
| ۲۸۳ | احسن القصص باب |
| ۲۸۴ | حسین بن علی یوسف است |
| ۲۸۵ | تاریخ ظهور الحق |
| ۲۸۶ | بابیه و رکن رابع |
| ۲۸۷ | بهجت الصدور |
| ۲۸۸ | از آیات سید باب |
| ۲۸۹ | دلایل عرفان |
| ۲۹۱ | مجموعه مبارکه |
| ۲۹۱ | دعای انت الکافی |
| ۲۹۲ | لوح شوقی افندی |
| ۲۹۳ | لوح مسطور |
| ۲۹۶ | رساله مدنیّه و بحر عرفان |
| ۲۹۶ | وصیت نامه بهاء |
| ۲۹۸ | از اشعار عبدالبهاء |
| ۲۹۸ | کتابهای دیگر اینطائفه |

| صفحه | عنوان |
|-----------|--------------------|
| ۳۰۰ | زیارت جامعه |
| ۳۰۱ | خطبه در کیفیت خلقت |
| ۳۰۱ | نسخه دیگر در ادعیه |